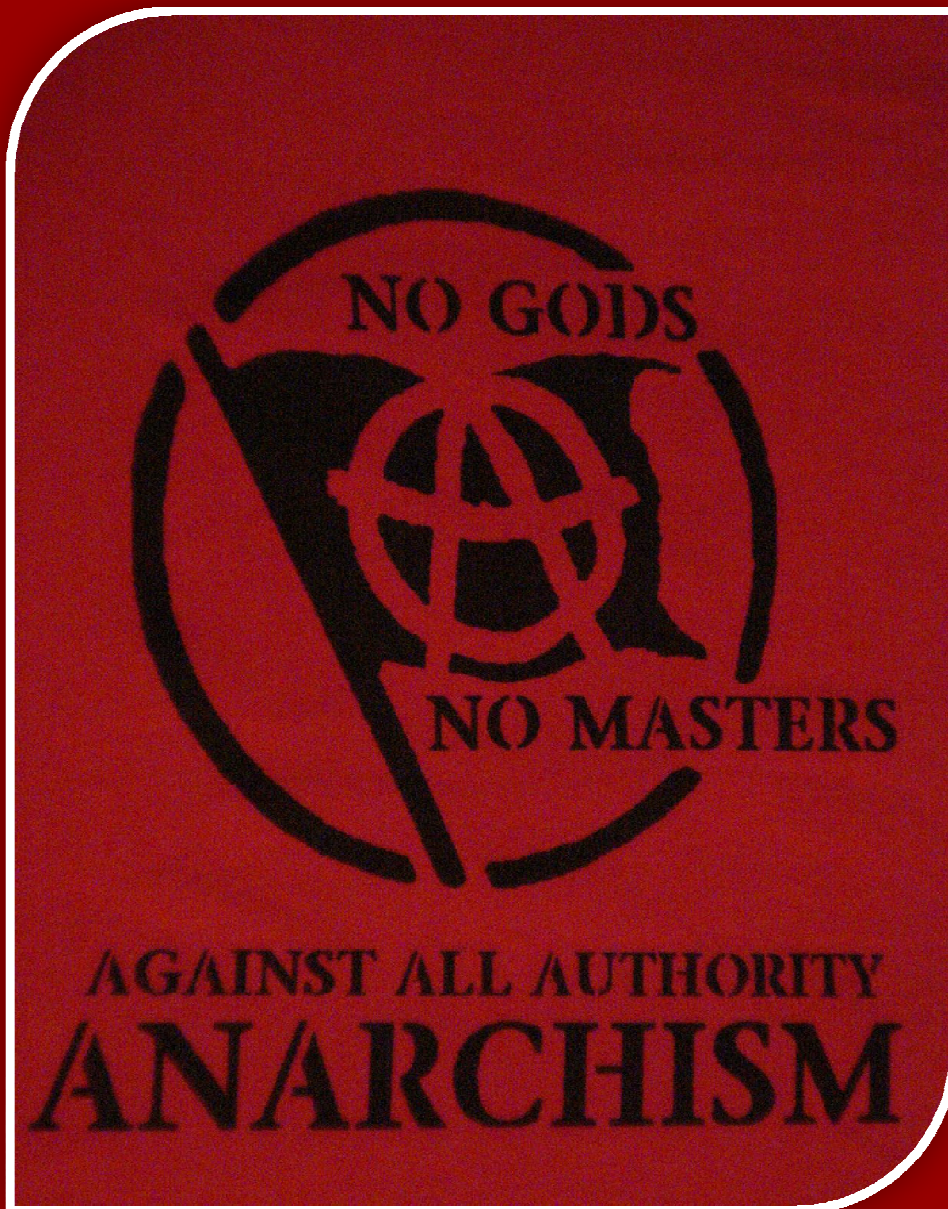


شماره ۵۳
سال ششم
مرداد ۱۳۹۱

میلitant

گرایش مارکسیست های انقلابی ایران



آنارشیسم از منظر

مارکسیسم

صفحه ۳۸

فهرست موضوعی مطالب:

گام های پیش روی جنبش
کارگری

نقد کارگری

حمایت از زلزله زدگان
آذربایجان

استالینیسم و مائوئیسم

مسأله حزب و بین الملل

بحران سرمایه داری

«انجمن همبستگی بین
المللی کارگران» در ترکیه

بحث آزاد

انتشار کتاب

- ۱ چه گام هایی پیش روست؟
- ۴ نگاهی به «کارشناسی های کارگری» و ملاحظاتی به توضیحات محمود قزوینی!
- ۱۴ بحث آزاد: چماق تکفیر رفرمیسم، در دستان رفرمیسم
- ۲۳ در حمایت از زلزله زدگان هرچه گسترده تر شرکت کنیم
- ۲۴ حزب و مسئله «سانترالیزم دمکراتیک» و «حق گرایش»
- ۲۸ مارکسیسم و مسئله زنان (پاسخ به یک نقد)
- ۳۸ جریان های آنارشیکسم
- ۴۰ پنج نکته ای که تروتسکیست ها باید در مورد «آنارشیست» های جوان امروزی بدانند
- ۴۴ نامه یک آنارشیست سوری در مورد وضعیت حاکم بر این کشور
- ۴۶ سوسیالیسم خرده بورژوازی
- ۴۹ مسئله بین الملل (بخش اول)
- ۵۳ چرا همبستگی بین المللی کارگری ضروری است؟
- ۵۵ «اتحادیه هراسی» و ممنوعیت های اعتصاب، قادر به توقف کارگران نیستند!
- ۵۷ بیانیه وزارت کار خطاب به «انجمن همبستگی بین المللی کارگران» در ترکیه
- ۵۹ بحران بزرگ دهه ۱۹۳۰ و جنگ
- ۶۳ پول و سرمایه (بخش چهارم)
- ۶۶ بحران مائوئیسم در چین
- ۷۴ انتشار کتاب: موانع تاریخی رشد سرمایه داری در دوره قاجار



چه گام هایی پیش روست؟

برای تعیین گام های مبارزاتی پیش روی جنبش کارگری- چه مبارزات روزمره کارگری برای حفظ معیشت و چه مبارزات ضد سرمایه داری و ضد امپریالیستی- ذکر چند نکته را در حاشیه وقایع ماه پیش ضروری می دانیم.

در مرکز این تحولات سه موضوع به وضوح به چشم می خورد: اول، در سطح سیاسی، بحران درونی هیئت حاکم هر چه عمیق تر می شود. دوم، در سطح مسائل اقتصادی، وضعیت بیش از پیش رو به وخامت است. سوم، در سطح مبارزات کارگری، موفقیت هایی نسبی کسب می گردد.

تعمیق اختلافات درونی رژیم و علل آن

در مورد نکته نخست کافی است که اشاره شود در هفته های اخیر مجدداً کشمکش ها و اختلافات درونی رژیم همچنان بالا گرفته است. احمدی نژاد که کمتر از ۹ ماه از عمر سیاسی اش باقی مانده است، زیر فشار مضاعف قرار گرفته، نقداً به وسیله باند خامنه ای از قدرت ساقط شده و به عنصری بی اراده مبدل شده است. در تاریخ ۱۴ شهریور ۱۳۹۱ احمدی نژاد می باید طی مصاحبه ای تلویزیونی به این سؤال پاسخ می داد که دولتش با گذشت هفت سال، با درآمد ۷۰۰ میلیارد دلاری فروش نفت که معادل فروش نفت در کل تاریخ ایران بوده، چه کرده است؟ آن نفتی که قرار بود سر سفره ها بیاید! آن لیست دانه درشت های فساد مالی که هفت سال است در جیبش مانده، کی بیرون می آید؟

علنی شدن این اختلافات از سال پیش زمان اخراج مصلحی، وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی، به دست احمدی نژاد آغاز شد. بر اساس یک قانون نانوشته، وزارت اطلاعات تماماً ملک خامنه ای محسوب می شود و وزیر این وزارتخانه را او انتخاب می کند. اخراج وزیر از سوی احمدی نژاد مشخصاً دهن کجی او به خامنه ای بود، که البته طی تنها چند ساعت این اخراج به دستور خامنه ای بی اثر شد. پس از آن موج مطبوعاتی شدیدی از سوی حامیان و باند خامنه ای به راه افتاد، در

این میان کیهان هم با ادبیات همیشگی خود برای "جریان انحرافی" خط و نشان کشید و سرنوشت بنی صدر را به آن ها خاطرنشان کرد. درگیری ها به مجلس نیز کشیده شد، به طوری که صد نماینده خواستار طرح سؤال از رئیس جمهور شدند.

به علاوه تابستان سال گذشته، تحت عنوان مقابله با "جریان انحرافی"، چند تن از نزدیکان احمدی نژاد دستگیر و از کار برکنار شدند و در مقابل، احمدی نژاد نیز چندین بار باند خامنه ای را به افشای برخی مسائل تهدید کرد و گفت در صورت ادامه حملات به او و کابینه اش، "موضوعات را با مردم در میان خواهد گذاشت". طی همین دوره، اصولگرایان با نشان دادن چراغ سبز به اصلاح طلبان (آزادی برخی از زندانیان و مذاکرات پشت پرده با رهبران آنان) خواهان هر چه بیشتر منزوی شدن باند احمدی نژاد در انتخابات ریاست جمهوری بعدی (۱۳۹۲) بودند، جبهه های "ایستادگی" و "پایداری" نیز تأسیس گشتند تا سیاست های "رهبر انقلاب" نهایتاً بر کرسی بنشینند.

اختلافات درونی هیئت حاکم بر سر چیست؟

قابل ذکر است که اگرچه اختلافات در درون طیف "اصولگرایان" تازگی دارد، اما در درون "رژیم" به هیچ وجه پدیده ای تازه نیست. شاید تا به حال، به خصوص پس از تثبیت جمهوری اسلامی، درگیری های درونی حاکمیت تا به این اندازه شدید و علنی نبوده است؛ درگیری های این دوره اما به حدی جدیست، که جناح های حاکمیت تلاش چندانی برای پنهان نمودن آن نمی کنند. رژیم سرمایه داری ایران از ابتدا دارای تناقضی اساسی در درون خود بوده و تا امروز این تناقض حل نگشته است. تناقض اساسی این رژیم از ذات خود رژیم سرچشمه می گیرد. "جمهوری اسلامی" هرگز یک نظام سرمایه داری متعارف، مشابه با آن چه در کشورهای سرمایه داری پیشرفته جهان مشاهده می کنیم، نبوده است. در دل رژیم همواره دو جناح در مقابل یک دیگر صف آرایی کرده اند. جالبست که منطق هر دو جناح "متعارض"، سرمایه داری محض است. با این وجود، جناح موسوم به "اصولگرا" سنتاً در سطح سیاسی

آماري که بانک مرکزی منتشر کرده، نرخ تورم از آغاز سال جاری پیوسته بالا رفته است. این یعنی شیب افزایش قیمت‌ها در پنج ماه اخیر تندتر شده است.

این در حالی است که محمود احمدی‌نژاد، در مصاحبه تلویزیونی ۱۴ شهریور ۱۳۹۱ اعلام کرد که تورم روندی کاهشی پیدا کرده است. دولت احمدی‌نژاد مکرراً از سوی مخالفانش به ارائه آمار نادرست متهم شده است. هرچند جنبه طبقاتی این انتقادات، و در واقع استفاده ابزاری آن‌ها از نارضایتی‌های موجود برای قرار دادن "جناح منتقد" در وضعیتی بالاتر از "جناح رقیب" کاملاً مشهود است و اصولاً ارتباطی با مسائل و مشکلات حقیقی جامعه ندارد (به عنوان مثال، یکی از انتقادهای شدید مخالفین حکومتی، به تعریف آماری از مقوله "شاغل" بازمی‌گشت؛ تعریفی که تمام افراد ۱۰ ساله و بیشتری را که در طول هفته مرجع حداقل ۱ ساعت کار کرده باشند، دربرمی‌گیرد؛ با این حال "منتقدین" هرگز اعلام نمی‌کردند و نمی‌کنند که این تعریف، دقیقاً مطابق با استانداردهای سازمان جهانی کار، به عنوان یک نهاد کاملاً ضد کارگری در جهان، است و آن‌ها نیز خود سرسپرده آن هستند).

هفته گذشته عادل آذر، رییس مرکز آمار ایران، گفته بود که از پایان امسال این مرکز عهده‌دار سنجش تورم است و آمار آن را به صورت "محرمانه" در اختیار مقامات قرار خواهد داد. آقای آذر گفته بود که مرکز آمار ایران بر سر چگونگی اندازگیری تورم با بانک مرکزی اختلاف نظر داشته است. اعلام محرمانه بودن نرخ تورم، نه فقط این گمانه را تقویت می‌کند که نرخ اعلام شده، متفاوت از نرخ واقعی تورم است؛ بلکه نشان دهنده ابعاد شدید و غیرقابل کنترل نرخ تورم در جامعه نیز هست. این پنهان کاری‌ها، که خود ناشی از ترس و اضطراب حکومت است، تا جایی پیش رفته که حتی برخی از سایت‌های نمایشگر نرخ ارز نیز ابتدا فیلتر شدند و سپس به دستور "مقامات"، به اجبار نرخ‌های دروغین ارز (به ویژه دلار) را نمایش دادند.

مطابق آمار بانک مرکزی، اغلب مواد خوراکی در نیمه تیرماه امسال، نسبت به دوره مشابه سال قبل، حدود ۳۰

اختلافات و منازعاتی با کشورهای امپریالیستی دارد، در حالی که جناح "اصلاح طلب" شدیداً خواستار آنست که جمهوری اسلامی خود را با معیارهای نظام‌های سرمایه داری جهانی همسو کند و تا حد امکان این "منازعات" را کاهش دهد. این تناقض و دوگانگی بر اساس وضعیت عینی و ذات متناقض رژیم سرمایه داری- اسلامی همواره ظاهر گشته است. برای نمونه از روزهای نخستین انقلاب، نمایندگی گرایش اول را خمینی- بهشتی بر عهده گرفتند، و نمایندگی جناح "معتدل" و متعارف با عرف‌های بین‌المللی را بازرگان- یزدی. همواره بخشی از سرمایه داری برای حفظ منافع درازمدت نظام اسلامی راهی جز توسل به غرب و نظام امپریالیستی نمی‌یافت. منطق سرمایه داری جهانی همواره این تناقض را در ایران در طی بیش از سه دهه به شکل عریانی به نمایش گذاشته است. در پیش افرادی نظیر رفسنجانی، خاتمی، موسوی و غیره که خود زمانی از سران جناح اصول گرا (یا اقتدارگرا) بوده اند؛ برای حفظ بقای رژیم، به سیاست‌های "اصلاح طلبانه" روی آوردند. به بیان دیگر، تمامی اصلاح طلبان فعلی در ایران، زمانی خود از بدنه قدرت و اصولگرایان صاحب منصب بوده اند، که امروز راه ادامه حیات رژیم (و نتیجتاً بقای خود) را در ایجاد تغییرات در ساختار اقتصادی می‌بینند، و برای نیل به آن، مجبور به حمایت از برخی آزادی‌های نیم بند بورژوازی نیز هستند.

در واقع سیاست‌های اخیر اسفندیار رحیم مشائی و همراهانش از جمله احمدی‌نژاد، در مقابل "روحانیت"؛ چنین منطقی را دنبال می‌کند. به سخن دیگر، می‌توان اعلام کرد که احمدی‌نژاد نیز از "اصلاح طلبان" شده است! اما در عین حال باید تأکید کرد که گرایشاتی که از دل اقتدارگرایان به مواضع اصلاح طلبانه روی می‌آورند، به هیچ وجه نشانی از "ترقی" و "دموکراسی" ندارد، حتی اگر با مزورانه‌ترین تاکتیک‌ها خلاف این را تظاهر کنند.

تشدید تورم و موج ورشکستگی صنایع

به گفته اداره آمار بانک مرکزی ایران نرخ تورم در دوازده ماه منتهی به مرداد ۱۳۹۱ به ۲۳.۵ رسید. مطابق

ماهشهر در مجلس ضمانت کردند.

۲- قرار شد ۲۵ نفر نماینده منتخب کارگران با مدیران عامل مجتمع های مربوطه خود وارد مذاکره شوند تا از ۳۷ آیت مزایایی که به پرسنل رسمی داده می شود، آن آیت هایی که در توان مجتمع پتروشیمی بندرامام هست، همزمان با پرسنل رسمی به کارگران پیمانکاری نیز پرداخت شود.

۳- مدیر عامل پتروشیمی متعهد شد تا زمان اجرای مصوبه برچیده شدن شرکت های پیمانکاری، مسأله پرداخت مستقیم بیمه و مالیات کارگران از سوی پتروشیمی به این شرکت ها ابلاغ شود و پس از پرداخت مستقیم آن توسط پتروشیمی مبالغ آن از صورت وضعیت پیمانکار کسر شود تا هیچ گونه تقلبی از این لحاظ توسط شرکت های پیمانکاری انجام نگیرد.

۴- آقای ظریفکار و نماینده ماهشهر متعهد و تضمین نمودند شرکت های پیمانکار در قبال ایام اعتصاب کارگران به هیچ وجه حق ندارند: ۱- به هیچ یک از کارگران فشاری وارد کنند و حق اخراج هیچ کارگری را ندارند ۲- حقوق تمام روزهای ایام اعتصاب به شکل تمام و کمال و بدون هیچ گونه کم و کسری به کارگران پرداخت شود. در صورت مشاهده تخلف از این توافق، مدیریت پتروشیمی ملزم به برخورد با شرکت متخلف شده است.

چه گام هایی پیش روست؟

وضعیت کنونی، از یک سو نشانگر بحران عمیق سیاسی و اقتصادی رژیم است، و از سوی دیگر، بالا رفتن روحیه مبارزه جویی در درون قشرهای پیشروی جنبش کارگری. اما، این وضعیت الزاماً و به شکل خود به خودی به پیروزی نهایی برای طبقه کارگر و متحدین تحت استثمار آن، منجر نمی گردد. بحران سیاسی و اقتصادی می تواند در آینده با حل مسأله هسته ای با دولت های امپریالیستی **تقلیل** یابد. مبارزات کارگری، گرچه طی سه دهه پیش ادامه یافته است، اما می تواند افول داشته باشد. بدیهی است که اعتصابات کارگری طبقه

درصد گران شده اند. به طوری که لبنیات ۴۴ درصد، برنج ۱۹ درصد، حبوبات ۵۵ درصد، میوه تازه ۸۴ درصد، سبزیجات ۸۱ درصد و گوشت و مرغ نیز به ترتیب ۳۳ و ۷۴ درصد گران شده اند. این در حالی است که طبق آمار دولتی حداقل دستمزد در سال گذشته تنها ۱۸ درصد بالا رفته است. رشد نامتوازن درآمد و هزینه خانواده های ایرانی را تحت فشار گذاشته است. بنا بر آمار هزینه و درآمد خانوار، هر خانواده ایرانی ماهانه به طور متوسط ۶۰ هزار تومان کم می آورد.

به علاوه، شرایط بد اقتصادی خود را در قالب ورشکستگی و تعطیلی بسیاری از واحدهای تولیدی و کارخانجات نشان داده است که مورد پتروشیمی اصفهان و بیکاری ۵۰۰ نفر از کارگران آن، تنها یکی از نمونه های آن است.

توفیق نسبی اعتصاب کارگری

با وجود سرکوب های بی رویه چند سال گذشته علیه مبارزات کارگری، که بیش از پیش خود را به شکل دستگیری و صدور احکام سنگین حبس برای پیشروان کارگری و رهبران عملی طبقه کارگر نشان داده، اعتصابات کارگری در بسیار از کارخانه ها تداوم یافته است. کارگران اعتصابی پتروشیمی ماهشهر، بندر امام، بعد از ۱۱ روز اعتصاب طی به یک توافق کتبی با مدیریت شرکت دست یافتند، که طی آن قرار شد شرکت در مدت ۳ ماه خواسته های کارگران را انجام بدهد. کارگران پیمانکاری پتروشیمی با تضمین تعلق برخی امتیازات کارگران رسمی به آنان و انعقاد قرارداد مستقیم در طول سه ماه آینده به اعتصاب خود پایان دادند.

متن توافقات کتبی کارگران پیمانکاری پتروشیمی بندر امام با مدیریت این مجتمع به شرح زیر است:

۱- مدیریت پتروشیمی از کارگران ۳ ماه مهلت گرفت تا در طول این مدت کلیه مراحل اجرای مصوبه برچیده شدن شرکت های پیمانکاری و طی مراحل اداری آن را در پتروشیمی بندرامام و وزارت نفت به انجام برساند. اجرای این بند را در طول سه ماه ظریفکار مدیر عامل پتروشیمی و نماینده مردم

نگاهی به «کارشناسی های کارگری» و ملاحظاتی به توضیحات محمود قزوینی!



علیرضا بیانی

ضمن تشکر از دخالت گری های محمود قزوینی پیرامون مبحث کار علنی و قانونی و توضیحات وی در این خصوص، ملاحظاتی به بحث های او دارم که در ذیل به آن ها اشاره خواهم کرد. ضمناً در این فاصله و در همین ، مصاحبه ای از سوی بهروز خباز با مجید تمجیدی در سه قسمت ترتیب داده شده است که لازم می دانم به آن نیز اشاره هایی داشته باشم.

محمود قزوینی در پاسخ به بحث من پیرامون تشکلات علنی و قانونی، در مقاله ای با عنوان «توضیحی مجدد درباره دفاع من از نامه "کمیته هماهنگی برای کمک..." به قوه قضائیه»^{*} نوشته است :

«او تمامی خط و سیاستی را که من مدافع آن هستم و کم هم آن ها را مکتوب نکرده ام، با همین یک مقاله درباره تاکتیک نامه نوشتن قضاوت کرده و به این نتیجه رسیده که گویا من حتی مخالف کار کمونیستی و انقلابی هستم.»

او ادامه می دهد:

«اگر علیرضا بیانی به خودش زحمت می داد و حداقل آخرین نوشته من با عنوان "زیان های یک توهم در میان فعالین کارگری" را می خواند، قضاوت درست تری در نقدش به دست می داد و متوجه می شد که دغدغه اصلی من چیست؟ متوجه می شد که من هم مانند او از عدم اشتیاق فعالین کارگری در ایران به فعالیت سوسیالیستی و

کارگر ایران می تواند در برخی اوقات به پیروزی های نسبی منجر گردد (مانند اعتصاب کارگران پتروشیمی ماهشهر که باعث تقویت روحیه مبارزه جویانه کل کارگران می گردد)، اما، اعتصابات پراکنده، غیر متشکل و بدون هماهنگی در سطح ملی و در صنایع مختلف، قادر به سرنگونی نظام سرمایه داری و استقرار یک دولت کارگری نخواهد شد.

هدف نهایی کارگران و زحمتکشان ایران در راستای سرنگونی این رژیم و برقراری دولت کارگری است. هیچ دولت سرمایه داری در ایران قادر به حل مسائل کارگران، جوانان، زنان و ملیت های تحت ستم نخواهد بود. اما سرنگونی رژیم سرمایه داری نیاز به سازماندهی دارد. سازماندهی نیز بدون حزب پیشتاز کارگری، همان طور که در سه دهه پیش نشان داده شده است، عملی نیست. تدارک سرنگونی نظام سرمایه داری ایران تنها از طریق کمیته ها و محافل پراکنده کارگری عملی نیست. امروز ایجاد حزب پیشتاز کارگری به یکی از مسایل مرکزی طبقه کارگر و کلیه اقشار تحت ستم و استثمار در ایران مبدل شده است.

تدارک برای ایجاد حزب پیشتاز کارگری از هم اکنون باید آغاز گردد. به وضوح دیده ایم که حتی تداوم مبارزات کارگران برای امرار معاش با نهادهای موجود در طبقه کارگر آن چنان مؤثر نبوده اند - چه برسد به مبارزات برای برچیدن نظام کار مزدی. ایجاد هسته های مخفی عمل کارگری در کارخانه ها و محلات کارگری از گام های اولیه تدارک چنین حزبی است. تنها با سازماندهی و تدارک انقلاب است که می توان اعتصابات کارگری را بهم پیوند داد و زمینه را برای اعتصاب عمومی و سرنگونی رژیم، در دوره التهابات سیاسی و بحران انقلابی، فراهم آورد. پیوند هسته های مخفی کارگری با مبارزات متحدان بین المللی، رمز تداوم آنها برای ایجاد یک حزب پیشتاز کارگری خواهد بود.

شورای دبیری گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

هیجدهم شهریورماه

سازماندهی سوسیالیستی و تشکیل کمیته و محفل و سازمان و حزب سوسیالیستی که اساساً مخفی هستند، شاکی‌ام و دغدغه مشترکی با او دارم.»

واقعیت این است که مطلب قزوینی را تا قبل از معرفی آن مطالعه نکرده بودم، اما وقتی مطالعه کردم، علی‌رغم نکات درستی که به آن‌ها اشاره کرده بود، بخش‌هایی از نظرات وی با موضوع تشکل علنی را دارای تعادل درونی ندیدم. اگر از مبحث همواره گنگ و نا روشن «مجمع عمومی» در آن مقاله، به این دلیل که ارتباط مستقیم با این موضوع ندارد، بگذریم؛ و اگر موقتاً بر سر سمپاتی‌های ایشان در مورد تشکلات سوسیالیستی کارگران مکث نکنیم، آنچه باقی می‌ماند کلی‌گویی‌های متداول است که از آن نمی‌توان به نکات لازم برای سازماندهی انقلابی رسید. متأسفانه رفقای زیادی هستند که به کلی فراموش می‌کنند از نوشتن مطالب «مفید و مثبت»، معمولاً نمی‌توان تاکتیک‌ها و روش‌های لازم و ضروری در زمان‌های مختلف را استنتاج کرد، هرچند که آن‌ها را نمی‌توان به طور کلی هم رد کرد. بین نظرات مختلف و رابطه آن با یک موضوع خاص (مثلاً نوع تشکل یابی)، لازم است انسجام درونی وجود داشته باشد و این ممکن نخواهد بود مگر آن‌که نظریه پرداز، اصول و استراتژی روشنی، دست کم برای خود تدوین کرده باشد. خوب معلوم است هر کس می‌تواند بنا بر دلایلی بگوید تشکل علنی بد نیست؛ تشکل سوسیالیستی هم خوب است، نامه نگاری هم برای یک تشکل علنی دارای اشکال نیست (ظاهراً این تشکل‌های مخفی هستند که نباید نامه نگاری کنند!) درخواست ثبت تشکل هیچ اشکالی ندارد و ... اما وقتی نظریه پردازی مانند محمود قزوینی ارسال یک نامه به مقامات جمهوری اسلامی برای دفاع از جان یک بهایی را از خود گذشتگی، و در یک کلام صرف نامه نگاری را «از جان گذشتگی» توصیف می‌کند، دیگر موضوع تفاوت پیدا می‌کند و اجزای نظریات را از انسجام با یکدیگر خارج می‌کند و نظریه پرداز را به کلی گویی وا می‌دارد. شاید بتوان گفت هیچ کدام از اجزای نظریات محمود قزوینی به طور جداگانه دارای اشکال اساسی نیست، اما وقتی در کنار هم قرار می‌گیرد نوعی سرگردانی را متجلی می‌کند. در

این خصوص در نوشته قبلی به قدر کافی توضیح داده شد، اما لازم است در این جا برای نمونه فقط اشاره ای به بخشی از آن شود که بیانگر این سرگردانی یا تناقض است. و آن عبارت از این است که در شرایط کنونی جمهوری اسلامی که محمود قزوینی (و نه من) آن را فاشیستی توصیف می‌کند، تشکل علنی یعنی پا برهنه روی مین رفتن.

لازم به توضیح است که شخصاً هرگز حکومت جمهوری اسلامی را فاشیستی تحلیل نکرده‌ام. حکومت جمهوری اسلامی یک حکومت سرمایه داری است، هرچند روش حکومتی آن برگرفته از روش‌های فاشیستی و اگر بتواند از آن هم وحشیانه تر است؛ ولی در تحلیل نهایی یک حکومت سرمایه داری ارزیابی می‌شود. اما محمود قزوینی در دور قبلی بحث خود شرایط بسیار خفقان آور و در یک کلام فاشیستی در ایران را مد نظر دارد که بنا بر آن، صرف نوشتن یک نامه اعتراضی را نیازمند از خود گذشتگی می‌داند؛ ولی با روشن شدن تناقض این موضوع که چرا «فعال کارگری» بین نامه نوشتن و درخواست مثلاً ثبت تشکل یا محل نشست مجمع عمومی و فعالیت در هسته‌های مخفی کارگری که هر دو نیازمند از جان گذشتگی و دارای خطر جانی است، باید اولی را انتخاب کند؛ به این نتیجه می‌رسد که در دوره‌هایی که حکومت فاشیستی عقب نشینی‌هایی می‌کند، می‌توان چنین تاکتیک‌هایی اتخاذ کرد. در این رابطه او اشاره به حکومت فاشیستی هیتلر می‌کند که اگر پس از جنگ دوام می‌آورد ناچار می‌شد عقب نشینی‌هایی بکند که در این صورت تشکل‌های علنی می‌توانستند ظاهر شوند و لابد به طور علنی و قانونی، نامه نگاری‌هایی هم داشته باشند. به این ترتیب اگر شخصاً به جای یک پیشروی کارگری در ایران باشم، واقعاً گیج می‌شوم که بالأخره این حکومت فاشیستی است و باید مبارزه با آن مخفی سازماندهی شود، یا قبلاً فاشیستی بوده، اما الآن در حال عقب نشینی است و لازم است که ما کم‌کم علنی و قانونی شویم؛ و ضمناً نامه نگاری هم به مقامات آن، حتی به صورت مخفی هیچ اشکالی ندارد! یعنی تنها مورد مخفی یک تشکل علنی می‌تواند نامه نگاری به مقامات حکومت فاشیستی در حال عقب نشینی باشد! محمود

قزوینی درک خود را این گونه فرمولبندی می کند:

« به نظر من در رابطه با نامه کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل کارگری به وزارت کار برای در اختیار گذاشتن مکانی برای تشکیل مجمع عمومی جای انتقادی نمی تواند باشد. بالأخره یک تشکل علنی باید جایی را برای برگزاری جلسات داشته باشد و این خواست را باید به صورت کتبی در مقابل شهرداری محل و یا وزارتخانه و اداره ای طرح کند. به نظر من "کمیته هماهنگی برای کمک..." در این مورد رویه ای بسیار درست بکار برده است. صحبت از این که چنین نامه اداری می بایست رو به مردم منتشر می شد، بیشتر به بهانه گیری شبیه است تا نقد یک عملکرد. درخواست برای اجازه تظاهرات و برگزاری مراسم و یا درخواست برای محلی برای برگزاری جلسات بخش اجرایی و فنی برگزاری جلسات و مراسم است که خود برگزاری مراسم و جلسات آن را بیان می کند و نیازی به انتشار نامه نیست. چنین درخواستی مانند هر مطالبه دیگر کارگران و مردم یک مطالبه است و اتفاقاً طرح آن به صورت کتبی و صحبت در آن در جامعه، فشار این مطالبه را بر رژیم زیاد می کند. "کمیته هماهنگی برای کمک..." با این شیوه آن ها مطالبه داشتن مکانی برای برگزاری جلسات را وسیع تر و به شکل بهتری طرح کرده اند و حتی بهانه برگزاری جلسه مخفی و غیرقانونی را در این مورد از رژیم گرفته اند.»

باز هم کلی گویی های معمول! چون «بالأخره یک تشکل علنی باید جایی را برای برگزاری جلسات داشته باشد». پس لابد می توان نتیجه گرفت که یک تشکل مدعی پیشرو باید علنی باشد! این منطق دو دوتا چهارتا، منطقی قابل قبول برای یک دادگاه حقوقی و یا بحث های ژورنالیستی است؛ اما وقتی کار به دخالت گری های کمونیستی می رسد، آخرین موردی که باید به نظر آید، همین موضوع جا و مکان تشکل علنی است. کار محمود قزوینی و کلا کسانی با گرایشات سانتریستی کاری بسیار ساده است؛ آن ها یک تشکل علنی سراغ دارند و بقیه موارد مانند قطعات پازل در کنار آن خواهد نشست. این تشکل ناچار است قانونی باشد، محلی برای نشست خود

می خواهد، می تواند با مقادیر رژیم نامه نگاری داشته باشد و نیازی هم نیست نامه نگاری لزوماً علنی باشد و... اما فرق بین محمود قزوینی و بخش دیگر سانتریست ها در این است که محمود قزوینی در واقع از نبود تشکل های سوسیالیستی- که دیگر این یکی باید مخفی باشد- بسیار گله مند است و «دغدغه» آن را دارد؛ و این در حالی است که سانتریست هایی نظیر مجید تمجیدی و بهروز خباز از نبود این نوع تشکلات هیچ گله ای ندارند. تنها کم و کسری این نوع ارزیابی ها این است که روشن نمی کند چه کسانی باید تشکلات سوسیالیستی بسازند، همان هایی که قانونی کار می کنند و به مقامات نظام «در نوسان فاشیستی» نامه می نویسند یا کسانی که معلوم نیست از مریخ خواهند آمد یا در جایی نا مشخص قرار دارند. در این نوع تحلیل های سانتریستی موضوع تشکل علنی از یک ضرورت ریشه نمی گیرد، بلکه از مکانیسم کار قانونی و نامه نگاری به نتیجه تشکل و فعالیت علنی می رسد. به عبارت دیگر این نامه نگاری «کمیته هماهنگی برای کمک...» به مقامات جمهوری اسلامی است که آن ها را علنی می کند و نه فعالیت های علنی روزمره این کمیته یا ضرورت های فعالیت های علنی. در تمام بحث محمود قزوینی این نکته کاملاً غایب است که موضوع بحث کمیته هماهنگی است که روزی خود در تقابل با نوشتن نامه و درخواست ثبت در مقابل کمیته پیگیری تشکیل شد. او در این رابطه تنها این اشاره را دارد که می گوید:

« علیرضا بیانی که از فرقه گرایی کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل کارگری ناراحت است و به درست به رفتار آن ها در مقطع جدایی از کمیته پیگیری اشاره می کند و این نمونه ها از فرقه گرایی در نهادهای علنی اصلاً کم نیست و می توان بسیار بیشتر از این به آن ها پرداخت، اما خودش از سر فرقه گرایی حاضر است فقط به خاطر یک نامه، "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل کارگری" را همسنگ جریاناتی مانند نهاد فلزکار مکانیک و هیئت مؤسسان سندیکایی و دیگر رفرمیست ها بنویسد و به نفی آن پردازد. علیرضا بیانی نمی تواند خود را از زمان جدایی کمیته هماهنگی ها از کمیته پیگیری دور سازد و کمی ابژکتیو تر به فعالیت امروز آن

خیر رفیق، دقیقاً نگاه ابژکتیف نگاهی است که تشکیل این کمیته را در همان پروسه زمانی و مکانی و شرایط مشخصی که شکل گرفت، تحلیل می کند. بحث بر سر این نیست که فرضاً کمیته هماهنگی روزی اشتباهی کرده است، ولی الان پس از ۹ سال دیگر آن اشتباه موضوعیتی ندارد و باید از آن عبور کرد. یعنی این دخالت گری در واقع خصلت مارکسیستی ندارد. این روش های مداخله عمدتاً مسائل را از جنبه کنکرت آن خارج می کند و به آن شکلی کلی و عام می دهد و به این ترتیب پیوستار تکامل یک حرکت را منقطع و به موضوع به صورت انتزاعی نگاه می کند. در این نوع نگاه می توان ده ها عنصر درست، اما انتزاعی یافت که کشف آن هیچ کمکی به حرکت همان موضوع نخواهد کرد. متأسفانه این روش در «چپ» ایران به سنت دائمی تبدیل شده است. گروه ها و افراد زیادی وجود دارند که روزی به گونه ای دیگر فکر می کردند و در روزی دفعتهً برخلاف آن گذشته خود چنان توضیحاتی می دهند که تو گویی از اول هم همین گونه که اکنون می اندیشند فکر می کردند. فعالیت امروز هر فرد یا جریانی، نتیجه منطقی نطفه های اولیه و روند تکامل آن است. با نادیده گرفتن این موضوع هرکس می تواند در هر زمان بهترین و درست ترین نظرات را داده باشد، اما متد مارکسیستی، برخلاف تحلیل های عامیانه و «خیرخواهانه»، مسائل را در حال حرکت و چگونگی حرکت و تکامل آن ارزیابی می کند. با این توضیحات شاید بهتر بتوان از شر تحلیل های متناقض که از یکسو شرایط کنونی را فاشیستی ارزیابی می کند و از سوی دیگر نامه نوشتن به مراجع قضایی را امری عادی و قابل دفاع توصیف می کند، خلاص شد.

در شرایطی که اصلاح طلبی توانسته بود توهماتی را در بخش هایی از فعالین کارگری به طور اخص و بخش های وسیعی از توده های کارگر به طور اعم ایجاد کند، تاکتیک های گفتگو و مذاکره و چانه زنی و نظایر این ها، بسیار متداول شده و در یک کلام این شرایطی بود که اپورتونیزم را به درون جنبش کارگری و بخش هایی از

جریانات «چپ» نفوذ داده بود. اما شدت مبارزه طبقاتی در عمق جنبش کارگری از یکسو و ناتوانایی و مفلوک ماندن اصلاحات از سوی دیگر عواملی بودند که توهمات رسیدن به نتایج مطلوب از طریق چانه زنی و نظایر آن را از بین می برد. در این مقطع تاکتیک نامه نگاری های سرگشاده، آن هم مشروط به این که دست کم برای خود نویسندگان نامه کمترین توهمی به توان و ظرفیت حکومت سرمایه داری وجود نداشته باشد، می توانست تو خالی بودن وعده ها و ادعاهای رژیم اصلاح طلب را در انتظار توده های کارگر نمایان کند. یک نامه دقیقاً به همین منظور و به صورت سرگشاده و رو به جنبش نوشته می شود و نه برای کسب پوئن یا امتیازی اداری. به این بحث مفصل تر در پایین باز خواهیم گشت. اما در این جا لازم است اشاره شود که یک عنصر مشترک در بین همه مدافعین فعالیت قانونی و علنی، دست کم آن هایی که از نامه نگاری های اخیر «کمیته هماهنگی برای کمک...» دفاع کرده اند، وجود دارد و آن بی توجهی به مفهوم «پیشرو»ی کارگری و یک تشکل کارگری پیشرو با اهداف ضد سرمایه داری است. دقیقاً باید یک چنین موضوعی در همه مدت مد نظر محمود قزوینی باشد که لازم ببیند نسبت به «همسنگ کردن کمیته هماهنگی با مثلاً نهاد فلزکار مکانیک» انتقاد داشته باشد. باید برای محمود قزوینی اختلاف این دو نهاد در ضد سرمایه داری بودن یکی، و رفرمیستی و در چارچوب سرمایه داری بودن دیگری؛ یا به عبارت دیگر پیشرو بودن یکی و غیر پیشرو بودن دیگری باشد که به «همسنگ کردن» این دو با هم انتقاد کند. اما در این جا چیز عجیبی که اتفاق می افتد این است که با فرمول های ارائه شده از سوی محمود قزوینی در رابطه با فعالیت علنی، سندیکای فلزکار مکانیک و هیئت مؤسس سندیکایی هم می توانند همان رفتار «کمیته هماهنگی برای کمک ...» را انجام دهند، مثلاً نامه نگاری مخفی با مسئولین نظام داشته باشند و مسائل فنی و اداری خود را بی نیاز به روشن و شفاف بودن آن و به صورت درونی حل و فصل کنند و غیره، بدون آن که مورد نقد محمود قزوینی قرار بگیرند. نه محمود قزوینی و نه سایر مدافعین این سبک کار در مقطع کنونی نمی توانند در این خصوص بین این دو نهاد

جمهوری اسلامی با نامه نگاری سندیکالیستی که در ماهیت هیچ اختلافی ندارد، اما در مقاله نویسی و به طور دلبخواهی، یکی شجاعانه و انقلابی و دیگری رفرمیستی و سازشکارانه تلقی می شود.

مجید تمجیدی و بهروز خباز در مصاحبه سه قسمتی خود^{**}، مواردی را در رابطه با فعالیت علنی توضیح می دهند که به کلی بی ربط به مفهوم کارگر و تشکل پیشرو است، به طوری که با بخشی از این توضیحات می توان چند حزب توده جدید بنا نمود.

بهروز خباز که خود در گذشته از بنیانگذاران کمیته هماهنگی بود اکنون به عنوان مصاحبه کننده یا خبرنگار، مجید تمجیدی را به عنوان «کارشناس مسائل کارگری» معرفی می نماید و کارشناس مذکور، توضیحات کارشناسانه خود را این گونه مطرح می کند:

«... و در کنار این خلأ یک آدم هایی هستند که به نظر من مبصرهای جنبش کارگری اند و خیلی هم با مکانیسم ها و قوانین مبارزه یا نیازهای مبارزه کارگری آشنا نیستند، از اینور این ها بیشتر سیاسیون شاید باشند، سیاسیونی که می خواهند به این ها خط بدهند، به این ها، به هر حال بگویند موضع چه جوری خوب است، بد است. و متأسفانه شاید خیلی از این هایی هم که نظر می دهند، از آن تجارب غنی سنت های خود جنبش کارگری برخوردار نیستند.»

شاید تشخیص «مبصر های جنبش کارگری» بیش تر در حوزه کارشناسی ارشد جامعه شناسی باشد، اما وقتی حوزه «کارشناسی کارگری» طرح می گردد دیگر می بایست سروکارش با سیاست باشد. منتها وقتی کارشناس مورد بحث، دخالت گری هایی سیاسی را نفی و تقبیح می کند، دیگر موضوع از مرز مبصر و ناظم گذشته و در سطح فراش متوقف می شود. مجید تمجیدی در این مصاحبه می گوید:

«یک نفر ممکن است با ثبت ازدواج مخالف باشد، اما در جامعه ایران شما وقتی ازدواج کرده باشی و ازدواجت را ثبت نکرده باشی، امکان دارد از یک امکاناتی محروم

اختلاف ماهوی پیدا کند، پس محمود قزوینی برای چه از همسنگ کردن این دو با هم گله دارد. با توضیحاتی که او درباره کار علنی می دهد، در واقع همین سبک کار، این دو نهاد را با هم همسنگ می کند، مگر مدافعین این سبک کار بتوانند خصلت های اصلی متمایز کننده آن ها از یکدیگر را به روشنی توضیح دهند که آن ها از روی این موضوع به سادگی عبور می کنند. محمود قزوینی خود این فضای خالی در بحث های خود را حس می کند که برای پر کردن آن می گوید:

«اگر قرار بود به جای فعالیت یک سازمان و حزب و اپوزیسیون انقلابی، فعالیت کمیته هماهنگی و کمیته پیگیری و فلان نهاد قانونی الگوی مبارزه مردم شود و به جای در گوش شاهرودی زدن در سنج، نامه نویسی به او رسم شود، من حتماً با علیرضا بیانی موافقت می کردم که نامه نویسی اعتراضی برای آزادی دستگیر شدگان و هر نوع فعالیت از این دست اشتباه خیانت باری است.»

البته دقیقاً نمی دانم چه کسی «در گوش شاهرودی در سنج» زده است! این را می گذارم به حساب گنده گویی هایی که گاه بعضی برای دوستان در خارج دارند و آن ها را در تحلیل های خود دچار سرگردانی می کنند. اما از این که بگذریم محمود قزوینی در این جا بیش تر از قبل نشان می دهد تصویر صحیحی از مفهوم پیشروی کارگری و نقش آن ندارد، در نتیجه یک سلسله نقش های خارق العاده را از وظایف سازمان و حزب و «اپوزیسیون انقلابی» می داند و سایر موارد را از وظایف تشکلات و محافل کارگری علنی و قانونی. با همین منطق است که برای دسته دوم وظایف خاصی قائل نیست و به این ترتیب به این نتیجه می رسد که انواع نامه نگاری و درخواست این نهادها بلامانع است؛ چون آن ها در واقع ظرف چنین کارهایی هستند و گرنه لابد می رفتند حزب و سازمان اپوزیسیون می شدند. فقط این وسط معلوم نمی گردد که پس چرا باید بین این گونه نهادها با سندیکای فلزکار مکانیک و هیئت مؤسس سندیکایی تفاوت اساسی قائل شد! دقیقاً مانند تفاوتی که بین یک نامه نویس برای نجات جان یک بهایی در شرایط کنونی

نوشتن نامه و درخواست های اینچینی را رفرمیستی و «دخیل بستن» به قانون می دانستیم. اما اکنون پس از ۹ سال که شرایط فعالیت، بسیار بسته تر و خفقان، به مراتب شدیدتر شده است، کمیته هماهنگی قصد اتخاذ همان تاکتیک هایی را دارد که در گذشته با آن مقابله کرده بود؛ هرچند که کمیته پیگیری حدود یکماه بعد از اعلام موجودیت تاکتیک خود را اصلاح کرد و آن را مورد نقد قرار داد. بهروز خباز به جای چنین یادآوری، می گوید:

« واقعا در جایی که رادیکالیسم کوری هم هست که صرفاً به دنبال زنده باد مرده باد است، به نظر من کاری که این دوستان کرده اند کاری شجاعانه بود، هم عقلانیت درش نهفته [است] و هم با ملزومات و قانونمندی های جامعه مطابقت دارد.»

ما این را به حساب انتقاد از خود بهروز خباز می گذاریم که پس از گذشت ۹ سال از آغاز شکل گیری کمیته هماهنگی اکنون دچار رادیکالیسم بیجا، عقلانیت و شجاعت شده است! بدیهی است ثبت این گونه ازدواج ها، شرایط کسب امکانات را نیز فراهم خواهد کرد، یا دست کم رژیم سرمایه داری حاکم در ایران خطری از این سو احساس نخواهد کرد و به این ترتیب اگر امکاناتی هم ندهد، چیز زیادی هم نخواهد ستاند. دست کم مجید تمجیدی باید بداند که در «تجارب غنی سنت های خود جنبش کارگری»، این گونه نظرات عصاره و فشرده رفرمیسم تلقی می گردد که معمولاً با خیزش های هرچند کوچک همین جنبش، دود شده و به هوا رفته است.

کلی گویی های «کارشناسانه» مجید تمجیدی مرزی ندارد. کلی گویی هایی نظیر این که می گوید :

« کارگر که به وزارت جنگ رجوع نمی کند، به وزارت کار رجوع می کند.»

از نظر وی به هر رو کارگر به یکجایی رجوع خواهد کرد و لابد «عقلانی ترین» آن، وزارت کار است. اگر این مصاحبه یک سوی منتقد رادیکال هم می داشت، قطعاً به مجید تمجیدی می گفت که: بس کنید از ذکر این همه

شوی. پس بنابراین هم اینجوری است. شما اگر تشکلی زدید، بنا به ابتدایی ترین حقوق کارگری، دولت موظف است، حالا ما راجع به رژیم جمهوری اسلامی حرف می زنیم؛ جمهوری اسلامی خیلی از مقوله نامه های سازمان جهانی کار را هم امضا کرده، یعنی موظف است یک کاری را انجام دهد؛ وقتی نمی کند طبیعتاً شما اعتراض می کنید، ولی قبل از این که [کاری] نکرده، نمی توانید به او اعتراض کنید... پس بنابراین تلاش برای ثبت، مجبور کردن دولت برای به رسمیت شناختن تشکل کارگری به نظر من اصلاً سوال ندارد، معلوم است که باید این کار را بکنند.»

در این جا ظاهراً کارشناس یا «پژوهشگر کارگری» کارش را خوب نشناخته است و چون نمی خواهد مانند یک مبصر جنبش کارگری «خط سیاسی» بدهد، در نتیجه نظراتی به غایت غیر سیاسی و بی محتوای طبقاتی طرح می کند. اگر بخواهیم در منصفانه ترین برداشت، دریافت امکانات ثبت ازدواج را با ثبت تشکل کارگری برای دریافت امکانات مقایسه کنیم، به همان تشکلات رفرمیستی می رسیم که سیاست را از فعالیت خود حذف می کنند و عجیب است که چرا کارشناس مسائل کارگری متوجه نیست که حذف سیاست در واقع خود یک سیاست است، سیاستی که در نظر دارد با ثبت تشکل کارگری «غیر سیاسی»، کسب امکانات به معنی کسب امتیاز طبقاتی داشته باشد و برای این منظور مو به مو بگردد و ببیند جمهوری اسلامی کجا چه چیزی را قبول کرده و انجام نداده است که بتوان و حق داشت به آن اعتراض کرد!! طبیعی است نظراتی در این حد راست می تواند از اقدام نامه نگاری کمیته هماهنگی به صورت کارشناسانه ای حمایت کند، اما چیزی که این وسط باقی می ماند این است که بهروز خباز به او نمی گوید که ما در آغاز تشکیل کمیته هماهنگی مورد انتقاد قرار گرفتیم که چرا در حالی که کمیته پیگیری اعلام موجودیت کرد، با آن ها متحداً وارد کار مشترک نشدیم و در واقع در تقابل با آن شکل گرفتیم. عنصر این تقابل که در آن مقطع می توانستیم بیان کنیم این بود که کمیته پیگیری در آن شرایط نسبتاً باز خواهان به رسمیت شناخته شدن بود که ما در مقابل خواستار تشکل کارگری به نیروی خود شدید، و

جنگ به وزارت کار بروند و در مقابل مجلس تجمع کنند و نظایر این ها، در واقع دارای این معنی اخص است که توازن قوا در وضعیت موجود حفظ شود. اگر قرار است توازن قوا به نفع طبقه کارگر چرخش کند، بدیهی است باید تاکتیک های لازم برای این منظور اتخاذ شود و این تاکتیک ها نمی تواند همان هایی باشد که «کارگر» تاکنون در امورات روزمره استفاده کرده است. این تنها سطح آغاز کار است، اما بدون تاکتیک های پیشروان کارگری، توازن قوا همیشه در همین سطح باقی خواهند ماند. در نظریات مجید تمجیدی در واقع این پیشروی کارگری است که بنا بر توازن قوا، دنباله روی کارگران است و بدیهی است به این ترتیب توازن قوا همچنان در همین وضعیت کنونی باقی خواهد ماند. در صورتی که موضوع بر سر این است که چگونه و چه تاکتیک هایی می تواند به وسیله پیشروان کارگری اتخاذ شود که کارگران را از سطحی که اکنون قرار دارند ارتقا بدهد تا زمینه چرخش توازن قوا به نفع آن ها فراهم شود. تنها اشاراتی که مجید تمجیدی به موضوع نامه نگاری دارد، نوع انشاء آن است و نه خود اتخاذ این تاکتیک در شرایطی که توازن قوا کاملاً به نفع نظام سرمایه داری است. او می گوید:

« نفس نوشتن نامه به مقامات، به یک اداره، به وزارت کار، به مسئول قوه قضائیه، به مجلس هیچ اشکالی ندارد؛ ولی این که شما چه می نویسید، آن موقع فرمولبندی ها می تواند، یک دقت هایی را می خواهد که در آن فرمولبندی هایتان، شما مثلاً به این نهادها توهم به وجود نیاورید، مثلاً در این نامه مشخص نیست که کمیته هماهنگی برای کمک، در سنتی که مثلاً در ایران هست، دارد به قانون اساسی انتقاد می شود دقیقاً کجا قرار دارد.»

مجید تمجیدی دقیقاً با این نظر همان توازن قوایی را دور می زند که گاه در بحث اش به آن اشاره کرده است. وی بدون توجه به توازن قوا انشای نامه را دارای اهمیت می داند و نه خود نامه را. بدیهی است که کسی نمی تواند در نامه خود به قوه قضائیه فحش داده و شعار مرگ و نفرین بنویسد (صرف نظر از موارد فرضی سیلی زدن

مثال های عامیانه و علی العموم که به قصد گرفتن نتیجه خاص مطرح می کنید. کارگر به وزارت کار رجوع می کند، بسیار خوب. کارگر با صاحب کار می نشیند و مذاکره می کند، بسیار خوب، کارگر می رود مقابل مجلس و اعتراض می کند، بسیار خوب. اما این همه مربوط به «کارگر» است. کارگری که در ایران نه تشکل دارد و نه دانش طبقاتی کافی برای مقابله با سرمایه داری در حالی که بحث بر سر تشکل جمعی از فعالین کارگری است که ادعای پیشرویی دارد. ثبت ازدواج و طلاق کسی هیچ ربطی به اتخاذ تاکتیک تشکل پیشروی کارگری ندارد. کارگران در مقابل مجلس شعار می دهند، اما کم پیش نمی آید که شعارهای آن ها دارای بار طبقاتی و ضد سرمایه داری نیست، سهل است که اغلب بیانگر توهم به سرمایه داری هم می باشد. کارگرانی هم هستند که از روی استیصال خود را به آتش کشیده یا حلق آویز می کنند و لابد این ها نیز می تواند الگوهایی کارشناسانه مجید تمجیدی باشد.

این تیپ «نظریه پردازی های» سطحی و بی ربط، حتی اگر کارشناسانه باشد، کارشناسانه رفرمیستی و در چارچوب نظام موجود است و یا دست کم بسیار عقب تر از دخالت گری های کارگر پیشروی سوسیالیست است. بحث بر سر این نیست که «کارگر» چه می کند، نظریه پردازی از این نوع باید به این بپردازند «که کارگر پیشرو» چه می کند یا باید بکند. مجید تمجیدی در این مصاحبه می گوید:

« باید ببینیم در چه زمان و در چه توازن قوایی داریم حرف می زنیم.»

صرف ذکر «توازن قوا» چیزی را معلوم نمی کند. باید اولاً درک از مفهوم توازن قوا روشن شود و ثانیاً روشن شود تاکتیک نامه نگاری از سوی چه جریانی و در چه توازن قوایی اتخاذ می شود. تمام مثال های مجید تمجیدی نظیر ثبت ازدواج و رفتن کارگر به وزارت کار به جای وزارت جنگ و ...، نظر بر شرایطی دارد که توازن قوا به نفع سرمایه داری است. در این حالت اگر قرار باشد یک کارشناس مسائل کارگری به یک تشکیلات کارگری پیشنهاد دهد که مانند همان کارگرها به جای وزارت

ارزیابی می کند و تاکتیک هایی برای مبارزه ارائه می دهد که اولاً قابل فهم برای همان کارگران باشد و ثانیاً جنبش آن ها را از سطحی که هست یک گام به جلوتر هدایت کند. مثلاً اگر کارگران یک کارخانه در اعتراض به پرداخت دستمزدهای معوقه خود جلوی کارخانه دست به تحصن زدند، معمولاً چهار گرایش مسلط در درون آن ها خود را نمایان می کنند. کسانی که از سر استیصال و درماندگی، یا خود سوزی می کنند، و یا به قانون متوسل می شوند (گرایش پاسیفیستی-رفرمستی). کسانی که از سر خشم وارد کارخانه می شوند، همه دستگاه ها را خرد و نابود می کنند (گرایش آنارشستی). کسانی که از تاکتیک اشغال کارخانه به منظور کنترل کارگری استفاده می کنند (گرایش انقلابی). این گرایش، مطالبه اشغال کارخانه را در بین عموم کارگران اشاعه می دهد. آن ها از سطح آگاهی کنونی کارگران آن کارخانه آغاز کرده و موضوعاتی را مطرح می کنند که برای کارگران قابل فهم و قابل اجرا باشد؛ و در عین حال مبارزه آن ها را، هم در سطح صنفی و سیاسی یک گام مهم به جلو هدایت کند.

در این شرایط ممکن است عده ای در تجمع کارگران بگویند: کیفر خواست علیه بی حقوقی، باید یک کیفر خواست واقعی ضد سرمایه داری باشد، «ما باید استوار و آگاه و مصمم راه سازمانیابی جنبش شورایی ضد سرمایه داری توده های وسیع همزنجیر خویش را پیش گیریم» و در یک کلام، ما باید برای گسستن زنجیرهای خویش و هم زنجیران خویش کار مزدی را لغو کنیم! کارگرانی که چندین ماه دستمزد دریافت نکرده و انواع بدهی و اجاره خانه عقب مانده را بر گرده خویش تحمل می کنند، به هیچ وجه حوصله گفتگوهای رمانتیک و عاشقانه را نخواهند داشت و در بهترین حالت این عده را به گوشه ای دور هل خواهند داد تا در آن جا خود فکری برای «هم زنجیرانشان» صورت دهند. در این میان ممکن است کسی یا کسانی عکس های رهبر فقید یک حزب در خارج از کشور را پنهانی روی زمین بریزند تا کارگران با مشاهده آن متوجه شوند اکنون و در مقابل دستمزدهای معوقه چه باید بکنند! یا همین طور، کسانی در این مجمع عمومی کارگری اعلام کنند که ما

به زیر گوش قاضی). اگر انشای نامه کاملاً به گونه ای باشد که هیچ گونه توهمی به وجود نیاورد، از نظر طیف طرفداران نامه نگاری دارای اشکال نیست و این در حالی است که اغلب آن ها پارمتر «توازن قوا» را به صورت گنگ و مخدوش نیز طرح می کنند. باید خوب بدانیم برای فعالین با تجربه، انشای نامه تصادفی و از روی سهل انگاری نیست، این انشا بخشی از خود سیاست نامه نگاری است. در شرایط توازن قوای به نفع سرمایه داری و فعالیت علنی و قانونی، این انشا غیر توهم زا نیست که نامه نگاری به مقامات و نهادهای سرمایه داری را مجاز می کند، بلکه این خصلت کار علنی است که نامه نگاری را ضروری و کار قانونی نیز اغلب نوع انشای توهم زا را ایجاب می کند. در کار قانونی باید به قانون رفرنس داده شود. اگر این کار را «فرد» کارگر انجام دهد و اگر حتی به صورت عمومی چنین کنند، کاملاً طبیعی و متعارف به شمار می آید. زیرا به قول مارکس «ایدئولوژی حاکم، ایدئولوژی طبقه حاکم است» و آگاهی فرد یا تجمع هایی از کارگران مستقیماً تحت تأثیر همین ایدئولوژی است؛ اما وقتی موضوع پیشروی کارگری مطرح می شود، دیگر دخالت گری برای غلط گیری هایی انشایی نقش همان مبصری را دارد که مجید تمجیدی به منتقدین این تاکتیک اطلاق کرده است. هیچ تشکل علنی و قانونی در جمهوری اسلامی نمی تواند نامه ای برای مقامات و نهادهای آن بنویسد و در آن فراتر از چارچوب حقوقی برود. بحث بر سر همین است که خود این چارچوب ایجاد توهم می کند، حتی اگر انشای آن بی نقص باشد؛ و مجید تمجیدی در واقع این نوع توهم آفرینی را تأیید می کند و نه نوع دارای نقص اداری آن را!

تاکتیک های انتقالی:

تاکتیک های انتقالی عبارت است از اتخاذ تاکتیک هایی که قادر باشد از سطح فعلی آگاهی کارگران، عزیمت کرده و آن ها را به سطحی بالاتر منتقل کند. اتخاذ این تاکتیک ها بر عهده بخش پیشروی کارگری است. پیشروی کارگری تجربیات مبارزه روزانه کارگری را جمع بندی و بر اساس آن سطح آگاهی طبقاتی آن ها را

شرکت می کند و شعار «حکومت عدل علی، این همه بی عدالتی» می دهد، قصدش مبارزه با سرمایه داری نیست، بلکه دقیقاً برای کسب مطالبه خود، مانند دریافت حقوق معوقه و اعتراض به اخراج و تعدیل نیرو و نظایر هاست. اما نقطه آغاز مبارزه او علیه سرمایه داری هم دقیقاً همین جا است، مشروط به این که در کنار خود فعالین پیشروی انقلابی را داشته باشد که به آن ها آگاهی طبقاتی منتقل کنند. بنابراین اگر پیشروی کارگری در مقابل مجلس می رود، نه به این دلیل است که خود قصد اعتراض به نمایندگان مجلس را دارد، بلکه به این دلیل است که نمی خواهد بدنه کارگری را در مقابل مجلس با نمایندگان حکومت سرمایه داری تنها بگذارد. این پیشرو، علاوه بر تجمع مقابل مجلس، در هر تجمع و تشکلی، حتی دولتی، که در آن پایه های کارگری وجود داشته باشد، حضور دارد تا بتواند بهترین و پیشروترین تاکتیک ها را به کارگران منتقل کند. هیچ مکانیسم دیگر یا بهتری به غیر از این، برای انتقال تجربیات و آگاهی ضد سرمایه داری به توده های کارگر، در کل تاریخ جنبش کارگری به ثبت نرسیده است. پیشروان کارگری حتی اگر هم بخواهند با مقامات دولتی نامه نگاری کنند، در واقع به نامه های کارگران معترض کف کارخانه یا خیابان نظر می اندازند و جنبه های اساسی آن را یاد آوری می کنند. پیشروی کارگری خود به نامه نگاری هیچ توهمی ندارد، اما توده های کارگری در شرایطی معمول به این سبک فعالیت متوهم اند، در نتیجه حتی یک پیشروی انقلابی با تجربه، در شرایط معین و در جای مناسب قادر است تأثیر بسیار زیادی بر کل یک مبارزه داشته باشد. اما متأسفانه اخیراً این معادله برعکس شده است. در دوره هایی که توده های کارگر خود هیچ امیدی به نامه نگاری نداشته و به جای آن جاده ها را بسته و اعتصاب کرده و کارخانه را اشغال می کنند، و اغلب در کنار آن ها کمتر پیشروی کارگری متشکلی قرار دارد، اگر فعالین کارگری متشکل برای کسب مطالبه خود به نامه نگاری با مقامات متوسل شوند، معنی روشن اش این است که چنان چه خود را پیشرو کارگری بدانند، از بدنه کارگری عقب تر مانده اند.

چرخش توازن قوا به نفع طبقه کارگر امری تصادفی و

باید «جنبش مجمع عمومی» داشته باشیم، تنها راه ما جنبش مجامع عمومی است! عده ای ممکن است بگویند: دوستان عزیز، ما باید نامه ای به مقامات و مجلس و دفتر ریاست جمهوری بنویسیم و برویم به خانه هایمان و منتظر بمانیم تا از مجراهای قانونی تکلیفمان روشن شود، کار ما علنی است و راهی هم به جز این نداریم. تنها آن عده از کارگرانی که از تاکتیک اشغال کارخانه استفاده می کنند، قادرند موضوعی ملموس و نزدیک به اخذ نتیجه برای کارگران را ارائه کنند و تنها همین عده در میان انواع پیشنهادات پیشروان انقلابی کارگری به شمار خواهند آمد.

انواع سایر طیف رفرمیستی در یک نقطه به اشتراک و انسجام میرسند و آن بی ربط بودن پیشنهادات آنها به مسیرهایی است که مبارزات روزمره کارگران را به سطح مبارزه ضد سرمایه داری انتقال می دهد. کارگرانی که کارخانه را اشغال میکنند اتوماتیک به گام بعدی یعنی کنترل کارگری می رسند. آنها مدیریت تولید را در دست گرفته و ظرف مدت کوتاهی متوجه می شوند که سرمایه دار صاحب کارخانه همواره تا چه میزان در مورد کسب سود خود و دفاتر دخل و خرج دروغ گفته است. آنها حتی بدون آنکه خود بدانند نطفه های اولیه قدرت منسجم کارگری را پی ریزی می کنند. آنها تجربه هدایت و رهبری جامعه عاری از بهره کشی در آینده را در همین مبارزاتشان فرا می گیرند. دقیقاً چنین تاکتیک های انتقالی است که علاوه بر نتیجه دادن مبارزه روزمره در دانشکده های عمل و اقدام کارگری، تئوری های انقلابی را پایه ریزی کرده یا صحت آنها را به اثبات می رساند.

جمع بندی:

علنی و قانونی بودن یک تشکل کارگری رابطه مستقیم با ارزیابی آن تشکل از شرایط مبارزه ضد سرمایه داری در جامعه دارد. درست به همین دلیل است که فعالیت علنی و قانونی فرمولی ابدی و برای همیشه نیست. ذکر مثال هایی از واکنشات فردی یا جمعی از کارگران معترضی که به مقابل مجلس می روند و یا نامه نگاری می کنند، در خوشبینانه ترین برداشت، مثال هایی انتزاعی هستند. کارگری که در تجمع مقابل مجلس

نامه نگاری می تواند شکلی از یک فعالیت کارگری باشد، اما مشروط به این که از موضع تحکم کارگری باشد و نه تظلم آن. توازن قوای به نفع طبقه کارگر، مقدمات تحکم کارگری را فراهم می کند، اما این نیز به تنهایی کفایت نخواهد کرد، یا دست کم نتیجه تضمین شده ای را در بر نخواهد داشت؛ مگر آن که کارگران تشکیلات اخص کمونیستی خود، یا همان حزب پیشتاز انقلابی خود را ساخته باشند. تنها با نظارت انقلابی چنین حزبی بر فعالیت روزمره کارگران است که فرصت هرگونه سوء استفاده از رژیم سرمایه داری در نامه نگاری های کارگران، گرفته و مانع اساسی سازش طبقاتی از طریق نامه نگاری می شود. بدون وجود چنین حزبی و به خصوص در دوره ای که توازن قوا همچنان به نفع بورژوازی باشد، نامه نگاری به مقامات رژیم سرمایه داری، آن هم از نوع حاکم در ایران، نه تنها قابل دفاع نیست، بلکه هشدار و علامتی بر چرخش به راست و یا دست کم عدم بلوغ سیاسی کافی است؛ به خصوص اگر نامه از سوی محفل و جمعی از فعالین کارگری نوشته شود که در واقع تشکل کف کارخانه نیز محسوب نشود.

۱۸ شهریور ۱۳۹۱

Ardeshir.poorsani@gmail.com

* <http://www.azadi-b.com/arshiw/?p=35213#more-35213>

** قسمت اول:

<http://www.youtube.com/watch?v=27zUkeNkde&feature=plcp>

** قسمت دوم:

<http://www.youtube.com/watch?v=ors8o9Qv6Ew&feature=plcp>

** قسمت سوم:

<http://www.youtube.com/watch?v=uhONYHTgn60&feature=plcp>

خودبه خودی نیست؛ نتیجه اتخاذ یک سلسله تاکتیک های پیشرو است که در در واقعیت جنبش کارگری ما به ازایی داشته و بر آن تاثیر گذاشته است. مثلاً تاکتیک اتحاد عمل کارگری به حول مطالبات مشترک در شرایطی اتخاذ می شود که توده های کارگر دارای هیچ تشکلی نیستند و پیشروان و رهبران عملی آن ها نیز پراکنده هستند و در افتراق به سر می برند. در این شرایط با اتخاذ این تاکتیک در بین فعالین و همچنین پیشروان کارگری سلسله کارهایی صورت خواهد گرفت که قادر است اعتماد به نفس را تا حدودی به کل طبقه کارگر منتقل کند. تصادفی نیست رژیم سرمایه داری در همه دوره حاکمیت خود مشغول سلب اعتماد به نفس از طبقه کارگر است. کسب اعتماد به نفس موجب خیزش های وسیع و متحدانه توده های کارگر خواهد شد و این خود نقطه شروع چرخش توازن قوا به نفع طبقه کارگر می شود.

اتفاقاً در چنین شرایطی، یعنی در شرایطی که توازن قوا به نفع طبقه کارگر باشد، نوشتن نامه به مقامات حکومتی از موضع قدرت و تعیین کننده خواهد بود. در چنین شرایطی اگر بخش وسیعی از کارگران متحدانه مطالبات اساسی خود را به عنوان اولتیماتوم به صورت یک نامه سرگشاده به مقامات حکومت ارسال کنند، در واقع نه مشغول چانه زنی و معامله که مشغول تعیین تکلیف با آن هستند. اخیراً در اسپانیا کارگران اعتصابی معدن طی چنین اولتیماتومی اعلام کردند که اگر فرزندان آن ها گرسنگی بکشند، خون خواهند ریخت. ترجمه ساده ریختن خون، انقلاب است. آن ها این گونه اولتیماتوم ها را در همه شرایط اعلام نمی کنند، اکنون که در اسپانیا توازن قوا در حال چرخش است، وقت این نوع اعلام نظر و ارسال نامه ها فرا می رسد، و آن هم به این دلیل که پشتوانه محکم تاکتیک ارسال نامه همین توازن قوا است که مانع تبدیل این تاکتیک به مماشات می شود. بنابراین اگر برای نامه نگاری به توازن قوا اشاره می شود، لازم است روشن شود که این توازن قوا اولاً به نفع طبقه کارگر است و ثانیاً به این دلیل مطرح می شود که نه توهمی برای ارسال کنندگان ایجاد خواهد کرد، و نه رژیم سرمایه قادر است آن را به وسیله سازش تبدیل کند.

بحث آزاد:

چماق تکفیر رفرمیسم، در دستان رفرمیسم^۱

فریده جعفری

دوشنبه ۳۰ مرداد ۱۳۹۱

این که هیچ کارگر، فعال کارگری و فعالین دیگر، دستگیر و زندانی نشوند، نه تنها خواست همه است، بلکه تلاش و فعالیت در جهت آزادی زندانیان سیاسی، وظیفه عاجل همه انقلابیون است. اما نقد افکار و اعمال، هیچ ربطی به زندانی شدن یا آزاد شدن ندارد، بلکه نقد باید برنده، دقیق و تا حد امکان بدون سانسور بوده و تمامی ابهامات را بشکافد یا حداقل صادقانه طرح سوال کند. ضرباتی که رفرمیسم می تواند بزند، تقریباً همان هایی هستند که این رادیکال ها، یعنی فعالین ضد سرمایه داری و فعالین لغو کار مزدی و مارکسیست های علنی یا نیروهای سینه چاک چهره شدن و چهره سازی می زنند؛ پس بهتر است وقتی سخن از رفرمیسم به میان می آوریم این گروه ها را نیز نه بر مبنای شعارهای رادیکالشان، بلکه بر مبنای پاسیو بودن یا اعمال توهم پراکنی، آموزش رفرمیستی و جا زدن عملکرد رفرمیستی به نام رادیکالیسم و ... در نظر داشته و بررسی کنیم.

چند روزی است که تمامی اعضای "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری" آزاد شدند و از حدود ۶۰ نفر دستگیر شده، یک نفر باقی مانده است به نام علیرضا عسگری که او نیز قبل از دستگیری، عضو "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری" نبود، مگر این که پس از این خودش اعلام کند که عضو شده است. لازم است تحقیق شود که این شل کن و سفت کن ها بین فعالین علنی گرا و پلیس جمهوری اسلامی چگونه قابل تجزیه و تحلیل است؛ و تا کجا می تواند ادامه یابد و تا کی باید به جنبش کارگری و جنبش

۱

http://www.ofros.com/maghale/jafari_chomagh.htm

انقلابی ضربه بزنند. در همین جا لازم به بیان است که تعدادی از فعالین شناخته شده مبلغ علنی گرایی به طور دائم تحت نظر و مراقبت پلیس قرار دارند و طبق اطلاعات دقیق، برخی از دستگیر شدگان در بین این ۶۰ نفر خود اعلام کرده بودند که چند ماهی است تحت تعقیب هستند و تلفن هایشان شنود می شود. اما با این حال آن ها در جلسه حاضر شده اند حال در نظر داشته باشید که تعداد بسیاری تحت نظر بودند، ولی خود اطلاع نداشتند.

طی دو ماه اخیر نقد "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری" به دو شکل در حال اوج گرفتن بوده و هست؛ البته هر دو طرف با یک روبرایستی خاصی دست به عصا وارد گود رودرویی می شوند، هنوز هم به صورت کاملاً صادقانه و عریان، وارد کارزار انتقاد زنده نشده اند. آن چه مرا را وادار کرد وارد این کارزار شوم، این است که می بینیم هیچ کدام از طرفین واقعاً و شفاف و بدون روبرایستی مقوله های مربوطه را نمی شکافند و هر کدام در نقاطی خود سانسوری می کنند و این خود سانسوری را نیز به بهانه های موارد امنیتی توجیه می کنند، در حالی که آن چه آن ها بیان نمی کنند- به بهانه این که ممکن است دشمن بداند- یک توهم و بهانه است. چون دشمن تمامی گرایشات موجود را می شناسد و حتی بازیگران اصلی را با تمام اندیشه ها و افکارشان می شناسد. چرا که حداقل این بازیگران که در ساختن کمیته پیگیری ایجاد تشکل های کارگری و به دنبال آن کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری نقش اصلی را داشتند، طی ده سال گذشته صدها مقاله نوشته اند و افکار و اندیشه هایشان را در حدی که برای نقد شفاف و صادقانه و رفیقانه لازم است، بیان کردند و دشمن تا همین حد و بیشتر از حد لازم آن ها را می شناسد و حتی بیشتر آن ها- شاید به جرأت بتوان گفت تمامی آن ها- را طی ده سال گذشته بارها دستگیر کرده و علیه شان پرونده های زیادی با اتهامات متنوعی ساخته است یا از طریق تک نویسی زندانیان و یا جمع آوری اطلاعات پراکنده در نشست های گوناگون، آن ها و به خصوص علنی گرایان را به نحو دقیقی شناسایی کرده است. پس سانسور کردن خود در نقدها، با بهانه حفظ موارد امنیتی، در واقع شانه خالی

موارد اصلاً و ابداً ربطی به تشکل‌هایی مانند "کمیته پیگیری ایجاد تشکل‌های کارگری"، "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری"، اتحادیه آزاد کارگران ایران و کانون مدافعان حقوق کارگر ندارد. چون هیچ کدام از این‌ها تشکل کارگری نیستند، در واقع موقع جواب دادن به نقدها خود را تلویحاً به جای تشکل توده‌ای کارگران جا می‌زنند و می‌گویند (مثلاً در مصاحبه بی‌نام‌نشانی که در آلترناتیو شماره ۱۳ با یک نفر از اعضای کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری صورت گرفته است، این خانم یا آقای بی‌نام و نشان که مدافع سرسخت فعالیت علنی با نام نشان است، خود را مخفی کرده، از یک طرف به صورت سخنگوی تمام عیار کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری ظاهر می‌شود و از طرفی می‌گویند گفته‌های من موضع کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری نیست، اما به دنبال این نفی و شانه خالی کردن از پاسخ‌گویی، شاه بیت تبلیغات کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری را اعلام می‌دارد) که تشکل کارگری و مبارزات و اعتصابات نمی‌توانند مخفی باشند اما ما به اینها می‌گوییم بله مبارزات و اعتصابات و سازمانهای توده کارگران نمی‌تواند مخفی باشد، اما چه ربطی به شما دارد؟ آیا شما می‌توانید اعتصاب راه بیاندازید؟ آیا شما می‌توانید برای گرفتن حقوق معوقه خود تحصن کنید یا جاده‌ای را ببندید؟ حال اگر به آن‌ها بگوییم که شما که همگی بدون استثنا افراد بسیار آگاه و در حد تئوریسین هستید چرا اعتصاب نمی‌کنید، می‌گویند تشکل ما تشکل فعالین کارگری است، نه سازمان توده‌ای کارگران. این جا است که دم خروس و قسم حضرت عباس‌شان پیدا می‌شود.

وقتی به آن‌ها گفته می‌شود با مدرک و سند اعلام کنید تاکنون چند تا اعتصاب یا تحصن و تظاهرات و ... انجام داده‌اید، می‌گویند ما تشکل توده‌ای کارگران نیستیم و تشکل فعالین کارگری هستیم که می‌خواهیم به متشکل شدن کارگران کمک کنیم. وقتی گفته می‌شود تشکیلات و گروه‌هایی که می‌خواهند به متشکل شدن کارگران کمک کنند باید سازماندهی کنند و سازماندهی باید مخفی باشد،

کردن از انجام وظیفه و دوری از نقد صادقانه و رقیقانه است، نه حفظ امنیت. و همچنین ترس از بهانه‌گیری فرقه‌ها و سکت‌هایی که نقد را به دیده دشمنی نگاه می‌کنند و به جای پاسخ‌گویی به نقد‌ها، با الم شنگه راه انداختن ضمن تخریب نقاد، به پاک کردن صورت مسئله و تحت الشعاع قرار دادن نقد اقدام می‌کنند. اما اکنون که عمل علنی گرایان هر روز بیشتر از قبل ضربات جبران‌ناپذیری بر پیکر جنبش کارگری و جنبش انقلابی می‌زند، فرقه‌ها و سکت‌ها به جای تجزیه و تحلیل نقادانه موضوع، قرص بی‌هوشی نوش جان کرده و در سکوت به سر می‌برند.

در این نوشته ثابت خواهم کرد که می‌توان صادقانه و رقیقانه، و بدون خودسانسوری و بدون به خطر انداختن فعالین، نقد دقیقی ارائه داد، و بهانه حفظ امنیت را از دست افرادی که برای پنهان کردن افکار فرقه‌ای و سکتاریستی، جواب‌های بی‌مایه‌ای داده و ماله‌کشی می‌کنند را از آن‌ها گرفت. همان وظیفه ناخواسته، ولی حاصل اجتناب‌ناپذیر علنی‌گرایی را که گروه داب در رابطه با دانشجویان چپ به انجام رساند، اکنون علنی‌گرایان غیراصولی "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری"، اتحادیه آزاد کارگران ایران، کمیته پیگیری ایجاد تشکل‌های کارگری، کانون مدافعان حقوق کارگر و چندتای دیگر در جنبش کارگری به عهده گرفته و ضربات مهلکی به جنبش کارگری وارد می‌کنند و این همان چماق تکفیر رفرمیسم در دستان رفرمیسم است.

بهانه دیگری که باید از چنگ علنی‌گرایی که ضربات پی‌درپی بر پیکر جنبش کارگری وارد می‌کنند، درآورد عبارت است از این که این رفرمیست‌ها می‌گویند، جنبش کارگری، تشکل توده‌ای و فعالیت و مبارزات روزمره و حتی طولانی مدت کارگران، نمی‌تواند علنی نباشد و با این بهانه و فریب کاری هر روز بیشتر توهم پراکنی می‌کنند و هر روز بیشتر به سرمایه‌داری خدمت رسانی می‌کنند. واقعیت امر این است که اعتصاب و اعتراضات کارگری و مبارزه برای به دست آوردن مطالبات کارگری هرگز نمی‌تواند مخفی باشد، اما این

های کارگران را فریب می دهند که پنداری می توان در جامعه تحت تسلط سرمایه داری، آن هم از نوع ایرانی اش، ضد سرمایه دار بود و با شجاعت در بوق و کرنا کرد که تشکل ما ضد سرمایه داری است. این که در عمل ضد سرمایه داری باشی، ولی حرفش را نگویی شاید بشود در جامعه سرمایه داری از نوع اروپایش، تا حدودی علنی بود (نه از نوع ایرانی اش). اما این که در هر پاراگراف نوشته ات چهار بار ضد سرمایه داری بودن تشکلت را بیان کنی و دولت جمهوری اسلامی سرمایه داری هم تو را تحمل کند و سرمایه داران از نوع ایرانیش تو را تحمل کنند، یعنی این که سرمایه داری به دشمنانش اجازه فعالیت آزاد و علنی ضد سرمایه داری را می دهد. این توهمی است که تبلیغات دروغین این رفرمیست ها در اذهان توده کارگران می آفریند. بر مبنای تبلیغات این فعالین "ضد سرمایه داری" علنی گرا است که بسیاری از طرفداران لیبرالیسم دانسته و فریب کارانه اقتصاد جمهوری اسلامی (احمدی نژادی) را اقتصاد کمونیستی تبلیغ می کنند.

باید به چند سؤال جواب دهیم:

۱- آیا دولت جمهوری اسلامی، سرمایه داری نیست که اجازه می دهد تشکلات ضد سرمایه داری علنی فعالیت کنند؟

۲- آیا دولت جمهوری اسلامی ابزار اعمال حاکمیت سرمایه داری ایران نیست؟

۳- آیا سرمایه داران ایران و دولتشان که هارترین دولت سرمایه داری است نمی توانند دشمنان خود را تشخیص بدهند؟

۴- آیا توازن وجود دارد که دولت سرمایه داری ایران را مجبور می کند تشکل ضد سرمایه داری را تحمل کند؟

۵- ما می گوئیم دولت جمهوری اسلامی یک نظام سرمایه داری است که حاکمیت طبقه سرمایه دار را اعمال می کند و دشمنان طبقه حاکم را می شناسد و اگر واقعاً ضد سرمایه داری باشند به شدت سرکوب می کند و همین طور تشکیلاتی که بتواند جمهوری اسلامی را

می گویند تشکل و فعالیت و مبارزه کارگری نمی تواند مخفی باشد، باید علنی بود. ما باید علنی باشیم و هستیم. این همان توجیه رفرمیستی است (در واقع وقتی به آن ها گفته می شود تخم بگذارید، می گویند ما مرغ نیستیم، بلکه شتر هستیم، و وقتی گفته می شود بار حمل کنید می گویند ما شتر نیستیم، مرغ هستیم) وقتی از آن ها سؤال می شود که تا به این روز برای متشکل شدن کارگران کدام بخش با نام و نشان و سند و مدرک اثبات کننده، کمک کردید و حاصل این کمک ها تشکیل شدن کدام تشکل بوده است. اولاً ده ها مورد را غیر مستقیم لیست می کنند ولی به بهانه این که موضوع امنیتی است، دلایل و مدارک اثبات کننده ارایه نمی دهند؛ بلکه به لیست های الکی بسنده می کنند. سؤال این است اگر شما علنی هستید و مسلماً نتیجه کارتان نیز علنی است، چون حاصل کار علنی نمی تواند مخفی باشد و حتی نتیجه کار مخفی نیز نمی تواند مخفی باشد صد در صد جمهوری اسلامی از کار علنی و نتیجه اش که علنی است، اطلاع کامل دارد. پس حال چرا نمی توانید با دلیل و مدرک اثبات کنید که لیست ارایه شده واقعاً نتیجه عمل شما است یا خیر؟ در پایین باز به این موضوع خواهیم پرداخت.

مورد دوم این که تمامی افرادی که اعتقاد به مخفی کاری دارند، همیشه تذکر داده و می دهند که بحث مخفی بودن خود اعتصاب یا راه بستن و تظاهرات نیست، بلکه باید سازماندهی و سازماندهندگان مخفی باشند و تمامی این افرادی که اعلام می کنند مبارزه و تشکل های کارگری نمی توانند مخفی باشند، به عمد و به خاطر این که صداقت ندارند موضوع مخفی بودن سازماندهی و سازمان دهندگان را سانسور می کنند و طوری جواب می دهند که خواننده فکر کند طرفداران مبارزه مخفی، منظورشان مخفی کردن اعتصاب و خود مبارزه و سازمان توده ای کارگران است. اما این فریب کاری از شامورتی بازی رفرمیست ها و علنی گرایانی که ماسک اولتراچپ به چهره دارند سرچشمه می گیرد.

مورد سوم بحث ضد سرمایه داری بودن است. این رفرمیست های مدعی اولترا چپ، برای کسب اعتبار کاذب به عنوان ضد سرمایه داری بودن این گونه توده

تزئین کردید و به دولت سرمایه داری کمک کردید دشمنان واقعی خود را شناسایی کند و همچنین در میان کارگران و توده ها توهم ایجاد می کنید که جمهوری اسلامی و سرمایه داران دشمنان خودشان را آزاد گذاشته اند و برای پنهان کردن چنین نتیجه ای، کارهایی که نکردید را به خودتان نسبت می دهید آن گونه که می گویند.

برخی وقت ها که البته بیشتر اوقات این افراد به جای پاسخگویی به نقد، با نقد به صورت تمسخر برخورد کرده و از پاسخگویی شانه خالی می کنند. مثلاً در مصاحبه یکی از اعضای "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری" با آلترناتیو می گویند: این ها گروه های کوچکی هستند که پایشان روی زمین سفت نیست یا می گویند این ها خارج نشین هستند یا می گویند یک چیزهایی شنیده ایم، ولی مکتوب نکردند و غیره.

باید گفت گروه کوچک یا بزرگ دلیل نیست که به نقد جواب داده شود یا خیر، بلکه خود نقد باید مد نظر باشد. شاید نقد کننده یک نفر باشد، آیا شما می توانید بگویید چون یک نفر بوده نیاز به پاسخگویی نیست؟ آیا برای ارائه نقد، باید طومار جمع کرد؟ شاید یکی بگوید چون نقد کنندگان یک میلیون نفر هستند، نیاز به پاسخگویی نیست. اگر یک میلیون و یک نفر بود شاید پاسخ می دادیم. این معیار کمیته برای پاسخگو بودن، متعلق به سرمایه داری است نه کارگری. در مقوله انتقاد از خود و دیگری هرگز به تعداد نقد کننده و یا اسم و آدرس نقد کننده یا به مقام و رتبه آن ها یا معتبر بودن یا بی اعتبار بودن نقد کننده، پاسخ نمی گویند؛ بلکه به خود نقد پاسخ می گویند و از طرفی پاسخ گفتن به نقد برای راضی کردن نقاد یا جلب نظر مخالفین و دشمنان و یا جلب حمایت و غیره در نظر گرفته نمی شود، بلکه باید نقد بی ملاحظه و صادقانه باشد و برای یافتن اشتباهات و پیدا کردن راه درست و هم پاسخگویی به نقد باید بی ملاحظه و صادقانه برای رفع اشتباهات و خروج از انحرافات باشد، پس به بهانه موارد زیر هر کس از پاسخگویی نقد شانه خالی کند باید زیر سؤال واقع شود.

۱- پاسخگویی را به تعداد افراد، اعتبار یا بی اعتباری

مجبور به پذیرش و تحمل تشکل ضد سرمایه داری بکند، وجود ندارد. این موضوع تا به امروز صدها بار عملاً ثابت شده است که هیچ کدام از سازمان ها و احزاب مدعی به اندازه سر سوزنی توانایی مجبور کردن جمهوری اسلامی به پذیرش شما به عنوان تشکل ضد سرمایه داری را ندارند. اگر شما واقعاً طبق ادعاهایتان ضد سرمایه داری هستید، لطفاً بگویید جمهوری اسلامی از ترس چه چیزی شما را تحمل می کند؟

۶- چه چیزی باعث شده این همه تبلیغات ضد سرمایه داری بودن شما تأثیری بر دولت سرمایه داری ایران نداشته باشد؟

جواب این است که آن ها می دانند شما ممکن است فرد به فرد، اندیشه ضد سرمایه داری داشته باشید، اما از جهت تشکیلاتی و سبک کار نه تنها خطری برای سرمایه داری ندارید، بلکه وجودتان می تواند بسیار هم به نفع سرمایه داری باشد تا ویتترینش رنگارنگ شود و از طرفی سبک کار علنی شما، محلّ گذری برای شناسایی هر نیروی فعالی است که اگر علنی گرایان نباشند ممکن است برای سرمایه داری خطرناک شوند. پس وجود شما برای سرمایه داری با اندکی ترساندن شما، بسیار لازم و مفید است.

جالب است کمیته هماهنگی طرفدار سرسخت علنی گرایی، توسط یکی از اعضای بی نام و نشان ادعا کرده کارهای زیادی انجام داده اند. باید پرسید با توجه به این همه کاری که انجام داده اید، چرا شما را به اندازه کارگران شرکت واحد که فقط دو اعتصاب کردند سرکوب نکردند؟ شما که ضد سرمایه داری هستید برخی از اعضایان نهایتاً یک یا دو سال زندانی می شوند، ولی اسالو، مددی، شهابی و... رفرمیست (به قول شما) ۳.۵، ۵، و شش سال و... زندانی می شوند. در حالی که آن ها هیچ کدام ادعای ضد سرمایه داری ندارند و ادعای تنورسین بودن و غیره ندارند و شما در هر پاراگراف نوشته های خود چهار بار مدعی ضد سرمایه داری هستید، جواب ساده است کارگران شرکت واحد بدون هیچ گونه ادعایی مرتکب عمل ضد سرمایه داری شدند و شما با هزاران ادعا و تبلیغ، فقط ویتترین سرمایه داری را

ایجاد تشکلهای کارگری فعلی همگی از یک طرح سکتاریستی پنهان سرچشمه می گرفت که هنوز وجود دارد. علل و سبک کار تشکیل شدنش عبارت است از :

پس از گذشت مدت کوتاهی از تشکیل شدن کمیته پیگیری، ایجاد تشکل های کارگری که اکثریت اعضای آن اعتقاد به تحزب و تحزب یابی طبقه کارگر داشتند. گرایشات مختلف ضد تحزب یابی طبقه کارگر با تشکیل شدن "کمیته پیگیری ایجاد تشکل های کارگری" دچار احساس غافل گیری شدند و فکر کردند که "کمیته پیگیری ایجاد تشکل های کارگری" تا چند ماه دیگر تمامی توده های کارگر را به دنبال خود بسیج خواهد کرد و سپس تحویل احزاب خواهد داد. بنابراین با حول و ولا برای مقابله و نجات طبقه کارگر دست به کار شده، "کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری" را تشکیل دادند. که البته تمامی فعالین کارگری حداقل در نزد خود می دانند همه موسسین اولیه "کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری" دشمنان سر سخت تحزب یابی طبقه کارگر و به خصوص دشمن خونی، لنین بودند و هنوز هم هستند. جالب است که بدانیم این موضوع را از طرق مختلف به خصوص سخنرانی های مرد اول "کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری" در دانشگاه تهران علیه تحزب یابی و به خصوص لنین، توسط ساقدوش و سولوش هایش با شور و هیجان بیشتری- که پنداری کشف جدیدی در عالم تئوری های انقلابی اتفاق افتاده است، غافل از این که تمامی حرکت هایشان ادامه کائوتسکی، منشویسم و... بود- به خورد چپ های لیبرال شده یا چپ های تازه کار داده می شد. که البته این حرکت باب میل و خوشایند جناح های مختلف جمهوری اسلامی نیز بوده و هست. حال هرکسی بپذیرد که گرایش انقلابی، گرایشی است که به تحزب یابی اعتقاد داشته باشد، پس گرایشات ضد تحزب یابی انحرافات مختلفی دارد که یکی از آن ها دامن زدن به رفرمیسم است. پس پایه و اساس "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری" هر دو شاخه اش گرایش رفرمیستی بوده و است. که البته قبای پوششی این رفرمیسم شعار ضد سرمایه دار بودن کمیته بوده و هنوز هست. اما "کمیته پیگیری ایجاد تشکل های کارگری" از گرایشات مختلف تشکیل شده بود که

نقاد موکول نمایند.

۲- به بهانه های امنیتی بودن از پاسخ گویی شانه خالی نکنید، در حالی که می توان بدون وارد شدن به موارد امنیتی در کلیت پاسخگوی اعمال و اندیشه های خود شد.

۳- نقدهای ارایه شده را نادیده گرفته اعلام نمایند که نقدها مکتوب نشده است، در حالی که حداقل سه مورد ثبت شده قبل از این مصاحبه بیان شده است. این پنهان کردن یعنی ... عدم پاسخگویی.

مورد بسیار مهم دیگر این که مشخص کنیم علت تشکیل شدن "کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری" و نوع جدیدش "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری" در مقابل "کمیته پیگیری ایجاد تشکل های کارگری" بوده است. این که الان کدام بهتر است و کدام خوب یا بد کار می کند، مورد بحث نیست. بحث اینست که درست زمانی که باید نیروها در یک مسیر قرار بگیرند، در مقابل هم قرار گرفتند و همدیگر را ضعیف کردند. برای درک بهتر این موضوع لازم است به صورت بسیار کلی و فشرده تشکیل شدن و طی روند تاکنونی "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری" بیان شود، آن گاه خواهید دید که علی رغم ادعاهای پرطمطراق ضدسرمایه داری از همان روز اول، این کمیته یک جمع رفرمیستی، ضد تشکیلات کارگری و در نهایت ضد کارگری با ظاهری اولترا چپ بود و برای پنهان کردن رفرمیست بودن خود، چماق تکفیر رفرمیسم را دور سرش می چرخاند که هنوز هم چنین می کنند.

لازم است بدانیم در این کمیته سکتاریسم به صورت این که همه گرایشات را یکدست کند و فقط یک صدا از درونش بیرون بیاورد، وجود داشت و هنوز هم وجود دارد. جدا شدن بخشی از این افراد از "کمیته پیگیری ایجاد تشکل های کارگری" و ایجاد کمیته دیگر و عملکردهای آن ها در شورای همکاری و سپس پیوستن آن ها به "کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری"، و سپس دو شقه کردن آن و در واقع به قول برخی کودتای آن ها و سپس یک دست کردن "کمیته هماهنگی برای کمک به

را بیان کنند تا مبدا خواننده فراموش کند. چون در عملشان همچنین چیزی وجود ندارد که ماندگار باشد و نیاز به بیان زبانی نداشته باشد (مشک آن است که خود ببود، نه آن که عطار بگوید) جالب تر از همه این که مصاحبه شونده و همه سران این کمیته، در صحبت های خود با تمام وجود به طبل علنی گرای می کوبند، اما مصاحبه شونده در مصاحبه نام ندارد باید پرسید :

۱- اگر واقعاً شما به علنی گرایی درکل و علنی بودن کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری به طور خاص معتقد هستید، پس چرا نام خود را در مصاحبه بیان نمی کنید؟ آیا در رابطه با خود به جمهوری اسلامی توهم نداری، ولی در مورد کل تشکل توهم داری؟ آیا حفظ کردن خود، مقدم بر حفظ کردن کل تشکل است که خود را مخفی می کنی ولی تشکل را علنی می خواهی؟

۲- اگر شما از بیان نام خود می ترسید که خطری برایتان باشد، پس چرا از دیگر کارگران می خواهید علنی باشند؟ آیا حکم بریدن فرش نجس شده با ادرار بچه برای همسایه است؟

۳- اصلاً از کجا معلوم شما که نقد کننده ها را به گروه های کوچک و خارج نشین نسبت می دهید، خودتان خارج نشین نباشید؟ با توجه به این که بیشتر فعالین، ادبیات و سبک نوشتاری شما را می شناسند و می دانند به احتمال قریب به یقین متعلق به کسی است که در حال حاضر در سوئد به سر می برد.

۴- دوست عزیز، چرا به نقدهای مشخص با نام و نشان نوشته شده اصلاً پاسخ ندادید؟

۵- باید این تناقض را دوستان "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری" بین خود حل کنند، اگر به ضعف جمهوری اسلامی و یا به قدرت خود اعتقاد دارید که می توانید جمهوری اسلامی را وادار به پذیرش علنی بودن خود نمایید، پس چرا در مصاحبه خود با آلترناتیو بدون نام و نشان ظاهر می شوید؟ اگر جمهوری اسلامی را به عنوان دشمن آزادی می دانید و

هر کدام آبخشور مخصوص خود را داشت و هدف هر کدام این بود که کمیته را یک دست تصرف کرده، به ابزار آبخشور خود تبدیل کند و این دلیل اصلی جدا شدن گروه های مختلف از کمیته پیگیری ایجاد تشکل های کارگری بود که هر کدام از گرایشات از تصرف کمیته به تنهایی نا امید می شد از کمیته جدا شده می رفت تشکل یک دست خود را جداگانه می ساخت. یکی از این گروه ها، افرادی بودند که وقتی متوجه شدند توانایی تصرف یک دست "کمیته پیگیری ایجاد تشکل های کارگری" را ندارند، جدا شده و "اتحاد کمیته های کارگری" را تشکیل دادند تا مخصوص خودشان باشد. آن ها نتوانستند به وزنه ای در مقابل دو کمیته موجود تبدیل شوند، پیشنهاد اتحاد عمل دادند و به دنبال آن شورای همکاری تشکل ها و فعالین کارگری تشکیل شد. پس از حدود دو سال امکان تصرف شورای همکاری را نیز به دست نیاوردند. ماجراهای شورای همکاری در این رابطه را باید کسانی که در آن فعالیت می کردند بیان کنند تا موضوع از این جهت نیز روشنتر شود. به هر صورت در آن زمان قدرت گرایش ضد تحزب یابی در "کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری" رو به ضعف بود. در نتیجه اتحاد کمیته های کارگری فرصت را غنیمت شمرده، خود را در "کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری" منحل کرد. با این عمل گرایش ضد تحزب یابی در کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری، بسیار ضعیف تر شد تا جایی که به دو قسمت تقسیم شد و برخی از اعضا تقسیم شدن آن را بر اثر کودتا اعلام کردند. و حال از "کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری" اولیه دو کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری و کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری باقی مانده است که هر دو در بنیان رفرمیستی و شعار "ضد سرمایه داری" مشترک هستند. اما اختلاف اصلی آن ها در پذیرش یا عدم پذیرش تحزب یابی طبقه کارگر، و شعار لغو کارمزدی است. هر دوی این ها فقط شعار است برای پوشش و پنهان کردن ذات رفرمیستی که در هر دو بخش از اصول زیر بنایی آن ها می باشد.

در حالی که این رفقا سعی دارند در هر پاراگراف حداقل یک بار ضد سرمایه دار بودن یا لغو کار مزدی بودن خود

وجود دارد؟ اگر وجود ندارد پس "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری" با تکیه بر چه چیزی می خواهد جمهوری اسلامی را مجبور به پذیرش حقوق خود و کارگران نماید، مگر این که نسبت به جمهوری اسلامی توهم داشته باشد. یا این که اعتقاد دارید تشکل توده ای کارگران، همان تشکل سیاسی کارگران است که از عملکرد روزمره و مبارزات روزانه کارگران خود به خود بیرون می یابد و خود به خود تبدیل به تشکل ضد سرمایه داری می شود و انقلاب کارگری را به ثمر می رساند و از این رو نیازی به سازمان سیاسی طبقه وجود ندارد. دلیل وجود چنین اندیشه "خود به خودیسم" در "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری" را از گفته های زیر می توان درک کرد. در مقابل جواب به موضوع رفرمیستی بودن حرکت "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری" مصاحبه شونده در آلترناتیو تشکیل جمع های خانوادگی، بر پایی مهمانی های هفتگی، گلگشت ها، سفره های اشتراکی غذا، صندوق های همیاری، گروه های خودجوش و ... همه این ها را زمینه ای برای به وجود آمدن یک تشکل ضد سرمایه داری می داند؛ در حالی که این زمینه ها همگی می توانند قبل از این که زمینه ایجاد شدن تشکل ضد سرمایه داری باشند، زمینه های تشکل صنفی مانند، انجمن صنفی، کانون صنفی، در بهترین حالت به سندیکا و اتحادیه منجر شوند. در قسمت آخر که در مورد برنامه های سرمایه داری جهانی و ایران صحبت می کند، غیر مستقیم و تلویحاً می گوید که چون در این تنش ها سرمایه داری ایران مجبور است فضایی باز کند و طبقه کارگر و فعالینش را بیشتر بپذیرد، پس از هم اکنون باید حضور علنی داشته باشیم (خود را به جمهوری اسلامی بشناسانیم تا نوبت گرفتن ما را در نظر داشته باشند). این تر همان مورد منصور حکمت است که از فعالین می خواهد چهره شوند تا در زمانش، به عنوان رهبران کارگری از طرف کارگران قبول شوند!

شاید خیلی ها از چنین نقدی ناراحت شوند، ولی بحث در اصول هیچ ربطی به خوشایند و یا ناراحت شدن ندارد. اعضای "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری"، "کمیته پیگیری ایجاد تشکل های کارگری"،

بر این مبنا نام و نشان خود را در مصاحبه پنهان می کنید، پس چرا کل تشکل را به عنوان علنی گرای به خطر می اندازید؟ از این کار چه هدفی دارید؟ آیا می خواهید غیرمستقیم به جمهوری اسلامی اعلام کنید ما تو را ضد انسانی نمی دانیم؟ یا می خواهید به توده ها بگویید که می توان با وجود برقراری جمهوری اسلامی آزاد بود و حق و حقوق خود را به دست آورد؟ چه چیزی را می خواهید به توده ها یا جمهوری اسلامی بقبولانید؟ جمهوری اسلامی می داند کسانی که صادقانه در صفوف طبقه کارگر فعالیت می کنند، غیر از چپ ها (کمونیست ها) نمی توانند باشند و ما می دانیم که جمهوری اسلامی، با چپ ها دشمن خونی است. آیا شما می خواهید به توده ها ثابت کنید که جمهوری اسلامی با چپ ها دشمن نیست؟ یا می خواهید به جمهوری اسلامی ثابت کنید که شما از آن چپ های خطر ناک و مخفی کار نیستید؟

چون "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری" یک سازمان توده ای نیست، پس باید جایگاه خود را بداند و در همان جایگاه خودش جواب بدهد که غیر از چپ ها کسی می تواند واقعاً منافع کارگران را قبول داشته و برای کسب آن کاری بکند؟ باید جواب بدهید که آیا می خواهید جمهوری اسلامی را فریب بدهید یا این که آن قدر قوی هستید که او را مجبور به پذیرش برنامه های خود بکنید؟ یا برعکس می خواهد به جمهوری اسلامی بگوید که ما خطری برای تو نداریم بنابراین کارگران را فریب بدهید؟

ساختار جمهوری اسلامی با منافع طبقه کارگر هیچ گونه سازگاری، حتی اندک، ندارد. کسی یا تشکلی نمی تواند در بین این دو به صورت علنی بند بازی کند. مگر توازن قوا از طرف سازمان سیاسی کارگران وجود داشته باشد و بتواند بر جمهوری اسلامی فشار وارد کرده آن را مجبور به پذیرش نماید. "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری" باید تکلیف این سؤال را روشن نماید که آیا چنین سازمان یا سازمان های سیاسی که بتوانند جمهوری اسلامی را وادار به پذیرش تشکل علنی کارگری آن هم از نوع ضد سرمایه داریش بکنند

که می توانند انقلابیون حرفه ای برای سازماندهی مبارزات طبقاتی باشند می زنند، همه نیروهایی که از درون مبارزات طبقاتی پرورش پیدا کرده و رو می آیند را به نیروهای سرکوبگر معرفی می کنند و خدمات ناخواسته ای به سرمایه داری می دهند. نباید از یاد ببریم که پنج سال قبل بر اثر همین علنی گرای لجویانه، نیروهایی که به عنوان جوانه های آینده سوسیالیسم بودند در میان دانشجویان به نابودی کشانده شدند و اکنون این کمیته ها چگونه همین جوانه های تازه روئیده در میان نبردها و مبارزه طبقاتی را به بهانه این که می خواهیم دولت را مجبور به پذیرش خودمان کنیم، به صورت علنی باعث شناخته و دستگیر شدن نیروها و پرونده سازی و تحت مراقبت قرار گرفتن آن ها می شود. برای اثبات این گفته به قسمت زیر خوب دقت کنید :

رفیق بی نام و نشان مبلغ علنی گرای عضو کمیته هماهنگی در مصاحبه خود با آترناتیو، اول از سندیکای هفت تپه و شرکت واحد داد سخن سر می دهد و دادن نامه درخواست و امضاء ۲۵۰۰ نفر از کارگران هفت تپه و دستگیر شدن هیئت موسس سندیکای هفت تپه را برای توجیه علنی گرای و تشکیل جلسه کمیته هماهنگی برابر دانسته آن را به عنوان مثال توجیهی کار خودشان بیان می کند، سپس می گوید "می خواهم بگویم که کار علنی در عین این که دارای هزینه های این چنینی است، دارای دستاوردها و نتایج گران قیمتی نیز هست. اگر بخواهیم به جزئیات این دستاوردها بپردازیم می توان به جا افتادن دو تشکل کارگری در شرکت واحد و نیشکر هفت تپه اشاره کنیم. نتیجه آن بود که علی رغم دستگیری و اخراج کارگران فعال این واحد ها، توانستند این آگاهی عظیم را در بین کارگران آن جا ایجاد کند که آماده باشند تا در فرصت های بعدی تشکل علنی خود را برپا سازند. کمیته هماهنگی نیز ضمن پذیرش این هزینه ها در طول حیات خود توانسته است خدمات ارزشمندی را انجام دهد، از بالا رفتن دستمزد ها در کوره پزخانه ها و بیمه کارگران آن واحدها گرفته تا انعکاس خبر مبارزات کارگران مراکز و واحد های مختلف، بازگشت به کار کارگران غرب بافت کرمانشاه، به نتیجه رسیدن بحث بازنشستگی کارگران شاهو سنندج، بر جسته و

"کانون مدافعان حقوق کارگر"، "اتحادیه آزاد کارگران ایران" هیچ وقت نباید خود را با سندیکای هفت تپه و شرکت واحد مقایسه کنند. هر وقت چنین مقایسه ای انجام دهند، یعنی آگاهانه قصد فریب کارگران و فعالین را دارند.

این دو شکل تشکل، علی رغم این که کاملاً لازم هستند و سندیکای هفت تپه و شرکت واحد در صد سازمان توده ای کارگران هستند و کمیته ها و تشکل های نام برده نیز در جای دیگر با امکانات عملی دیگر ضرورت دارند، ولی خلط در توانایی و عملکردها و عرصه و حوزه فعالیت متفاوت آن ها باعث شامورتی بازی می شود که باید از آن جلوگیری کرد. تفاوت این است که سندیکاهای فوق عملکردهای روز کارگرانی که در خط مقدم مبارزه هستند را در آن سازماندهی می کنند و برای آینده نزدیکشان نیز بر مبنای مطالبات کاملاً مشخصی برنامه ریزی می کنند. اما کمیته ها و کانون و اتحادیه های نام برده شده برای کمک های حاشیه ای و ایجاد بسترها و امکانات که برای قبول و تحمیل سازمان های توده ای کارگران لازم است، می توانند عمل بکنند یا می توانند نیروهای به عنوان بازو و پنجه های پنهان سندیکاها و دیگر تشکل های توده ای کارگران و هدایت کننده آن ها، باشند. خودشان نمی توانند جای آن ها را بگیرند. بر این مبنا علنی بودن و سازماندهی این ها خدمت به سرمایه داری است. چه خوششان بیاید و چه بدشان، آن ها با برقراری ارتباطات علنی مستقیم و غیرمستقیم، باعث به خطر افتادن سازمان های واقعی توده ای کارگران و فعالین بدرد بخور جنبش کارگری می شوند. در حالی که این تشکل ها و افرادشان باید مکمل سازماندهی میان سازمان های توده ای و سازمان سیاسی باشند و تنها این ساختار را می توانند پیش ببرند و این را دولت سرمایه داری می داند. به این دلیل است که از طریق وارد شدن در داشته های آن ها، همه طبقه را به صورت فلش دوطرفه زیر نظر می گیرد و متأسفانه این تشکل های حیران و سرگردان هنوز جایگاه تشکیلاتی خود را نمی شناسند و می خواهند همچنان خود را به عنوان سازمان توده ای کارگران جا بزنند که امکان پذیر نیست. ولی در مقابل ضربات مهلکی به نیروهای فعال

در حمایت از زلزله‌زدگان هرچه گسترده‌تر شرکت کنیم

کمیته دفاع از شاه‌رخ زمانی

بر اثر زلزله آذربایجان شرقی بسیاری از ساکنان شهرهای ورزقان، اهر و روستاهای اطراف کشته شده، بسیاری زخمی و هزاران نفر بی خانمان گشته اند. به مناسبت گرامی‌داشت کشته شدگان و ابراز همدردی با بازماندگان، مراسمی در شهر تبریز روز یکشنبه مورخ ۱۲ شهریور ۱۳۹۱ از ساعت ۱۶ الی ۱۸ برگزار خواهد شد.

ما امضا کنندگان زیر، از کارگران، دانشجویان، زنان و مردان و جوانان آگاه و فعال می‌خواهیم در این مراسم فعالانه شرکت کنند؛ و با شرکت خود در این مراسم ضمن این که تسلاي خاطر خانواده های بازماندگان و هم وطنان باشند، در همین حال رنج و مشکلات مردم دچار زلزله را که هم اکنون بی خانمان شده و در سرما مانده اند، به گوش همه برسانند. از مردم شریف و نوع دوست بخواهند برای رفع مشکلات این عزیزان هرچه گسترده تر و متحدتر دست به اقدامات عملی بزنند. بگویند که هر روز هوا سردتر می‌شود، در نتیجه مشکلات بی خانمانی صد چندان می‌گردد.

تا دیر نشده باید با هدف بر طرف کردن مشکل اسکان زلزله زدگان متشکل شده و با برنامه های دقیق دست به کارهای عملی بزنیم .

امروز ضمن این که ابراز همدردی و غمگین بودن از نظر روحی تسلاي خاطر است، اما بیشتر از آن و بیشتر از اشک ریختن، حمایت های عملی و کمک های مادی مورد نیاز هم وطنان است.

کارگران ، دانشجویان و جوانان آگاه:

باید با سازماندهی دقیق و متناسب با شرایط ایران، اقدام به هدایت و رهبری نیروها و پتانسیل عظیم کمک های مردمی به سوی زلزله زدگان کنید. با اطمینان می‌توان گفت اگر مردم بدانند از طریق کارگران، دانشجویان و

احساس مجرد به کار می‌برند. اخیراً رفیق قزوینی مطلبی در جواب رفیق بیانی نوشته اند که شاید خود ایشان به آن جواب بدهد. اما یکی دو اشتباه بسیار مهم در این مطلب بارز است که لازم می‌دانم به رفیق قزوینی تذکری بدهم (در مطلب قبلی ایشان نیز اشتباهاتی بود). رفیق قزوینی بیشتر مندرجات نوشته خود را بدون تحقیق و پی بردن به واقعیت ها می‌نویسند از جمله :

۱- به یقین می‌دانم علیرضا بیانی هیچ گاه عضو کمیته پیگیری ایجاد تشکل های کارگری نبوده است و تا به این روز هم جای دیده نشده است که ایشان ادعای عضویت کرده باشد.

۲- کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری از کمیته پیگیری ایجاد تشکل های کارگری جدا نشده است، بلکه توسط کسانی که هرگز عضو کمیته پیگیری ایجاد تشکل های کارگری نبودند در مقابل کمیته پیگیری ایجاد تشکل های کارگری تشکیل شده است. هرچند که بعد ها تعدادی از اعضای کمیته پیگیری ایجاد تشکل های کارگری جدا شده به کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری پیوستند .

این دو مورد به این دلیل بسیار مهم بود که رفیق قزوینی بخاطر عدم آگاهی خود از واقعیت آن ها را دلیل فرقه گرایی رفیق بیانی آورده است. قصد دفاع از رفیق بیانی نیست، بلکه توصیه به رفیق قزوینی و دیگر رفقا است که باید دقت کرد تا زمانی که حقایق را نمی‌دانیم دچار عدم مسئولیت نشویم و قبل از ارائه نقد یا جواب هر چه بیشتر تحقیق نماییم. مثلاً در رابطه با "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری" و "کمیته پیگیری ایجاد تشکل های کارگری" به راحتی می‌توان از اعضای آن ها اطلاعات لازم و کافی را بدست آورد. اگر چنین زحماتی نمی‌خواهیم به خود بدهیم بهتر است وارد مباحثات نشویم تا باعث آموزش غلط نگردیم .



حزب و مسأله «سانترالیزم دمکراتیک» و «حق گرایش»

میلیتانت: هفته پیش ۱۹ اوت ۲۰۱۲ (برابر با ۲۹ مرداد ۱۳۹۱)، طی میزگردی در [رادیو پیام](#)، در مورد «نقش و جایگاه حزب کمونیستی، جنبش کارگری، انقلاب کارگری و انقلاب اکتبر» با شرکت آذر ماجدی از حزب «اتحاد کمونیسم کارگری» ایران و مازیار رازی از «گرایش مارکسیست‌های انقلابی ایران»، مطلبی از طرف مازیار رازی درباره وجود گرایش‌های مختلف در درون یک حزب پیش‌تاز انقلابی، طرح شد.

در پاسخ به این موضوع آذر ماجدی، چنین وانمود کرد که گویا منظور از وجود گرایش‌های مختلف در درون یک حزب، وجود گرایش‌هایی مانند سندیکالیست‌ها و رفرمیست‌های جنبش کارگری است. به علت کمبود وقت مازیار رازی نتوانست به تفصیل به این موضوع بپردازد. بدین وسیله برای رفع سوء برداشت آذر ماجدی و مخاطبین برنامه، نوشته مازیار رازی را که چندی پیش در مورد مفهوم دمکراسی درونی و حق گرایش در درون یک حزب پیش‌تاز انتشار یافته بود مجدداً انتشار می‌دهیم.

همان طور که در این نوشته به روشنی بیان شده است، منظور از وجود گرایش‌های مختلف در درون یک حزب واحد، حضور گرایش‌های رفرمیستی و سندیکالیستی موجود در جنبش کارگری نیست؛ بلکه مشخصاً مقصود وجود گرایش‌های مختلف در «چارچوب» و «طرف» حزب پیش‌تاز انقلابی است و این به آن معنا هست که گرایش‌های موجود با وجود «اختلاف» با یک دیگر، در اصول تعریف کننده مفاهیم «پیش‌تاز» و «انقلابی» مشترک هستند. اما از آن جایی که جریانات «کمونیسم کارگری»، مانند آذر ماجدی، اعتقادی به حق گرایش در درون تشکیلات خود ندارند، قادر به درک این موضوع مهم نخواهند بود.

انشعابات در درون محافل طرفدار منصور حکمت در دهه گذشته، نمود بارزی است از عدم درک درست از ساختار تشکیلاتی یک حزب پیش‌تاز کارگری. عدم پذیرش اصل «حق گرایش» در درون یک حزب پیش‌تاز،

جوانان فعال و آگاه کانال مطمئنی به وجود آمده است، دریای بی کرانی از کمک‌های مردمی به سمت زلزله زدگان سرازیر خواهد شد. شما به طور عاجل این اطمینان را به هموطنان بدهید، سپس ببینید که خلق‌های ایران هرگز هموعان خود را تنها نمی‌گذارند. بدون ترس و واهمه و هر چه سریعتر دست به کار شوید؛ از این که شما را دستگیر و زندانی کنند، نهراسید، اقدامات شما هر چه گسترده و توده‌ای تر شود، به همان اندازه دستگیری شما کمتر خواهد شد.

کارگران، دانشجویان و جوانان آگاه:

عرصه حمایت و کمک رسانی به هموطنان زلزله زده، عرصه گسترده‌ای جهت محک زدن میزان نوع دوستی، آگاهی و توانایی‌های برنامه‌ریزی و اجرایی شما است که امکان انجام وظایف انسانی و کسب تجربیات لازم برای انجام کارهای بزرگتر را پیش روی شما قرار داده است. در نتیجه با اقدامات دقیق، ضمن انجام وظایف انسانی، در قبال هموطنان زلزله زده، خود را به دانش و توانایی بیشتر سازمانیابی و سازماندهی مجهز کنید.

ما ضمن گفتن تسلیت و ابراز همدردی با بازماندگان، از تمامی مردم می‌خواهیم در مراسم روز یکشنبه شرکت کنند و در این مراسم خواستار آزادی بدون قید و شرط جوانانی باشند که برای کمک رسانی به زلزله زدگان در منطقه ورزقان و اهر کمپ‌های کمک رسانی بر پا کرده بودند و توسط مأموران جمهوری اسلامی با اتهامات دروغین دستگیر شده‌اند.

ضمن عرض تسلیت به شما خانواده‌های کشته شدگان و هموطنان، امیدواریم ابراز همدردی ما را بپذیرند.

زندان مرکزی تبریز

شاهرخ زمانی و محمد جراحی

۱۳۹۱/۶/۱۱

به یاد داشته باشیم که مردم متحد هرگز شکست نمی‌خورند

محاکمات و حتی اعدام مخالفان خواهد شد. به زعم این "رهبران"، داشتن آرای اکثریت در درون یک تشکیلات به منزله دلیلی کافی برای خفه کردن هر گونه صدای مخالف در نطفه است. در واقع روش برخورد این سازمان های به اصطلاح "کمونیستی" را می توان با روش برخورد رژیم های دیکتاتوری نظامی در کشورهای عقب افتاده با مخالفان خود، مقایسه کرد.

وجه اشتراک تمامی این احزاب به اصطلاح "کمونیستی" در یک موضوع اساسی نهفته است، و آن هم عدم به رسمیت شمردن "حق گرایش" برای نظریات اقلیت می باشد. در واقع همین مسئله بسیار بدیهی و ساده، تمامی این سازمان ها را از یک سازمان مارکسیستی انقلابی جدا می کند. عدم به رسمیت شمردن حقوق اعضایی که به نظریاتی متفاوت با خط رهبری یا اکثریت سازمان می رسند، اساس وجه تمایز میان یک سازمان منحرف و یک سازمان انقلابی مارکسیستی است.

به رسمیت شناختن اقلیت و در نظر گرفتن جایگاه و حقوقی برای نظریات مختلف و مخالف در درون یک تشکیلات انقلابی به این دلیل است که اعضا، در درون یک سازمان انقلابی، بر اساس پراتیک انقلابی در حوزه های مختلف مبارزاتی در جامعه، به آگاهی هایی متفاوت و گاه متضاد با یک دیگر می رسند. اعضا در نتیجه مبارزات عملی شان به آگاهی ای می رسند که با درک و آگاهی برخی دیگر از اعضای همان سازمان در حوزه دیگر مبارزاتی متفاوت است. از این رو اعضا و کادرهای یک حزب واحد در دخالت های روزمره خود، مابین دو کنگره حزبی، به اخذ تاکتیک های متفاوت و مختلف می رسند. تجارب آن ها، نسبی و حتی در بسیاری مواقع ناکامل است. برای نمونه ممکن است میان اعضای کارگر یک سازمان انقلابی در مورد مثلاً شعار "تشکل مستقل کارگری" و نحوه دخالتگری برای تحقق آن، اختلاف نظر به وجود آید. شاید، برخی از اعضای حزب در مورد استقلال تشکلات کارگری از احزاب سیاسی به این نتیجه برسند که این استقلال کارگری می باید شامل حزب آن ها نیز گردد، و بالعکس برخی دیگر ممکن است به نتیجه رسیده باشند که خیر! این نظریه شامل حزب کمونیستی خود آنان نمی گردد. این نوع اختلاف

رهبران و اعضای یک حزب را به جایی می کشاند که به محض بروز کوچک ترین اختلاف تاکتیکی، به اخراج ها و انشعابات و در ادامه آن اتهام زنی ها علیه یکدیگر بپردازند. کارنامه کار تشکیلاتی تمامی طرفداران «کمونیسم کارگری»، نمایانگر عدم درک این مسئله اساسی است. ما مطالعه این مقاله را به تمامی رفقا توصیه می کنیم.

مازیار رازی

مفهوم مارکسیستی سانترالیزم دمکراتیک از یک ضرورت عینی در درون جنبش کارگری نشأت می گیرد. بسیاری از سازمان ها و احزاب کمونیستی، برداشتی کاملاً نادرست و غیر مارکسیستی از این مقوله دارند. این برداشت نادرست و غیر علمی، تنها مختص به سازمان های استالینیستی نیست، بلکه متأسفانه در سازمان های تروتسکیستی نیز مشاهده می شود. این سازمان ها و احزاب در واقع یک برداشت "اداری" از مفهوم سانترالیزم دمکراتیک دارند. در واقع تشکیلات تمامی این سازمان ها، صرفاً کاریکاتوریست از یک حزب انقلابی. در ظاهر امر، تمامی آن ها دارای کنگره، اعضای رهبری، انتخابات و "دمکراسی" (صوری) می باشند. رهبری این سازمان ها ظاهراً بر اساس آرای اکثریت اعضا و برای دوره ای معین تا کنگره بعدی "انتخاب" می گردد.

این تشکیلات، همه دارای ارگان حزبی هستند و صفحات نشریات خود را نیز با مقالات و تصاویر بسیاری از مارکس، لنین و یا تروتسکی (یا دیگر رهبران) تزئین می کنند. تمامی این سازمان ها مدعی اند که دارای ساختار تشکیلاتی "دمکراتیک"ی هستند. اما، با بروز اولین علائم اختلاف نظر با رهبران یا اکثریت اعضا، موجی از اتهام زنی ها و تحقیر مخالفان بلافاصله آغاز می شود؛ و حتی اگر این فشارهای روانی کارایی نداشته باشد، تحریکات تشکیلاتی، حذف گرایی و اتهام زنی تا سر حد اخراج و تعلیق عضویت به سرعت پیش می رود. چنان چه تشکیلاتی از این دست در مقامی دولتی قرار گرفته باشد، این اختلافات مسلماً منجر به دستگیری،

می شود، "الزاماً" در عمل نظریات صحیحی نمی باشد. تنها عمل مبارزاتی می تواند نشان دهد که کدام یک از نظریات با واقعیت منطبق تر بوده است. اگر به فرض پس از یک سال تجربه، نشان داده شد که نظر اقلیت اشتباه بوده است، بدیهی است که این اختلاف نظر دیگر منتفی می گردد و گرایش خود را منحل اعلام می کند. اما اگر نظر اقلیت درست بوده باشد (و نتیجتاً نظر اکثریت نادرست)، نظر آن اقلیت که از سوی همه اعضا شناخته شده است، به نظر اکثریت مبدل می شود. بدین ترتیب، هم برای اقلیت و هم برای اکثریت سازمان فرصتی برای اثبات نظریات خود وجود خواهد داشت.

اما حتی اگر نظرات اکثریت اشتباه باشد، اقلیت با حفظ اعتقادات و نقد خود به اکثریت، برای دوره ای (تا کنگره بعدی)، در بیرون از حزب می باید نظریات اکثریت را به اجرا گذارد. این حزب با وجود اختلافات درونی، در سطح جامعه می باید یک پارچه عمل کند و نظریات بخش اکثریت را در عمل تجربه کند تا نتیجه عملی آن به اثبات رسد (چه مثبت و چه منفی) کنگره آتی حزب به ارزیابی و جمع بندی نوینی متکی بر عملکرد دوره پیش، خواهد رسید. اگر اختلافات اقلیت پس از سپری شدن یک دوره (بین دو کنگره) حل نگشت چه؟ در این مرحله دو علت می تواند وجود داشته باشد. اول این که این اختلافات هنوز در سطح مسایل تاکتیکی باقی مانده و زمان بیش تری برای اثبات نظریات نیاز است. در این صورت گرایش مخالف همانند دوره پیش و تا دوره بعدی که مسایل مورد مرور قرر می گیرند، درحزب باقی می ماند. اما در برخی موارد امکان دارد اختلافات فرای صرفاً اختلافات تاکتیکی باشد. اختلافات عمیق سیاسی نیز می تواند در حزب به وجود آید. در جامعه سرمایه داری ایدئولوژی حاکم، ایدئولوژی هیئت حاکم است. این امکان همواره وجود دارد که حتی اعضا یا رهبری یک حزب انقلابی تحت تأثیر عقاید دشمن طبقاتی قرار گرفته باشند. در نتیجه برخی از اختلافات می تواند از تفاوت های تاکتیکی فراتر رود. برای نمونه، امکان دارد عده ای به این ارزیابی برسند که خط رهبری حزب دچار انحرافات طبقاتی شده و ضروری است که مبارزه عمیق تری برای جلوگیری از خط انحرافی صورت گیرد. در

نظریات ممکن است در موارد دیگر نیز مشاهده شود. بدیهی است که نمی توان از پیش مطمئن بود که کدام یک از نظریات به نتایج مطلوب می رسد و صحیح است. تنها با اجرا و تجربه عملی است که نظریات (یا تئوری ها) در نهایت به اثبات می رسند. از دیدگاه مارکسیستی، تئوری تنها چکیده عمل (پراتیک) است. بدیهی است که برای همگونی و اتفاق نظر، برای اجرای این تاتیک ها و به منظور جمع بندی نظریات مختلف و اجرای متحدانه آن باید شرایطی در حزب انقلابی وجود داشته باشد که امکان تبادل نظر و ایجاد گرایشات مخالف با نظر اکثریت تسهیل شود.

تحت چنین شرایطی است که دموکراسی درونی در درون یک حزب انقلابی از اهمیتی حیاتی برخوردار می شود. حزبی که از بدو پیدایش خود حق گرایش برای نظریات مختلف و مخالف را به رسمیت نشناسد، نمی تواند یک حزب مارکسیستی انقلابی-حزبی که قرار است برای انقلاب کارگری تدارک ببیند-باشد. حزبی که درک نکرده باشد تنها از طریق تبادل نظریات میان اعضا، می توان برنامه حزب را صیقل و امر دخالتگری مؤثر را سازمان داد، بدون تردید، در تندبادهای مبارزات طبقاتی، به انحراف خواهد رفت و نقش انقلابی ایفا نخواهد کرد.

اعضای حزب که در عمل مبارزاتی به نظریات متفاوت می رسند، در کنگره حزبی نظریات خود را ارائه می دهند (تا این جا شاید احزاب منحرف نیز این حق را بپذیرند). اما، مسأله زمانی به وجود می آید که عده ای (حتی یک نفر) با نظریات اکثریت و یا خط رهبری اختلاف داشته باشد. در چنین وضعیتی بدیهی است که حزب انقلابی می باید جایگاهی برای این اقلیت قایل بشود تا نظریات خود را میان کلیه اعضا از طریق بولتن درونی و ترتیب جلسات اشاعه دهد (بنا به منطقی که پیش تر توضیح داده شد)؛ این اقلیت باید حق تشکیل یک "گرایش" (Tendency) را داشته باشد. گرایشی که با توافق اکثریت و ایجاد ابزارهای تبلیغاتی درونی از سوی رهبری به وجود آمده است، و معقولانه و در محیطی رفیقانه به بحث و اشاعه نظریات خود تا دوره بعدی می پردازد. زیرا یک حزب انقلابی به خوبی می داند هر تاکتیکی که به وسیله عده ای (حتی اکثریت) ارائه داده

دمکراتیک "نیست؟ آیا نباید حزب "آهنین" برای اجرای یک پارچه تصمیقات وجود داشته باشد؟ آیا آوانس دادن به یک "اقلیت"، انحلال طلبی نیست؟ پاسخ به تمامی این سوالات منفی است. به رسمیت شناختن حق اقلیت نه تنها حزب را تضعیف نمی کند، که منجر به تقویت آن می گردد. تسهیلات برای ایجاد "گرایش" و "جناح" و حتی "جناح علنی" حزب را در انظار توده های کارگر معتبر و قوی تر از پیش می کند. تنها کافی است نگاهی به وضعیت سازمان ها و احزاب بین المللی بیفکنیم تا به وخامت و عمق بحران تشکیلاتی این سازمان ها -که عمدتاً نتیجه کجروی های تشکیلاتی بوده است- پی ببریم.

آن چه این سازمان های انحرافی درک نمی کنند این است که انشعابات، تعلیقات و اخراج ها تنها آخرین مرحله از روند طولانی بحث و عمل مشترک باید باشد. اخراج ها و انشعابات تنها زمانی موجه هستند که یک جریان از خطوط طبقاتی خود عبور کند و چنین هم در جنبش کارگری نشان داده شده باشد. به سخن دیگر نتایج سیاست های مخرب و ضد انقلابی یک "گرایش" حزبی نه تنها باید برای تمام اعضای آن حزب روشن و شفاف باشد، بلکه در سطح جامعه هم به روشنی بیان شده باشد. در حزب بلشویک چنین حقوقی از جمله حق گرایش و جناح برای اعضا قایل شده بود. یکی از علل توفیق حزب بلشویک در تدوین برنامه انقلابی و مرتبط به جنبش کارگری و در نتیجه کسب اعتبار میان شوراهای کارگری که به پیروزی نخستین انقلاب سوسیالیستی در جهان منجر شد، دقیقاً بر اساس رعایت دمکراسی درونی بود. تنها در آغاز جنگ داخلی ۱۹۲۰ بود که تشکیل جناح در درون حزب بلشویک ممنوع شد. پیش از آن رهبران و اعضای حزب در بسیاری از موارد مواضع مخالفت های خود را علیه رهبری حزب علناً بیان کرده بودند، بدون این که اخراج یا تنبیه گردند. اما، همان "ضرورت" در محدودیت جناح بندی درونی در زمان جنگ داخلی ۱۹۲۰-۱۹۲۱، در دوران استالین به فضیلت مبدل شد و اختناق استالینی را برای سال ها به همراه آورد. تروتسکی در آخرین سال های زندگی خود از این دوره "انتقاد از خود" روشنی به عمل آورده است. تروتسکی می نویسد:

آن صورت بنا بر تشخیص آن بخش از معترضان، رهبری حزب باید حق ایجاد "جناح" (Faction) را برای آن عده قایل گردد. این عده باید بتوانند در درون یک حزب انقلابی باقی بمانند و حتی بنا بر تعداد طرفداران شان در سطح رهبری حزب نیز شرکت داشته باشند. بدین ترتیب فرصت کافی به آن ها داده شود که نظریات خود را در درون حزب و در سطح رهبری تبلیغ کنند. در واقع تشکیل یک "جناح" گام جدی تری برای مبارزه با خط انحرافی اکثریت در درون یک حزب انقلابی است. تشکیل "گرایش" در مورد مسایل تاکتیکی است و شاید زودگذر باشد. اما اگر پس از دوره ای جناح موجود به این نتیجه رسید که رهبری و اکثریت حزب در حال عبور از خط طبقاتی است و امکان متقاعد کردن اکثریت اعضا نیز وجود ندارد، این جناح، در این مقطع، باید از حق تشکیل "جناح علنی" (Open Faction) برخوردار باشد.

در واقع تشکیل جناح علنی به مفهوم تدارک برای انشعاب است. جناح علنی می تواند نظریات خود را حتی رو به جنبش کارگری و علناً اعلام کند و طبقه کارگر را از انحراف موجود اکثریت (به زعم خود) مطلع کند. یک حزب انقلابی این فرصت تشکیلاتی را نیز باید به این اقلیت بدهد که نه تنها نظریاتش به دست همه اعضا برسد، بلکه آن نظریات در ارگان رسمی حزبی هم درج گردد. بدیهی است که اگر توافقی حاصل نشد و چنان چه جنبش کارگری مواضع اکثریت را تغییر نداد، گام بعدی یک انشعاب در حزب خواهد بود. اما این انشعاب نیز می تواند معقولانه و رفیقانه، بدون اتهام پراکنی و فحاشی صورت گیرد. تاریخ، صحت یا سقم نظریات طرفین را نشان خواهد داد. چه بسا پس از دوره ای، اشتباه نظریات "اکثریت" در عمل نشان داده شود و "اقلیت" انشعابی متقاعد به الحاق مجدد به حزب واحد گردد. بدیهی است که اگر کار به جنگ، دعوا، اتهام زنی و نفرت از یک دیگر بکشد، این دو گرایش حتی اگر به نظریات واحدی در آینده برسند -هرگز نمی توانند در درون یک حزب در کنار هم قرارگیرند.

آیا تمام این پیش شرط ها، حزب و رهبری را تضعیف نمی کند؟ آیا این ها برخوردهای "لیبرالی" و "بورژوا

مارکسیسم و مسأله زنان (پاسخ به یک نقد)

آرمان پویان

پس از مصاحبه رفیق مازیار رازی با رادیو پیام کانادا به تاریخ ۵ اوت ۲۰۱۲، بر سر مسأله نقش حزب در دوره انقلاب و دوره پسا-انقلابی، نقدی از سوی دوست گرامی "رزا"، به عنوان یک فعال آنارکو-فمینیست، در همین رادیو (به تاریخ ۲۶ اوت) مطرح شد*. خانم رزا در این مصاحبه انتقاداتی را مطرح می کنند که بیش از هر چیز نشان دهنده عدم آشنایی ایشان با ابتدایی ترین مقوله های مارکسیسم از یک سو، و پراکندگی و عدم انسجام فکری ایشان به عنوان یک "آنارشویست سوسیالیست" از سوی دیگر است. به همین خاطر موضوعی را علیه مارکسیسم و به ظاهر در حمایت از آنارشویسم اتخاذ می کنند که در عمده موارد تماماً لیبرالی و راست هستند. در متن زیر سعی می کنم که به اختصار مسأله زنان را از زاویه مارکسیسم مورد بحث قرار دهم تا ضمن بررسی خطاهای تئوریک جدی بحث این دوست، به انتقادات مطرح شده از سوی ایشان هم پاسخ داده باشم. به امید آن که این بحث بتواند ادامه پیدا کند.

ریشه و منشأ نابرابری

ماتریالیسم تاریخی، جزئی لاینفک از اندیشه مارکسیستی است و این به آن معناست که برای مارکسیست ها، تکامل شرایط مادی بشر، مؤلفه کلیدی و اصلی تحلیل جامعه به شمار می رود. انگلس در اثر "منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" نشان می دهد که ستم بر زن، به طور جدایی ناپذیری با جامعه طبقاتی پیوند خورده است. در روزهای نخستین تاریخ بشر، انسان ها تنها قادر بودند که در حد حفظ معیشت خود تولید کنند، و بنابراین به دلیل عدم وجود هرگونه تولید مازاد، پدیده ای به نام نابرابری نمی توانست در این برهه وجود داشته باشد.

اگر تقسیم کاری وجود داشت، این تقسیم کار بر حسب جنسیت، و بر پایه این حقیقت بود که زنان به دلیل وضع حمل، شیردهی به فرزندان و غیره، به "خانه" و

"ممنوعیت احزاب مخالف به منع فعالیت جناحی انجامید. منع جناح، به منع نظریات مخالف رهبری خطاپذیر منجر شد. سلطه پلیسی و بی منازع حزب باعث مصنوعیت دستگاه اداری شد و آن را تا استبداد و فساد بی کران پیش بُرد."

جنبش تروتسکیستی نیز از این درس های انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بسیار آموخته است و نمی تواند همان اشتباهات را تکرار کند. لئون تروتسکی چنین ارزیابی ای از مسایل درونی حزب داشت و تا آخر عمر به آن وفادار ماند:

"این کاملاً ناکافی است که جوانان ما تنها به تکرار فرمول های حزبی بپردازند؛ آن ها باید فرمول های انقلابی را تسخیر و جذب کنند. آن ها باید نظرات و شخصیت مستقل خود را حفظ کنند. آن ها باید با شجاعت قادر به مبارزه برای عقاید خود باشند. نظریاتی که ناشی از عمق اعتقاد راسخ و استقلال شخصیت آن هاست. تسطیح مکانیکی به وسیله مقامات، سرکوب شخصیت ها، خشونت، جاه و مقام پرستی باید از حزب طرد گردد! یک بلشویک تنها یک فرد منضبط نیست، او فردی است که در هر مورد و موقعیت از نظریات خود دفاع می کند و با جسارت و استقلال بر سر آن عقاید نه تنها در مقابل دشمن، بلکه در درون حزیش نیز می ایستد. امروز، شاید، او در اقلیت در حزیش باشد. او نظریات خود را در درون حزیش ارائه می دهد. اما در اقلیت بودن بدان معنی نیست که او نظریات اشتباهی دارد. شاید او، پیش از دیگران، به درک و مشاهدات درستی در مورد وظایف حزب و چرخش های سیاسی رسیده باشد. او در صورت لزوم باید مصرانه سؤالات خود را برای بار دوم، سوم و دهم طرح کند. بدین ترتیب او به حزیش خدمت می کند که به روش و سیاست های نوین مسلح گردد که با سهولت در مقابل تندبادهای بدون واکنش لحظه ای دوام آورد" (لئون تروتسکی، روش نوین، ۱۹۲۳).

برای سازماندهی بین المللی انقلابی رعایت حقوق دموکراتیک، به رسمیت شناختن گرایشات و جناح های درون حزبی، حیاتی است. مارکسیست های انقلابی باید به این روش وفادار بمانند.

بوده است.

همراه با تکامل و رشد نیروهای مولد، بشر قادر شد که بیش از میزان لازم برای رفع نیازهای ابتدایی خود تولید کند. انسان ها به سوی شخم زدن زمین، رام کردن و پرورش دام و غیره پرداختند. بشر برای نخستین بار، آغاز به تولید مازاد بر نیازهای ابتدایی برای حفظ حیات خود کرد. این خود گامی عظیم رو به جلو بود؛ اما در عین حال به معنای بروز نابرابری نیز بود. از دل این نابرابری در بهره مندی از تولید بود که جامعه طبقاتی ایجاد شد. کاری که سنتاً به مردان تعلق داشت، کاری بود که این مازاد را ایجاد می کرد و بنابراین مرد را در موقعیت برتر قرار می داد. به علاوه این به آن معنا بود که اکنون دیگر مرد خواهان انتقال اموال خود به اولادش بود. بنابراین در این جا بود که شجره خانوادگی به مرد می رسید؛ مردی که خواهان تک همسری زن بود.

انگلس می نویسد:

"برافتادن حق مادری، شکست جهانی-تاریخی جنس مادینه بود. مرد فرمان روایی خانه را نیز به دست گرفت. جایگاه افت کرد، برده شد، بنده شهوت مرد و ابزاری تنها برای تولید فرزندان شد. این سقوط جایگاه زن که به ویژه در میان یونانی های روزگار نیم خدایان، و از آن هم بیش تر در روزگار کلاسیک، به چشم می خورد، رفته رفته بزرگ شده و آراسته و تا اندازه ای در لفاف شکل های ملایم تری پیچیده شد، اما به هیچ روی از میان نرفت." (۲)

ستم بر زن با پیدایش جامعه طبقاتی ظهور کرد، و بنابراین مبارزه برای رهایی زنان از مبارزه علیه جامعه طبقاتی جدا نیست. ضمناً تغییرات در شیوه تولید نیز به ظهور دولت انجامید و همراه با آن ایده ها و اشکال ستم نیز تغییر کرد.

بنیان رهایی زنان

انگلس در اثر مشهور خود، "منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" توضیح می دهد که چگونه طی شکست تاریخی جنس مؤنث در سطح جهانی بود که کار

سکونت گاه وابستگی داشتند. ماهیت دقیق این تقسیم کار طبیعی میان زنان و مردان در جوامع بدوی چندان روشن نیست، اما می توان گفت که این تقسیم کار میان مردان و زنان، به دنبال نخستین تکامل در نیروهای مولد پدیدار شد.

مردان، که از لحاظ جسمی نیرومندتر بودند و بار زایمان یا بزرگ کردن کودکان را به دوش نمی کشیدند، شکارچی شدند و به این ترتیب برای اعضای دیگر جامعه اشتراکی، گوشت و پوست تهیه می کردند، در حالی که زنان، سالخوردگان و کودکان به صورت گردآورندگان فراورده های آماده درآمد و ریشه های خوراکی، میوه ها، صدف های خوراکی و مانند آن ها را جمع می کردند. آنان به صید ماهی می پرداختند و مسئولیت کارهای خانگی و نگهداری از آتش را نیز بر عهده داشتند. تخصص یابی مردان در کار شکار و زنان در کار جمع آوری مواد خوراکی و ساختن خانه موجب افزایش باز هم بیش تر بازده تولیدی کار گردید، زیرا به اندوخته شدن تجارب و مهارت ها و تکامل افزارهای تخصصی کمک می کرد. به این ترتیب، فعالیت درون خانه زن یک منبع قابل اتکا و منظم معاش و بقای خاندان یا طایفه همخون (به مثابه یک کمون تولیدی با ثبات تر که همراه با تکامل نیروهای مولد جایگزین گله های انسانی اولیه گردید) شد، درحالی که شکار که حوزه فعالیت مرد را تشکیل می داد، غالباً امری مقطعی و تصادفی بود و می توانست به طور ثابت و پیوسته برای خاندان خوراک فراهم کند. این امر موجب نقش فعال زن در زندگی اقتصادی خاندان گردید. به علاوه، وجود زناشویی گروهی که در آن تنها مادر کودک معلوم بود و به رسمیت شناخته می شد، نقش زن را در خاندان بیش تر تقویت و تحکیم کرد. در واقع مادر تنها نیای خاندان تلقی می شد؛ یک چنین طایفه همخوان یا خاندانی، به عنوان خاندان مادرشاهی یا مادرسالاری شناخته می شود (۱).

به علاوه در جامعه مادرشاهی، چیزی به نام ستم بر مرد از سوی زنان وجود نداشته است، در حالی که یکی از خصوصیات جامعه پدرشاهی- جامعه ای که به دنبال نخستین تقسیم اجتماعی کار پدید آمد- پدیده ستم بر زن

خانگی آشکار یا پنهان زن استوار است؛ و جامعه نوین، توده ای است که ملوکول های سازنده آن تنها عبارتند از خانواده های فردمحور. امروز در بیشترین نمونه ها دستکم در میان طبقه های دارا، مرد روزی رسان و نان-آور خانواده است و همین به او پایگاهی برتر می دهد که هیچ احتیاجی به امتیاز ویژه قانونی هم ندارد. مرد در خانواده، بورژواست و زن، پرولتاریا است. ولی در جهان صنعتی، ویژگی ستم اقتصادی که به پرولتاریا وارد می شود، تنها هنگامی به خوبی آشکار می گردد که امتیازهای قانونی ویژه طبقه سرمایه دار برچیده شود و برابری حقوقی همهسویه در هر دو طبقه برپا شده باشد. جمهوری دموکراتیک، تضاد بین طبقه ها را از میان بر نمی دارد؛ در برابر، میدان را برای جنگ آماده می کند. و به همین گونه، سرشت ویژه چیرگی مرد بر زن در خانواده نوین، و نیاز و نیز روش ایجاد برابری اجتماعی راستین بین آن دو، تنها هنگامی به خوبی آشکار می شود که آن ها به طور کامل از دیدگاه قانون یکسان باشند. آن گاه آشکار می شود نخستین شرط رهایی زن، ورود دوباره همه زنان به صنعت همگانی است. باز این نیز نیازمند آن است که ویژگی خانواده فردمحور، به عنوان واحد اقتصادی جامعه، از میان برود" (۳) (تأکید دوم در متن از من است)

از آغاز انقلاب صنعتی در قرن هیجدهم، گسترش سرمایه داری، برانگیخته شدن رقابت، درآمیختن شمار هرچه بیشتر از زنان را در نیروی کار، موجب شده است (به علاوه ارزش توان کار زنان در نظام سرمایه داری، از سایرین کمتر است و این راهی کلیدی است که در آن کارفرمایان، میانگین ارزش توان کار را با بالابردن رقابت میان کارگران برای یافتن شغل، کاهش می دهند)

سرمایه داری پس از جنگ جهانی دوم، با دوره ای طولانی از رونق، تکامل عظیم تولید، توسعه بازارهای جهانی و غیره رو به رو بود، و همه این عوامل امکان گسترش نسبی رفاه اجتماعی را به این نظام می داد. فراغت کلی از کارخانگی، نگهداری از سالمندان و کودکان، و غیره، ورود زنان به عرصه کارهای

زنان، خصلت عمومی و همگانی خود را از دست داد؛ و در عین حال توضیح می دهد چگونه سرمایه داری برای نخستین بار این موضوع را تغییر داد. در نظام سرمایه داری، کل خانواده به پروسه تولید کشانده می شود، بنابراین در همان حال که فشارها و قید و بندهای پیش روی زنان- چه در کار دستمزدی و چه در کار خانگی- دوجندان می گردد، اما همین امر بنیان رهایی زنان را تشکیل می دهد. به این معنا که زن، از طریق کار است که جزئی از طبقه کارگر، و در نتیجه جزئی از مبارزه طبقاتی می شود.

انگلس می نویسد:

"در زمینه برابری حقوق مرد و زن به هنگام ازدواج هم، وضع بهتر از این نیست. نابرابری هر دو سو در قانون- که میراث شرایط اجتماعی گذشته است- نه علت، بلکه معلول سرکوب اقتصادی زنان است. در خانوار کمونیستی دیرین که زن و شوهر های بی شمار و فرزندانیشان را در برمی گرفت، اداره کارهای خانه که بر دوش زن بود، درست به اندازه آماده سازی خوراک از سوی مرد، یک صنعت همگانی و از دیدگاه اجتماعی بایسته به شمار می آمد. این وضع با پیدایش خانواده پدرسالار- و از آن هم پیشتر با خانواده ویژه تک-همسری- تغییر کرد. اداره کارهای خانه سرشت همگانی خود را ازدست داد. و دیگر کاری نبود که به جامعه بستگی داشته باشد. یک خدمت خصوصی شد. زن، نخستین خدمتکار خانگی و از شرکت در تولید اجتماعی بیرون رانده شد. تنها صنعت بزرگ نوین، دوباره راه تولید اجتماعی را به روی زن- و آن هم تنها به روی زن پرولتر- باز کرد؛ اما این کار چنان انجام گرفته است که هرگاه زن، خدمت خصوصی خود را برای خانواده اش انجام می دهد و از تولید همگانی خارج است و نمی تواند چیزی به دست آورد و هنگامی که می خواهد در صنعت همگانی شرکت کند و روزی خود را به استقلال تأمین کند، در وضعی نیست که بتواند وظیفه های خانوادگی خود را انجام دهد. چیزی که در کارخانه درباره زن صادق است، در همه جا، حتی در جزا و قانون نیز برای او صادق است. خانواده فردمحور نوین، بر بردگی

در سال ۱۹۷۲ به ۲.۲ درصد در سال ۱۹۸۱ رشد کرد. میان معدنکاران زیرزمینی، درصد زنانی که استخدام شدند از نزدیک صفر در سال های ۱۹۷۳-۷۴، به میزان هشت تا ده درصد در پنجساله نخستین دهه ۱۹۸۰ رسید. (۴)

در واقع این مشارکت زنان در نیروی کار، بنیان رهایی زنان را- همان طور که توضیح داده شد- ایجاد کرده است، اما این صرفاً یک بنیان است و نه چیزی بیش‌تر. بهبود پساجنگ یک استثنای تاریخی بود، و بحران در اوایل دهه ۱۹۷۰ ناگهان خود را نشان داد. توسعه نظام های رفاهی کم و بیش دستخوش رکود شد. شرایط کارمندان عمومی روز به روز به وخامت می گرایید. شرایط برای کودکان، بیماران و سالمندان نیز- که به خصوص فشار زیادی را بر زنان وارد می کند- وخیم تر شد. در طی رکود بزرگ اخیر نیز که از اواخر سال ۲۰۰۷ جهان را در نوردید، شاهد بوده ایم که چگونه سرمایه داری در قدم نخست بیشترین ضربه را به زنان کارگر وارد آورده است، از بیکاری گسترده آنان گرفته تا مشاغلی با دستمزدهای پایین.

سوسیالیسم و مبارزه برای رهایی زن

در نظام سرمایه داری، زمینه بالقوه برای محو ستم بر زن ایجاد شده و به همین ترتیب بنیان مادی الغای تمامی اشکال ستم مهیا گردیده است. سرمایه داری در بدایت امر نظامی مترقی بود که نیروهای مولد، از جمله ابزار تولید، را تا سطوحی بی‌سابقه تکامل بخشید. در شرایط فعلی ما واقعاً قادریم که به اندازه لازم و کافی برای رفع نیازهایمان تولید داشته باشیم و نابرابری را با افزایش قابل ملاحظه استانداردهای زندگی برای اکثریت مردم جهان، محو کنیم. با این حال در نظام سرمایه داری، تولید نه برای رفع نیازهای بشری، که برای کسب سود صورت می گیرد. در این نظام میلیون ها نفر، بنا به ماهیت این نظام، به کام بیکاری و فقر کشیده می شوند. تکنولوژی های جدید، برای افزایش سرعت کار افراد، و نه آسایش و افزایش اوقات فراغت آنان، ابداع و به کار گرفته می شوند.

دستمزدی را ممکن ساخت. در این جا اشاره به مورد ایالات متحده امریکا، به عنوان یکی از پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری، می تواند به خوبی این روند را نشان می دهد. از نخستین سال های دهه ۱۹۵۰، دگرگونی های گسترده ای در شرایط اقتصادی و اجتماعی زنان در ایالات متحده امریکا روی داده است. در سال ۱۹۵۰، ۳۳.۹ درصد از زنان **سانزده** ساله به بالا، جزو نیروی کار بودند. تا سال ۱۹۶۰، این شماره تا ۳۳.۷ درصد بالا رفته بود. در سال ۱۹۷۰، به ۴۳.۳ درصد رسید و تا سال ۱۹۸۳، بیش از نیمی از زنان در سنین کاری، یعنی ۵۲.۹ درصد از آن ها جزو نیروی کار بودند. در آن دوران سی و سه ساله، درصد افزایش زنانی که در بازار کار بودند کمی بیش از درصد افزایش دوران هفتاد ساله بین سال های ۱۸۹۰ و ۱۹۶۰ بود! در همین دوره ۱۹۵۰ تا اوایل ۱۹۸۰، گنجاندن زنان در کار تولید صنعتی بسیار بیشتر بوده است. برای نمونه، در حالی که شمار کل کارگرانی که در صنایع، به کار یدی مشغول بوده اند، از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۱ تا ۲۹ درصد افزایش یافت، تعداد زنان در چنین شغل هایی تا میزان ۶۱.۵ درصد بالا رفت؛ یعنی درصد کارگران زن در چنین رده های شغلی از ۱۵.۴ به ۱۸.۶ درصد در آن دوره سی ساله افزایش یافته است.

این افزایش در زیرطبقه شغلی کارورزان (مونتاژگر، منگنه کار، مهرزن، جوشکار، کارور چرخ خیاطی، راننده کامیون، متصدی لیفت‌تراک و دیگران) و کارگران فنی و حرفه ای (نجار، برق کار، قالب ساز و ابزارساز مکانیک و سایرین) چشمگیرتر است. درحالی که شمار مردانی که چنین شغل هایی را دارا بودند، از سال ۱۹۵۰ تا سال ۱۹۸۱، ۵۸.۵ درصد بالا رفت؛ شمار زنان، به طور جهش آسا معادل ۳۲۷ درصد افزایش یافت. درصد زنان شاغل در شغل های فنی و حرفه ای هنوز اندک است، اما از ۲.۵ درصد در سال ۱۹۵۰ به ۶.۳ درصد در سال ۱۹۸۱ رشد کرد. در میان کارور ها نیز شمار زنان، ۳۵ درصد طی دوره مذکور رشد کرده بود (این رقم برای مردان هشت درصد بود)

شمار زنان معدنکار نیز از ۰.۷ درصد کارگران معدن

جامعه، یعنی طبقه کارگر، تولید می گردد؛ طبقه ای که باید به طور روزمره برای سرمایه داران کار کنند. طبقه کارگر باید بخش های حیاتی اقتصاد را در دست بگیرد، و از این طریق است که اکثریت جامعه می تواند به طور دموکراتیک و از پایین برای تولید، حداکثر استفاده بهینه از منابع و تکنولوژی های موجود بر طبق یک برنامه، استفاده کند و با افزایش تولید، رفاه و کاهش ساعت کاری، شرایطی را برای رشد افراد جامعه مهیا سازد. تنها از این طریق است که ما می توانیم هر آن چه را که مردان و زنان را برای کار خانگی و ساعات کاری بالا برای دیگران عملاً به بردگی می کشاند، حذف کنیم. به واسطه یک برنامه اقتصاد سوسیالیستی است که توان بالقوه فرهنگی و علمی، و خلاقیت افراد می تواند برای نخستین بار شکوفا شود.

انقلاب اکتبر و گام هایی به سوی رهایی زنان

تمامی اسناد به جای مانده از انقلاب اکتبر، نشان دهنده حساسیت و جدیت مسئله زنان در نزد بلشویک ها بوده است. به همین دلیل است که پس از پیروزی انقلاب، برای نخستین بار توده های وسیع مردم، از جمله زنان، به مشارکت در سیاست حرکت داده شدند. برخلاف برخی تحریفات مغرضانه تاریخی، این مشارکت هرگز محدود به زنان عضو حزب نبوده است. لنین در سخنرانی خود طی "چهارمین کنفرانس زنان کارگر غیر حزبی مسکو" در سال ۱۹۱۹ با عنوان "وظایف جنبش زنان کارگر در جمهوری شورایی" اعلام کرد:

"در نظام کهنه سرمایه داری، برای فعال بودن در عرصه سیاست، نیاز به تربیت خاصی بود؛ به طوری که زنان حتی در پیشرفته ترین و آزادترین کشورهای سرمایه داری، نقشی جزئی در سیاست ایفا می کردند. وظیفه ما اینست که سیاست را در دسترس هر زن کارگری قرار دهیم. از زمانی که مالکیت خصوصی بر زمین و کارخانه ها ملغی شده و قدرت ملاکین و سرمایه داران سرنگون گردیده، وظایف سیاست برای توده های کارگر به طور کلی، از جمله زنان کارگر، ساده، واضح و قابل فهم شده است. در جامعه سرمایه داری وضعیت زن با چنان نابرابری ای مشخص شده که شرکت او در

با یک اقتصاد برنامه ریزی شده ما بلافاصله قادر خواهیم بود که تولید را افزایش دهیم و از تکنولوژی به نفع اکثریت جامعه استفاده کنیم. ساعات کاری بلافاصله پایین آورده خواهد شد و این خود قدمی مهم به سوی رهایی زنان است. در عین حال، ما قادر خواهیم شد که با معرفی ابزارها و راهکارهایی دیگر به رهایی زنان نزدیک تر بشویم.

به عنوان مثال، یک اقتصاد برنامه ریزی شده این امکان را به ما خواهد داد که از ذخایر و منابع موجود برای ارتقای رفاه عمومی استفاده کنیم. در این شرایط کارگران و فرزندان آن ها، افراد سالخورده، بازنشستگان، بیماران و غیره از شرایطی برخوردار و مناسب بهره مند خواهند شد. به علاوه کاربرد تکنولوژی، کم و بیش به حذف کار خانگی منجر خواهد شد (جاروبرقی های اتوماتیک، ماشین های ظرفشویی، رستوران های عمومی در نقاط مختلف برای تهیه غذاهای سالم، راه اندازی آشپزخانه های کمونی در سطح محلات به ابتکار خود شهروندان، تهیه مواد غذایی سالم برای شیرخوارگاه ها، مدارس و محل کار، تعمیر و بازسازی مسکن، کارهای جمعی اختیاری برای نظافت محیط زیست، راه اندازی مهدهای کودک با کیفیت بالا و غیره). به علاوه این تصویر تا حدود زیادی به شرایط موجود و امکانات در دسترس کنونی ما محدود است، درحالی که نسل های آتی قطعاً قادر خواهند بود که زمینه های لازم برای رهایی بشر، و از جمله رهایی زنان، را به مراتب بیش از آن چه که ما امروز تصور می کنیم، توسعه دهند.

اما این موارد به صورت خودکار صورت نمی پذیرد، بلکه به خلع ید از سرمایه داران، لغو مالکیت خصوصی آن ها بر ابزار تولید اجتماعی نیاز دارند، یعنی طبقه کارگر است که باید کارخانه ها را تحت اشغال دریاورد و سپس کنترل خود را بر بخش های حیاتی اقتصاد اعمال کند. امروز اقلیتی کوچک از سرمایه داران، مالک ابزار تولید- یعنی کارخانه ها، ماشین آلات، مواد اولیه و غیره- هستند. آن ها هستند که بنا به سود خود تصمیم می گیرند چه چیزی را، چگونه و در چه زمانی تولید نمایند. اما در حقیقت، ثروت های اجتماعی به وسیله اکثریت عظیم

زن از بردگی دیرین خانگی و وابستگی تام به شوهر خویش خواهد بود. این امر او را قادر می سازد که قابلیت ها و استعدادهای خود را تماماً به کار گیرد. کودکان در شرایطی به مراتب مطلوب تر از شرایط خانه پرورش می یابند. ما پیشرفته ترین قوانین حمایتی از زنان کارگر را در دنیا داریم که به وسیله نمایندگان مجاز کارگران سازمان یافته به اجرا درمی آید. ما در حال تأسیس زایشگاه ها، خانه های مادر و فرزند، مراکز درمانی تخصصی مادران، دوره های آموزشی در رابطه با نوزادان و مراقبت از کودکان، نمایشگاه های آموزش مراقبت مادران از خود و فرزندانشان و نظایر این ها، هستیم. ما تمامی تلاش خود را برای حمایت از زنان نیازمند و بیکار به کار می بندیم، و البته کاملاً می دانیم که همه این ها با توجه به نیازهای زنان کارگر، کم است و برای رهایی واقعی آنان هنوز کفایت نمی کند." (۶)

طبقه کارگر روسیه پس از تسخیر قدرت تحت رهبری بلشویک ها، نه تنها زنان کارگر به پیشرفت هایی دست یافتند، بلکه شاخص امید زندگی نیز برای تمامی گروه های سنی به طور قابل ملاحظه ای افزایش یافت. امید زندگی برای یک نوزاد طی سال های ۱۹۲۶-۲۷، حدود ۴۴ سال بود، در حالی که سی سال پیش از آن، این رقم ۳۲ سال بود. در سال ۱۹۵۸-۵۹، امید زندگی برای کودکان تازه متولد شده به ۶۸ سال رسید و این روند تا دهه ۱۹۶۰ ادامه داشت، به طوری که شاخص امید زندگی در شوروی از ایالات متحده هم فراتر رفت.

نخستین کاری که بلشویک ها پس از انقلاب به انجام رسانیدند، تصویب قوانینی در جهت برابری جنسیتی بود. در واقع آن ها حق طلاق، سقط جنین و ازدواج غیرکلیسایی را به همراه مواردی دیگر معرفی کردند. اما همان طور که لنین توضیح داد، برابری جنسیتی در قانون به تنهایی کافی نیست، بلکه باید گام هایی عملی هم در مسیر تحقق آن برداشته شود (نظیر مواردی که خود او در مصاحبه با زتکین اشاره می کند). لنین طی پیامی به مناسبت روز جهانی زنان کارگر در سال ۱۹۲۱ می گوید:

" هیچ حزب یا انقلابی در جهان هرگز رویای فرود

سیاست نسبت به شرکت مرد بسیار ناچیز است. لازم است که قدرت توده های کارگر برای وضعیت در این زمینه به کار افتد، چرا که بعداً وظایف اصلی سیاست از موضوعاتی تشکیل خواهد شد که مستقیماً بر سرنوشت خود کارگران تأثیر می گذارد.

در این جا نیز شرکت زنان کارگر- نه تنها زنان عضو حزب و زنان آگاه سیاسی، بلکه زنان غیرعضو و نیز کسانی که کمترین آگاهی سیاسی را دارند- ضروریست. در این جا قدرت شوروی میدان وسیعی از فعالیت ها را به روی زنان کارگر می گشاید." (۵)

در پاییز سال ۱۹۲۰ مباحثاتی میان کلارا زتکین و لنین بر سر "مسئله زنان" صورت گرفت. کلارا زتکین در اثری با نام "پیرامون رهایی زنان: از نوشته های و.ا. لنین"، مصاحبه مفصل و میسوطی دارد که زیر عنوان "لنین پیرامون مسئله زنان" به این اثر ضمیمه شده است. در سند مذکور، لنین پیشرفت های عظیمی را که پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، زندگی زنان طبقه کارگر را در شوروی دستخوش تغییر کرده بود، به اختصار توضیح می دهد:

"حکومت دیکتاتوری پرولتاریا، متفقاً به همراه حزب کمونیست و اتحادیه های کارگری، از هیچ کوششی فروگذار نمی کند تا بر بینش عقب افتاده مردان و زنان فائق آید و نیز روان شناسی کهنه و غیرکمونیستی را از بُن براندازد. لازم به گفتن نیست که مردان و زنان تماماً در مقابل قانون یکسان هستند. تمایل صادقانه ای برای عملی کردن این برابری در همه جا به چشم می خورد. ما، زنان را به کار در اقتصاد، مدیریت، قانون گذاری و حکومت فرامی خوانیم. همه نهادهای آموزشی به روی زنان باز است، تا آنان بتوانند ظرفیت های حرفه ای و اجتماعی خود را رشد بدهند. ما آشپزخانه های اشتراکی، و غذاخوری، رختشوی خانه و تعمیرگاه عمومی، مهد کودک های عمومی، کودکان ها، خانه های کودکان، و نهادهای آموزشی را در هر نوعی سازمان دهی می کنیم. کوتاه کنم، ما به طور جدی مشغول پیشبرد الزامات برنامه خود در جهت انتقال عملکردهای اقتصادی و آموزشی از خانواده به جامعه هستیم. این به معنای آزادی

ضرورت پیشرفت اقتصادی به عنوان پیش شرط ایجاد شرایط زندگی و خانواده نوین در مقاله ای با نام "از خانواده قدیمی به خانواده جدید" (ژوئیه ۱۹۲۳) نوشت:

"تدارک مادی برای ایجاد شرایط زندگی نوین و خانواده نوین، اساساً نمی تواند چیزی جدا از عملکرد عمومی به سوی بنانهادن سوسیالیسم باشد. دولت کارگری برای آن که بتواند به طور جدی از عهده آموزش عمومی کودکان و آزادسازی خانواده از قید آشپزخانه و رختشویی بریاید، باید ثروتمندتر گردد. اجتماعی کردن خانه‌داری خانوادگی و آموزش عمومی کودکان، بدون بهبود قابل ملاحظه در اقتصاد ما، به طور کلی، غیرقابل تصور است. ما به اشکال اقتصادی سوسیالیستی بیشتری نیازمندیم. تنها تحت چنین شرایطی است که می توانیم خانواده را از وظایف و عملکردهایی که آن را تحت ستم قرار می دهد و متلاشی می سازد، رها کنیم. شست‌وشو باید به وسیله یک رختشوی‌خانه عمومی انجام شود، تهیه غذا به وسیله یک رستوران عمومی، و دوزندگی به وسیله یک کارگاه عمومی. کودکان باید به وسیله معلمان عمومی خوب که دلبستگی واقعی به کار خود دارند، تعلیم ببینند. سپس تعهد میان شوهر و زن از قید هرچیز بیرونی و تصادفی در خواهد آمد، و بدین ترتیب یکی، زندگی دیگری را نخواهد مکید. برابری حقیقی نهایتاً ایجاد خواهد شد. تعهد، به رابطه عاطفی دوسویه وابسته خواهد شد، و به ویژه از این نظر به ثبات درونی دست خواهد یافت- ثباتی که البته برای همه یکسان نیست، اما برای هیچ کسی اجباری هم نیست." (۸)

با به قدرت رسیدن بوروکراسی (و در رأس آن استالین)، دستاوردهای طبقه کارگر (و به ویژه زنان کارگر) به دنبال انقلاب ۱۹۱۷، عقب گرد خود را آغاز نمود. بوروکراسی به جای مبارزه علیه نابرابری و ستم، به تثبیت قدرت خود نیاز داشت. علاوه بر کاهش آزادی های مدنی شهروندان به طور کلی، حقوق خاص زنان- مانند حق سقط جنین، طلاق آزاد و غیره- لغو گردید و زنان کارگر و دهقان در اسارت کار خانگی باقی ماندند. روسیه شوروی حتی پیشرفته ترین رویکرد را نسبت به همجنسگرایان داشت، اما این دستاورد نیز به طور کامل

آوردن چنین ضربه عمیقی را به ریشه‌های ستم و نابرابری زنان مانند آن چه که شوروی و انقلاب بلشویکی انجام می‌دهد در سر نپرورانده است. این جا در روسیه شوروی اثری از نابرابری در قوانین بین مردان و زنان باقی نمانده است. قدرت شوروی تمام نابرابری‌هایی را که در قوانین درباره خانواده، ازدواج و فرزندان وجود داشت و خصوصاً نفرت انگیز، فرومایه و ریاکارانه بود از میان برداشت.

این تنها نخستین گام برای آزادی زن است. اما هیچ یک از جمهوری‌های بورژوایی حتی دموکراتیکترین آن‌ها هم جرات برداشتن این گام نخست را نیز نداشته است. دلیل این امر حرمت به «مالکیت خصوصی مقدس» است.

دومین و مهمترین گام الغای مالکیت خصوصی بر زمین و کارخانه‌ها است. این مساله، و تنها این مساله راه را برای آزادی کامل و واقعی زنان یعنی آزادی زن از «بردگی خانگی» از طریق انتقال خانه‌داری حقیر فردی به خدمات خانگی وسیع اجتماعی شده می‌گشاید.

این تحول سختی است، زیرا مستلزم تغییر شکل ریشه-دارترین، کهنه ترین، کوتاه نظرانه‌ترین و سخت‌ترین «نظم» (اگر بگوییم بی شرمی و توحش، به واقعیت نزدیکتر است) می‌باشد. اما تحول آغاز گردیده و حرکت شروع شده است، ما در راه نوینی قدم گذاشته‌ایم." (۷)

"ترمیدور"، و نابودی دستاوردهای انقلابی زنان

اما برای محو کارخانگی و جایگزین شدن خانواده با نهادی جدید، اقتصاد جامعه باید به اندازه کافی رشد و تکامل یافته باشد، درحالی که این عنصر در روسیه شوروی وجود نداشت. پیامدهای مخرب جنگ داخلی (و مداخله ارتش های ۲۱ قدرت امپریالیستی) به همراه عقب ماندگی اوضاع اقتصادی-اجتماعی روسیه و انزوای انقلاب پس از شکست انقلاب ۱۹۱۸ آلمان، همگی مواردی بودند که در کنار برخی اشتباهات رهبران بلشویک، به آغاز روند انحطاط بوروکراتیک و ترمیدور ضدانقلاب سیاسی منجر شدند. تروتسکی در مورد

به سال ۱۹۳۰ حیرت انگیز است، اما رقم مربوط به سال ۱۹۳۵ نیز صرفاً به منزله قطره ای است در اقیانوس خانواده های شوروی. بررسی بیشتر این موضوع نشان خواهد داد که بخش اصلی یا دستکم بیشتر این کودکان ها مختص به خانواده های کادر اداری، کارمندان فنی، استخوانیست ها و غیره است" (۱۰)

تروتسکی ادامه می دهد:

"همین کمیته اجرائیه مرکزی چندی پیش مجبور شد علناً تصدوق کند که "قطع نامه مربوط به حل مسأله کودکان بی خانمان و بی سرپرست با سستی اجرا می شود". در پشت این اعتراف غیرمغرضانه چه چیز نهفته است؟ ما فقط به طور تصادفی از اشارات درج شده با حروف ریز در روزنامه ها مطلع می شویم که در مسکو، بیش از هزار کودک در "شرایط خانوادگی فوق العاده دشواری" به سر می برند، و یا این که در به اصطلاح مهدهای کودک پایتخت ۱،۵۰۰ کودک بی پناه به خیابان ها رانده می شوند، و باز این که در پاییز ۱۹۳۵، در مسکو و لنینگراد طی دو ماه "۷،۵۰۰ پدر و مادر به خاطر بی سرپرست رها کردن فرزندان خود به دادگاه جلب شده اند". جلب اینان به دادگاه چه فایده ای داشت؟ چند هزار پدر و مادر از مراجعه به دادگاه طفره رفته اند؟ چه تعدادی از کودکان، بی آن که در جایی ثبت شده باشد، "در شرایط فوق العاده دشوار" به سر می برند؟ وجه تفاوت شرایط فوق العاده دشوار با شرایط صرفاً دشوار در چیست؟ این ها سؤالاتی است که بی جواب می مانند. بخش بزرگی از بی خانمانی آشکار و پنهان کودکان نتیجه مستقیم بحران اجتماعی عظیمی است که طی آن خانواده کهن، خیلی زودتر از آن که بنیادهای جدید جایش را بگیرند، در حال تحلیل رفتن است" (۱۱)

جمع بندی

همان طور که مختصراً اشاره شد، ستم بر زن قدمتی به اندازه تاریخ تقسیم جامعه به طبقات دارد، و بنابراین محو آن تنها از طریق دست یافتن به جامعه ای بی طبقه ممکن است. از این گفته بلافاصله چند نتیجه مهم به دست می آید:

به دست بوروکراسی استالینیستی نابود شد.

تروتسکی، بوروکراسی استالینیستی را به درستی مانند تومور سرطانی در بدن دولت کارگری توصیف می کرد. او در مطلبی با عنوان "ماهیت طبقاتی دولت شوروی" (۱۹۳۳) نوشت: "یک تومور می تواند تا اندازه ای ترسناک رشد کند و حتی ارگانیزم زنده را از پای درآورد. اما تومور هرگز نمی تواند به یک ارگانیزم وابسته مبدل شود" (۹).

تروتسکی طرح کلی این پروسه را در یکی از آثار بی-نظیر خود، یعنی "انقلابی که به آن خیانت شد" (۱۹۳۶) به دست می دهد؛ در فصل هفتم از همین اثر (خانواده، جوانان و فرهنگ) بخشی با عنوان "ترمیدور در خانواده" آمده است. تروتسکی در این جا می نویسد:

"در سال ۱۹۳۲، تعداد کل منزلگاه های دائمی در پرورشگاه ها به ۶۰۰،۰۰۰ و تعداد منزلگاه های موسمی، یعنی آن هایی که صرفاً مربوط به موسم کار مزرعه بود، به حدود ۴،۰۰۰،۰۰۰ می رسید. در سال ۱۹۳۵، تعداد تختخواب ها به ۵،۶۰۰،۰۰۰ بالغ می شد. اما منزلگاه های دائمی هنوز جزء ناچیزی از این کل را تشکیل می داد. به علاوه پرورشگاه های موجود، حتی در مسکو، لنینگراد و مراکز دیگر، معمولاً سهل الحصول ترین خواسته ها را هم برآورده نمی کنند. یکی از برجسته ترین روزنامه های شوروی گله می کند: "پرورشگاهی که طفل خود را در آن ناراحت تر از خانه احساس کند، پرورشگاه نیست. یک یتیم خانه بد است. بنابراین اگر خانواده های مرفه تر کارگری از پرورشگاه صرف نظر می کنند، تعجب آور نیست. اما برای توده اصلی زحمتکشان، حتی تعداد همین "یتیم خانه های بد" هم ناچیز است. همین اواخر کمیته اجرائیه مرکزی قطعنامه ای صادر کرد که مطابق آن تربیت اطفال سرراهی و یتیم باید به دست خصوصی اشخاص سپرده شود. بدین ترتیب حکومت بوروکراتیک از طریق عالی ترین ارگان خود، ورشکستگی اش را در رابطه با مهم ترن وظیفه سوسیالیستی تأیید می کند. تعداد بچه های کودکانی در طول پنج سال ۱۹۳۰-۳۵، از ۳۷۰،۰۰۰ نفر به ۱،۱۸۱،۰۰۰ نفر افزایش یافت. نازل بودن رقم مربوط

ضد سرمایه داری معرفی می نمایند- باید توضیح دهند که چگونه منافع مثلاً مارگارت تاجر یا کاندولیزا رایس می تواند با منافع زنان کارگری که نه فقط در انگلستان و امریکا، بلکه در سایر کشورهای جهان، به طور مستقیم و غیر مستقیم زیر فشار سیاست های آنان کمر خرد کردند، یکسان پنداشت؟

مارکسیست ها از حقوق دموکراتیک زنان، فارغ از پایگاه طبقاتی آن ها، دفاع می کنند و باید بکنند. حقوقی مانند حق طلاق، حق انتخاب پوشش، حق سقط جنین و غیره. با این حال دست یافتن به این حقوق دموکراتیک نیز، با مبارزه علیه کلیت نظام سرمایه داری گره خورده است و این هم وظیفه ایست که نه زنان بورژوا یا خرده بورژوا، بلکه زنان طبقه کارگر می توانند انجام دهند.

سوم؛ مسئله زنان را نمی توان از مسئله طبقاتی جدا کرد. هرگونه آشفتگی در این مورد، به نتیجه گیری های نادرست می انجامد و مبارزه طبقاتی را به مبارزه میان زنان و مردان تبدیل می کند که بخشی از جنبش فمینیستی بورژوایی در طول یک سده گذشته بوده است.

جمع بندی سه نکته فوق را "ایولین رید" در مقاله ای با عنوان "مسئله زنان و روش مارکسیست ها"، این گونه بیان می کند:

"از دید تاریخی مبارزه بین دو جنس زن و مرد، بخشی از جنبش فمینیستی بورژوازی در سده گذشته بود. جنبشی اصلاحی که در چهارچوب سیستم سرمایه داری برپا شده و خواهان براندازی این سیستم نبود. اما مبارزه ای تدریجی بود که در آن زنان در برابر فرمانروایی مردان در زمینه های اقتصادی، اجتماعی و جبهه های میهنی سر به طغیان برداشته بودند. در دوره جنبش فمینیست، شماری از اصلاحات مهم به سود زنان به انجام رسید. اما جنبش فمینیستی بورژوازی راه خود را درپیش گرفت و هدف های محدود خود را به دست آورد. دشواری های امروزی تنها با رویارویی طبقه در برابر طبقه از میان خواهد رفت.

مسئله زنان تنها با صف آرای زنان و مردان طبقه

اول؛ در این جا اهمیت طبقه کارگر، به عنوان تنها نیروی انقلابی که قادرست از طریق انقلاب اجتماعی، حرکت به سوی چنین جامعه ای را رهبری کند، بیش از پیش رخ نشان می دهد. اما در این مورد عموماً یک کژفهمی متداول و تاحدود زیادی مضحک وجود دارد و آن این که گویا مقصود از طبقه کارگر، مجموع مردانی است که در صنایع به کار یدی اشتغال دارند و به همین جهت به نقش "زنان" در این بین توجهی نمی شود!

کالینیکوس به درستی به این درک نادرست اشاره می کند و می نویسد: "این نکته ای حائز اهمیت است که تلقی مارکس از طبقه کارگر را آن گونه نپنداریم که رسانه ها و کلیشه های آکادمیک به عنوان کارگران یدی مرد صنعتی به ما می نمایند، برای مارکس طبقه بر مبنای رابطه میان استثمارکننده و استثمارشونده تعریف می شد. از این منظر کارگر بودن مستلزم فقدان استقلال اقتصادی در جهت حفظ خود و بر مبنای منابع خود است. پس زنده ماندن مستلزم وجود اجبار در جهت فروش نیروی کار تو به بنگاه سرمایه داری است و از آن روی که توان چانه زنی برای کارگر بسیار کم است، نتیجه این امر استثمار تو خواهد بود. کارگر بودن در این معنا، مستلزم کار یدی در کارخانه نیست. می تواند کار در دفتر، بیمارستان، مدرسه و یا دانشگاه باشد" (۱۲).

بنابراین صحبت از طبقه کارگر، در کلیت خود، به معنای بی توجهی به نقش زنان کارگر نیست. برعکس، زنان کارگر حتی در طبقه خود نیز مورد فشار و پیش داوری های حاکم بر جامعه از سوی مردان هم طبقه ای خود قرار دارند و به بیان بهتر استثمار آنان مضاعف است. به همین خاطر پرولتاریای انقلابی ضمن مبارزه علیه تمامی اشکال تبعیض اجتماعی و ستم، مشکلات جنسیت تحت ستم را باید بر مبنای تقسیمات طبقاتی درک و با آن مبارزه کند.

دوم؛ با در نظر داشتن نگاه طبقاتی به مسئله زن، صحبت از "منافع زنان" به طور کلی، تماماً نادرست و متناقض است. چرا که زنان خود دارای پایگاه طبقاتی و منافع متفاوتی هستند. کسانی که از منافع یا جنبش زنان به طور کلی صحبت می کنند- و بعضاً حتی خود را رادیکال و



(5) V.I. Lenin, "The Tasks of the Working Women's Movement in the Soviet Republic" (Sep 23, 1919):

<http://www.marxists.org/archive/lenin/works/1919/sep/23a.htm>

(6) Clara Zetkin, "Lenin on the Women's Question" (1920):

<http://www.marxists.org/archive/zetkin/1920/lenin/zetkin1.htm>

(۷) و.ا. لنین، "روز جهانی زنان کارگر"، ضمیمه پروادا، ش ۵۱، ۸ مارس ۱۹۲۱:

<http://www.negah1.com/clasic/lenin4.htm>

(8) Leon Trotsky, "From the Old family to the New" (Jul 1923):

http://www.marxists.org/archive/trotsky/women/life/23_07_13.htm

(9) Leon Trotsky, "The Class Nature of the Soviet State" (Oct 1, 1933):

<http://www.marxists.org/archive/trotsky/1933/10/sovstate.htm>

(۱۰) لئون تروتسکی، "انقلابی که به آن خیانت شد" (۱۹۳۶)، نشر کارگری سوسیالیستی، صص. ۱۷۴-۱۷۵:

<http://nashr.de/1/trot/xynt/0.pdf>

(۱۱) همان، صص. ۱۷۵-۱۷۶

(۱۲) نگاه کنید به: آرام نوبخت، "چند نکته در مورد مفهوم طبقه اجتماعی"، نشریه میلیتانت، تیرماه ۱۳۹۱:

<http://militaant.cloudaccess.net/2011-06-13-17-37-45/420-tab.html>

(۱۳) "آرایش، مد و بهره کشی از زنان"، صص. ۱۰۰-۱۰۱

کارگر، در برابر زنان و مردان طبقه فرمانروا حل خواهد شد. یعنی کارگران، خواه زن یا مرد، منافع یکسانی دارند، نه این که زنان از طبقات گوناگون با هم منافع یکسان داشته باشند."

زنان طبقه بالا در پشتیبانی از جامعه سرمایه داری و ماندگاری آن به اندازه مردان، خود دارای نفع می باشند. یکی از چیزهایی که فمینیست های بورژوازی برای آن به مبارزه پرداختند، حق داشتن دارایی برای زنان به نام خودشان بود، برابر با مردان. آن ها در این مبارزه پیروز شدند. امروزه، زنان توانگر ثروت های افسانه ای به نام خود اندوخته اند. آن ها با مردان توانگر برای ماندگار کردن سیستم سرمایه داری همپیمان اند. اما با زنان کارگر که نیازهای آن ها تنها با نابودی سرمایه داری برآورده می شود، هیچ پیوندی ندارند. پس، رهایی زنان کارگر، نه با همبستگی با طبقه دشمن، بلکه با مبارزه در برابر آن ها و با پیوستن به مبارزه افراد هم-طبقه خود به دست خواهد آمد" (تأکید ها از من است) (۱۳)

پانویس:

*<http://www.radiopayam.ca/parvaz.html>

منابع:

(۱) د.ک. میتروپولسکی، ی.ا. زوبریتسکی، و.ل. کیروف، "زمینه تکامل اجتماعی"، ترجمه ناصر زرافشان و علی افشاری، انتشارات آگاه، ۱۳۸۳، صص. ۴۱-۴۳ و ۴۷

(۲) فردریک انگلس، "منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت"، ترجمه خسرو پارسا، نشر دیگر (۱۳۸۶)، صص. ۷۱

(۳) همان، صص. ۸۸ و ۸۹

(۴) جوزف هنسن، ایولین رید و ماری آلیس واترز، "آرایش، مد و بهره کشی از زنان"، ترجمه افشنگ مقصودی، نشر گل آذین، چاپ دوم، ۱۳۸۶، صص. ۱۹-۲۲



جریان های آنارشیسیم

سامان راد

رودولف راکر، نویسنده و فعال آنارکو-سندیکالیست آلمانی (۱۸۷۳-۱۹۵۸)، در کتاب خود با نام "بازتولید زندگی روزمره"^۲ می نویسد:

"آنارشیست ها، همانند بنیانگذاران سوسیالیسم، خواهان الغای تمامی انحصارات اقتصادی، و اعمال مالکیت اشتراکی بر سرزمین و همه ابزار تولید هستند، ابزاری که استفاده از آن باید الزاماً بدون هرگونه تمایز در اختیار همه قرار داشته باشد؛ چرا که آزادی شخصی و اجتماعی تنها بر پایه منافع اقتصادی برابر برای همه افراد قابل تصور است. آنارشیست ها در درون خود جنبش سوسیالیستی، نماینده این دیدگاه هستند که جنگ علیه سرمایه داری، باید همزمان جنگی علیه تمامی نهادهای قدرت سیاسی باشد، چرا که در طول تاریخ، استثمار اقتصادی همواره دست در دست ستم سیاسی و اجتماعی پیش رفته است" (تأکید ها از من است)

بنابراین هدف جریان "آنارشیسیم"، به طور کلی و صرف نظر از تقسیم بندی های متنوع و بعضاً متناقض و مغشوش کنونی آن، ایجاد جامعه ای کمونیستی است. اما در این جا تمرکز و تکیه اصلی، روی اهمیت دستیابی به آزادی فردی و برابری اجتماعی برای طبقه کارگر، از طریق الغای هرگونه توریته، اقتدار و نهاد قدرت سیاسی قرار دارد و این ها خصوصیات هستند که کم و بیش در میان اکثر جریان های موسوم به "آنارشیسیم" مشترک می باشند.

اما عملکرد، و نه صرفاً تئوری های آنارشیسیم ها، آن ها را در دو گروه و مقوله اصلی قرار می دهد: مقوله

² Rudolf Rucker, "The Reproduction of Daily Life:"

<http://www.marxists.org/reference/archive/rocker-rudolf/misc/anarchism-anarcho-syndicalism.htm>

فردی و مقوله جمعی (اجتماعی). سوسیال آنارشیسیم ها از جریاناتی نظیر آنارکو-کمونیست ها و آنارکو-سندیکالیست ها تشکیل می شوند، در حالی که آنارشیسیم های فردگرا، جریان های آنارشیسیم-رفرمیست و حتی تروریستی را دربرمی گیرند.



رودولف راکر، ۱۸۷۳-۱۹۵۸

اکنون نگاهی دقیق تر به این تقسیم بندی ارائه شده در بالا می اندازیم.

سوسیال آنارشیسیم ها، متشکل از انقلابیونی هستند که تنها راه نابودی دولت سرمایه داری را اقدام طبقه کارگر سازمان یافته می دانند و به ضرورت خلع ید و سلب مالکیت از بورژوازی برای تحقق کامل جامعه کمونیستی، خود-مدیریتی کارگران و توزیع بر حسب نیاز معتقد هستند (به عنوان مثال گروه "اپوزیسیون کارگری"، که از سال ۱۹۱۹ و در نتیجه سیاست های کمونیسم جنگی شکل گرفت، به رهبری شلیاپنیکوف، مدووف و بعدها کولنتای، مواضعی مشابه با این گروه داشت).

سوسیال آنارشیسیم ها بر این اعتقادند که بودن در یک جماعت، برای حفظ و تقویت آزادی حیاتی است و ضمن باور داشتن به مالکیت اشتراکی بر ابزار تولید، تماماً از کمونیسم واقعی، حمایت می کنند.

با این حال چهار خط مشی اساسی در نظریه سوسیال آنارشیسیم ها وجود دارد، یعنی: همیاری متقابل، جمع گرایی، کمونیسم و سندیکالیسم. در واقع هر یک از این

برای آنارشیست های فردگرا، از هر دو دسته فوق، بودن در یک جمع، معادل از دست رفتن آزادی آن ها است. ماکس اشترنر می گوید:

"کمونیسم، با الغای کل مالکیت فردی، فقط من را هم-چنان بیش‌تر به سوی وابستگی به دیگری، یعنی، وابستگی به کلیت یا جمع بازمی گرداند [...] و این امر] مانع حرکت آزادانه من است، قدرتی است مطلق که بر فراز من قرار دارد. کمونیسم به درستی علیه فشاری که من از سوی مالکین منفرد تجربه می کنم، طغیان می کند؛ اما قدرتی که در دست جمع قرار می دهد، به مراتب مهیب تر است"^۵

طرحی ساده که انگلس از نیمرخ اشترنر کشیده است



مارکسیست ها مسلماً با هر دو جریان آنارشیست های فردگرا مخالف هستند، چرا که آن ها به دلیل تحمیل خشونت آمیز اراده و خواست فردی خود به کل جامعه، از توده ها منزوی و جدا می شوند و در نهایت این موضوع تنها به دلسردی کارگران، افزایش سرکوب های دولتی و تخریب سازمان های انقلابی منجر می گردد، و کارگران و کمونیست های انقلابی در مقابل دولتی که اکنون هارتر شده است، بی حفاظ باقی می مانند.

⁵ Marx Stirner, "The Ego and His Own", pp. 131-132:

<http://www.df.lth.se/~triad/stirner/theego/theego.pdf>

خطوط، در نحوه دستیابی به کمونیسم اختلاف نظر دارند. طرفداران همیاری متقابل^۳، به عنوان دیدگاهی که در اصل از نوشته های پرودون ریشه می گیرد، حامی سوسیالیسم بازار هستند. جمع گرایان^۴ بر توزیع بر پایه میزان مشارکت پافشاری دارند. آنارشیست-کمونیست ها به گذار بلافاصله به کمونیسم کامل معتقد هستند و سندیکالیست ها (در جریان سوسیال آنارشیسم) بر این نظرند که اتحادیه ها، سازمان هایی هستند که می توانند آغازگاه جامعه کمونیستی باشند.

هم مارکسیست ها و کمونیست ها، و هم سوسیال آنارشیست ها، طی مبارزه متحدانه خود برای سرنگونی سرمایه داری، اغلب در اتحادیه ها، اعتراضات، اعتصابات و نظایر این ها، مداخله می کنند.

برعکس آنارشیست های فردگرا، ذاتاً مخالف تمامی اشکال اقتدار، اتوریته و سازمان هستند و معتقدند که قدرت سازمان یافته هر کسی، در تناقض با اصول آنارشیسم قرار دارد. آنارشیست های فردگرا غالباً از دو مسیر عملی متمایز دنباله روی می کنند:

الف؛ رفرمیست ها، که بر نیاز به آموزش و آگاهی اجتماعی نسبت به اصلاح جامعه و دستیابی به سرمایه داری بازار آزاد و مبتنی بر همیاری متقابل برای تشویق رقابت تماماً آزاد، تأکید دارند. آن ها گاهی از اعتصابات و اعتراض های مختلف اجتماعی حمایت و در آن ها مداخله می کنند، اما این کار را تنها به شکل خودانگیخته و خودبه خودی انجام می دهند؛ چرا که اساساً مخالف انجام این گونه اقدامات از سوی گروه ها یا احزاب سازمانده هستند.

ب؛ تروریست هایی که ترور انقلابی را در توده ها و دولت برمی انگیزند، و با انجام اغتشاش های دوره ای، توده های مردم را به شرکت خودانگیخته در سرنگونی دولت متقاعد و راهنمایی می کنند.

³ Mutualism

⁴ Collectivist



پنج نکته ای که تروتسکیست ها باید در مورد «آنارشپیست» های جوان امروزی بدانند



ایو کولمن

ترجمه: کیوان نوفرستی

ایو کولمن، یک انقلابی آنارشپیست فرانسوی است که با نشریه «نه کشور، نه مرز» (Ni patrie ni frontières) همکاری دارد. متن پیش رو، نسخه مطول سخنرانی او در کنفرانس سال ۲۰۱۱ سازمان «رهایی کارگر» (AWL) در تاریخ بیست و دوم اکتبر این سال است؛ کولمن طی سخنرانی مذکور، پلمیک های اخیر این سازمان با جریان آنارشپیسم را مورد نقد قرار داده است. نسخه دیگری از این سخنرانی، در نشریه «همبستگی» (Solidarity)، شماره ۲۲۴، ۹ نوامبر ۲۰۱۱، منتشر شد.

«وقتی من برای جنبش اشغال در لندن غذا درست می کنم، در تغییر کل جهان مشارکت دارم» (از صحبت های مصاحبه شونده ای در رادیو آر اف آی)

تاجایی که می دانم، AWL تنها سازمان متعلق به چپ افراطی اروپا است که تلاش می کند به صورت جدی با سایر جریان های رفرمیستی یا انقلابی بحث داشته باشد.

البته من در احترام عمیق و دگماتیک سازمان AWL

مارکسیست ها با جریان های ضد اتوریته تعارض دارند، چرا که این گونه جریان ها در واقعیت امر به دولت سرمایه داری اجازه می دهند که طبقه کارگر را از سازمان یافتن در ساختاری نیرومند که قادر به سرنگونی نظام باشد- ساختاری که ناگزیر از درجه ای اقتدار و اتوریته برخوردار است- بازدارد.

به علاوه مارکسیست ها با این ایده که "جمع"، مسبب سلب آزادی هاست، مخالفند. ماهیت انسان تنها می تواند از طریق تعامل با هموعانش تحقق پیدا کند و از همین رو این ماهیت، خود خصلت اجتماعی دارد. مارکس در اشاره به روح جامعه سرمایه داری به درستی می گوید که "حق مالکیت خصوصی عبارت است از حق برخورداری انسان از دارایی های خود و داشتن اختیار مصرف آن ها به میل خویش؛ بدون توجه به انسان های دیگر، مستقل از جامعه؛ یعنی حق سودجویی شخصی [...] چنین حقی هر انسانی را وامی دارد که انسان های دیگر را نه عامل تحقق آزادی خویش، بلکه مانع آن بداند." ^۶ به قول او، تنها زمانی آزادی انسان کامل خواهد شد که "انسان، توانایی های اختصاصی اش را چون نیروهای اجتماعی بشناسد و سازمان دهد و به این سان دیگر نیروهای اجتماعی را از نیروی خویش به شکل قدرت های سیاسی جدا نکند" ^۷.

این مالکیت خصوصی است که موجب می شود انسان ها یک دیگر را "مانع" آزادی یک دیگر بدانند و این دقیقاً همان چیز است که آنارشپیست های فردگرا قصد حفظش را دارند. از زمان آغاز تکامل بشر، وجود "جمع" نه فقط برای حفظ و تداوم حیات، بلکه برای تولید زیرساخت ها و امکانات مادی که بشر را نهایتاً به سوی تحقق کمونیسم یاری می رساند، ضروری بوده است. بنابراین رسیدن به کمونیسم، بدون اتکا به نیروی جمعی امکان ناپذیر و بی معنا خواهد بود.

^۶ کارل مارکس، «درباره مسئله یهود و گامی در نقد فلسفه حق هگل»، ترجمه مرتضی محیط، نشر اختران

(۱۳۸۱)، ص. ۳۶

^۷ همان، ص. ۴۳



می کنند، باید متوجه باشند که مخاطبین آن ها از «آموزش» یکسان برخوردار نیستند یا اصولاً به این آموزش بها نمی دهند.

تروتسکیست ها عموماً در «مدارس حزبی» آموزش و تعلیم می بینند، در این جا با تاریخ جنبش کارگری و قوانین پایه ای «علم» مارکسیسم آشنا می شوند. مطبوعات تروتسکیستی هنوز هم روی اهمیت یک فرهنگ تاریخی انگشت می گذارند. همین موضوع در مورد کنفدراسیون ملی کار (CNT) اسپانیا تا پیش از جنگ جهانی دوم، یا در مورد بعضی گروه های آنارشیستی سنتی تا قبل از دهه ۱۹۶۰ هم مصداق داشت، اما تا جایی که من می دانم دیگر در مورد اروپا درست نیست.

فرهنگ سیاسی «آنارشیست» های جوان اروپایی به مراتب متنوع تر است: این فرهنگ از انواع و اقسام فیلم ها و مستندهای رادیکال یا درجه دو، مجله ها و موسیقی های شبه سیاسی، جنبش ضد جهانی سازی و انواع جزوه های کوچکی که در «اینفو کیوسک» ها بازتولید می شوند و غیره، گرفته می شود.

این را هم باید بگویم که آن دسته از آنارشیست هایی که پیشینه محکمی در تاریخ انقلابی دارند، مطلقاً اقدامات و تفکرات شخصیت تاریخی تروتسکی را فراموش نمی کنند (و کمترین تمایلی هم به کوچک نشان دادن آن ندارند). قرار نیست که شما این آنارشیست ها را به هر چیزی در مورد واقعه کرونشتات در سال ۱۹۲۱ یا شخص «نستور ماخنو» متقاعد کنید، چرا که نقش تروتسکی در جلوگیری از این جنبش های انقلابی هم مشهور است و هم به خوبی مستند. دروغ ها، تهمت ها و تحریف های تروتسکیست ها در مورد این دوره های تاریخی به این معناست که آنارشیست هایی که از این رویدادهای تاریخی اطلاع دارند، از تلاش های شما برای تماس و ارتباط گیری با آن ها مصون خواهند بود و برای این موضوع دلیل خوبی هم دارند. آن ها به تروتسکیسم کلاسیک، به عنوان بخشی از مشکل نگاه می کنند، و نه ابداً بخشی از راه حل.

نسبت به لنینیسم و تروتسکیسم سهیم نیستم، اما با این حال یک چیز مهم در بین ما مشترک هست: اعتقاد به این که بحث، تا زمانی که به شکل سکتاریستی و با تهمت و افترا پیش نرود، می تواند مفید و مثمر ثمر باشد. من تلاش شما برای تعامل با سایر جریان های فکری را تصدیق می کنم، حتی زمانی که تمام و کمال با شما مخالف باشم.

رفقای آنارشیست باید ویژگی های مثبت بحث های سیاسی را به یاد داشته باشند. به خصوص به یاد داشته باشند که کسانی مثل اما گولدمن و ولترین دو کلاز - به عنوان تنها دو نمونه مشهور - در بحث هایی با سوسیالیست ها (مارکسیست ها) شرکت کردند و دست آخر هم از خلال یک چنین بحث هایی به سوی آنارشیسم کشیده شدند!

بنابراین مسأله بحث، این نیست که وجه اختلاف ما در مورد «آنارشیسم» امروزی در کجا قرار دارد. اما برای من این طور به نظر می رسد که مقالات شما در نشریه «همبستگی» بیش از حد روی آنارشیسم قرن نوزدهمی «از مُد افتاده» متمرکز بوده است و نه روی جریان های متنوع، مغشوش، آزادی خواه و آنارشیستی امروزی.

من از طریق فعالیت در انتشار نشریه «نه کشور، نه مرز» (که برای تقریباً ۱۰ سال بسیاری از متون آنارشیستی و مارکسیستی را در کنار یکدیگر در قالب یک شماره و تحت یک موضوع منتشر می کرده است تا به بحث و بازخورد سیاسی دامن بزند) فرصت داشته ام تا با بسیاری از «آنارشیست» های جوان در نمایشگاه های کتاب، کنفرانس ها و غیره ملاقات داشته باشم. چیزی که من را تکان داد این بود که این رفقا تا چه حد (عموماً) نسبت به آثار کلاسیک «خودشان» بی توجه بودند: پرودون، باکونین، اشترنر یا کروپوتکین. مطمئناً نکات بسیار زیادی وجود دارد که باید بحث شود، اما مایلم در این جا فقط روی پنج مورد تأکید کنم.

آموزش

وقتی تروتسکیست ها با «آنارشیست» های جوان بحث

جوان مانند آن‌ها به دنبال یک علمی که همه چیز را توضیح بدهد نیستند.

آنارشیست‌ها خودبه‌خود نسبت به استالینیسم «مارکسیستی-لنینیستی» بی‌اعتماد هستند (این مورد نسبتاً خوب است)، اما از طرف دیگر فکر می‌کنند که مارکس، لنین و تروتسکی اشخاص کسل‌کننده‌ای هستند که ۷۰، ۱۰۰ یا ۱۵۰ سال قبل زندگی می‌کرده‌اند و با واقعیت‌های امروزی ارتباطی ندارند. آن‌ها به وضوح از لنین و تروتسکی به خاطر واقعۀ کرونشتات، سرکوب آنارشیست‌های روسیه و غیره متنفر هستند، اما بیش از هر چیز آن‌ها مثل تروتسکیست‌هایی که دنبال یک دیدگاه علمی و منسج می‌گردند، نیستند. آن‌ها از ایده‌های مختلف و ناهمگون الهام می‌گیرند که برای مارکسیست‌های تماماً نامنسجم و گاهی حتی ارتجاعی به نظر می‌رسد.

آن‌ها می‌توانند هم از روشنفکران پست مدرن و سردرگم طرفدار کثرت‌گرایی فرهنگی الهام بگیرند و هم از متفکران ناشناخته و گان^۹ یا پسا-اکولوژیست. به علاوه آن‌ها به راحتی می‌توانند شما را به اشتباه بیندازند، چرا که وقتی در مورد «اقتصاد» می‌نویسند (مقوله‌ای که هر مارکسیستی می‌داند یک واقعیت مجزا نیست و با مناسبات اجتماعی انسان‌ها ارتباط درونی دارد)، اغلب از اصطلاحات مارکسیستی پرابهام استفاده می‌کنند و بنابراین ممکن است شما فکر کنید که می‌توانید به راحتی آن‌ها را به سوی «علم» مارکسیستی مورد علاقه‌تان «جذب» کنید. اما این تماماً یک توهم است.

جراید آنارشیستی، برخلاف اکثر روزنامه‌های تروتسکیستی، عموماً ارزش بالایی برای «داستان‌های واقعی» در مورد زندگی روزمره و تجارب کوچک آن

^۹ طرفدار فلسفۀ وگانیزم (Veganism)؛ طرفدار نوعی سبک زندگی و تغذیه که در آن هر نوع محصول حیوانی از غذا و مواد مصرفی حذف شود. به همین دلیل افراد "وگان"، نسبت به رعایت حقوق حیوانات، حفظ محیط زیست، داشتن زندگی سالم و غیر حساس هستند.

اقدام مستقیم، همین حالا!

تروتسکیست‌ها باید متوجه باشند که امروز «آنارشیست»‌ها خواهان یک اقدام فوری و مستقیم هستند. منظور آن‌ها از این «اقدام مستقیم»، مسلماً «انباشت اولیه» مبارزین (یا کادرها) در درازمدت برای ساختن حزب نیست (پروسه‌ای که تروتسکیست‌های سنتی خیلی به آن علاقه نشان می‌دهند)

اکثر آنارشیست‌های «بزن بهادر» (و گاهی اوقات آنارشیست‌های «ماچو»^۸) ترجیح می‌دهند که به طوری فیزیکی با پلیس درگیر شوند، کوکتل مولوتف پرتاب کنند، صورت فاشیست‌ها را خرد کنند، مراکز بعضی احزاب بورژوایی را به هم بریزند و غیره. اما بخش‌های «صلح آمیز» تر (اما گاهی حتی افرادی از گروه اول) تمایل دارند که همین حالا و همین جا روابط جدید انسانی را بنا کنند. یعنی به سازماندهی اشغال یک منطقه یا ایجاد کمون بپردازند؛ مسأله روابط جنسی را همین حالا زیر سؤال ببرند، و نه این که آن را به آینده‌ای دور و دراز در دورۀ کمونیسم حواله کنند؛ برای داشتن غذای سالم، سبزیجات مورد نیاز خودشان را کشت کنند؛ «کیش رفتن» مواد غذایی سالم از سطح‌های زباله سوپرمارکت‌ها؛ برای افراد بی‌خانمان یا مردم فقیر آشپزی کنند؛ سفت و سخت از مبارزات غیرقانونی کارگران حمایت کنند؛ آژانس‌های بیکاری را تحت تصرف دریاورند؛ به سازماندهی کارگران بیکار یا کسانی که ثبات شغلی ندارند بپردازند؛ تعاونی‌هایی را تشکیل بدهند؛ در مورد تمام راه‌های تغییر زندگی روزمره همین جا و همین حالا بحث کنند.

به «تنوری همه چیز» نیازی نیست

تروتسکیست‌ها باید درک کنند که «آنارشیست»‌های

^۸ ماچو (Macho) به مردانی اطلاق می‌شود که به شیوه‌ای اغراق آمیز و عموماً زننده، خصوصیات "مردانه" خود را، مثل نیروی بدنی بالا و غیره، به نمایش می‌گذارند و رفتارهایی "جاهل‌مآبانه" انجام می‌دهند.

تروتسکیست ها باید بدانند که آنارشیزست های جوان نگاهی متفاوت نسبت به مبارز مطلق در محیط کار دارند. تروتسکیست ها سنناً تلاش کرده اند که در کارخانه های بزرگ یا سایر محیط های بزرگ کاری شغلی پیدا کنند، و بعضاً موفق شده اند در درون بوروکراسی اتحادیه های کارگری در بخش عمومی (یا گاهی در بخش خصوصی) به مناصب و جایگاه هایی دست پیدا کنند.

آنارشیزست های جوان اغلب خیلی بی ثبات هستند (درست مثل تمامی اعضای نسل خود) و در مراکز تلفی و مشاغل موقتی کار می کنند. این موضوع شاید بتواند توضیح دهد که چرا آن ها به استراتژی های بلندمدت برای ساختن گرایشاتی در درون اتحادیه های کارگری علاقه مند نیستند، و بیش تر به اقدامات مستقیم در درون انجمن خود بیش تر از محل کارشان- که همیشه در حال تغییر است- مشغول هستند. به علاوه برخی از آنارشیزست ها (البته نه همه آن ها، چون برخی آنارشیزست ها از تاکتیک های تروتسکیستی برای نفوذ به بوروکراسی اتحادیه های کارگری استفاده می کنند) فکر می کنند که اتحادیه های کارگری، مانع و سدی در مقابل خودسازماندهی در بین کارگران هستند، و در برخی موارد آشکارا در مقابل جریان های مستقل و خودمختاری قرار می گیرند که از دل کارگران رادیکال پدیدار شده اند.

این مقاله کوتاه شاید این حس را به شما منتقل کند که «آنارشیزست» های جوان افرادی آتشی مزاج، فوق العاده حساس، دلسوز و باحال هستند، درحالی که تروتسکیست ها اشخاصی خون سرد، غیرحساس، بی تفاوت و کسل کننده هستند. البته رگه هایی از حقیقت در این دو کلیشه وجود دارد.

بنابراین اگر تروتسکیست ها قصد دارند که به طور جدی با آنارشیزست های جوان امروزی (و همچنین سازمان های آن ها) بحث کنند، باید ابتدا خودشان را بر مبنای همان نکاتی که توضیح دادم به پرسش بگیرند. چه کسی می داند، شاید بالأخره اتفاق جالبی رخ بدهد.

قائل می شوند. آنارشیزست های جوان به شکل های خلاقانه تر تبلیغات ارزش بیشتری می دهند: تئاتر خیابانی، ویدیوهای اینترنتی، و رویدادهای فرهنگی بزرگ، که از نظر آن ها به اندازه میتینگ ها، روزنامه ها یا جزوه های سنتی کارایی دارند. این موضوع به سنت «انجمن های ادبی»^{۱۰} (انواع مراکز فرهنگی، کتابخانه ها و غیره) در کنفدراسیون ملی کار (CNT) در اسپانیا بازمی گردد.

نتایج مشخص

تروتسکیست ها باید درک کنند که «آنارشیزست» های جوان می خواهند که به قلمرو خودشان- انجمن، واحد مسکونی و محل کار خودشان- دست پیدا کنند، و نتایج مشخص اقدامات خود را همین حالا در آن ببینند.

بنابراین آن ها کاری به کار فروش روزنامه یا توزیع کتابچه، البته اگر به تغییر مشخص در زندگی مردم ارتباط نداشته باشد، ندارند. یعنی آن ها حتی فکرش را هم نمی کنند که چند مایل از خانه هایشان دور بشوند و تعدادی جزوه و کتابچه را بین افرادی که تا به حال حتی ندیده اند، پخش کنند. اگر هم آن ها از خانه ها به نقاط دور دست بروند، بیش تر برای آشنا شدن با واقعیت های ناشناخته است تا تبلیغ و ترویج یک ایدئولوژی خاص در بین کارگران، دهقانان یا ستمدیدگان به ظاهر ناآگاه.

آن چه آن ها انجام می دهند یا پیشنهاد می کنند، حتی بر پایه شعارها و سیاست های سردرگم، بین کارگران یا دانشجویان جوان و مرددی که تحت تأثیر ایدئولوژی جنبش ضد جهانی سازی قرار دارند («جنبش خشمگینان»^{۱۱} مثال خوبی است)، شدت می گیرد و آن ها در این جنبش های اجتماعی، حکم ماهی در آب را دارند، چرا که قرار نیست یک ایدئولوژی را تحمیل کنند.

مبارزه جویی در محیط کار

¹⁰ Ateneo

¹¹ indignados

نامه یک آنارشویست سوری در مورد وضعیت حاکم بر این کشور



میلیتانت: متن زیر، مقاله یک آنارشویست سوری در مورد اوضاع کنونی سوریه و مبارزات گروه های آنارشویستی در درون این کشور است که برای آشنایی خوانندگان با نظریات و مواضع این رفقا، در شماره کنونی انتشار یافته است.

به نظر ما در این جا نقد نویسنده این مطلب ضرورتی ندارد. در عوض سعی خواهیم نمود تا انتقادات خود نسبت به آنارشویسم را به تفصیل طی مقالاتی دیگر در نشریه منعکس کنیم. بنابراین تنها کافی است ذکر شود که مواضع سیاسی رفقای آنارشویست، الزاماً مورد توافق ما نیست و هدف از انتشار این مطالب، نه فقط تلاش برای ایجاد پلیمیک و بحث های سازنده و اصولی با این جریان، بلکه همچنین آموختن از برخی تجارب عملی آن ها در مسیر مبارزه می باشد.

نامه یک آنارشویست سوری

من مازن [...]، یک آنارشویست سوری هستم. در این جا قصد دارم که شما را در جریان وضعیت دشوار انسانی در کشورم، سوریه، قرار دهم؛ وضعیتی که به خاطر ستم وحشیانه از طرف رژیم علیه توده های شورشی به وجود آمده است. گروهی از آنارشویست ها و نیروهای ضداستبدادی جوان سوری، از شهر حلب با من تماس گرفتند و خواهان کمک اضطراری شدند. انجمن آن ها از همه نظر به کمک اضطراری نیاز دارد: دارو، چادر، شیر برای کودکان و غیره؛ تقریباً همه چیز. امیدواریم که

شما بتوانید برای تخفیف مصائب و دردهای مردم سوریه در این روزهای دشوار، کمکی به آن ها بکنید.

در مورد وضعیت عینی در سوریه باید بگویم که شرایط به سرعت رو به وخامت است. پس از قتل تعدادی از ژنرال های رده بالای رژیم (وزیر دفاع و معاون او، که داماد خانواده رئیس جمهور نیز بوده است*) از سوی نیروهای ناشناس، و پس از این که ارتش آزادیبخش سوریه مسئولیت این حمله را پذیرفت، برخی از گروه های مسلح اپوزیسیون به دو تا از شهرهای مهمی که پیش از این تمایلی به پیوستن به انقلاب نداشتند، حمله کردند؛ یعنی حلب و دمشق. یک نبرد سنگین آغاز شد، بعد از کسب موفقیت هایی از طرف نیروهای اپوزیسیون، ارتش بشار اسد نیروهای باقی مانده خود را جمع کرد و با استفاده از نیروهای موجود، شامل جت های جنگنده و تانک هایی که از چند ماه قبل به کار گرفته بود، یک ضد حمله را آغاز نمود. بسیاری از شهروندان غیرنظامی به اجبار باید در شرایطی بسیار وحشتناک شهر را ترک می کردند و صدها نفر هم سلاخی شدند.

در واقع الآن انقلاب سوریه درگیر یک نبرد مسلحانه آشکار شده است. تظاهرات مسالمت آمیز اهمیت خود را از دست داده و تقریباً هیچ کسی دیگر نه زحمت یادآوری این گونه تظاهرات را به خود می دهد و نه فکر می کند که این دست تظاهرات می توانند تأثیری واقعی بر نتیجه مبارزه داشته باشند. آن چه به صورت یک انقلاب توده ای خودانگیخته آغاز شد، به یک نبرد مسلحانه میان ارتش رژیم و معترضین مسلح آن تبدیل شده است. این موضوع اساساً هم به دلیل سرکوب و ستم وحشیانه رژیم رخ داد که از ارتش، تانک ها و سلاح های خود علیه شهروندان غیرنظامی استفاده کرد، و هم به دلیل دخالت حکومت های استبدادی، نظیر نظام های سلطنتی عربستان سعودی و قطر.

به دلیل موقعیت استراتژیک سوریه، انقلاب، در رقابت بین ایران و عربستان سعودی بر سر کسب سلطه منطقه ای، و حتی بین روسیه و ایالات متحده که هر یک بنا به منافع خودشان از یک بخش دفاع می کنند، گیر افتاد. ما نمی توانیم باور کنیم که خاندان سلطنتی سعودی اهمیتی



طرف دیگر، تروتسکیست ها علیه چنین رژیم هایی موضع گیری کردند، ولی آن ها به اسلام گرایان ها به چشم "متحدین" احتمالی در چنین مبارزاتی نگاه می کنند و ماهیت ارتجاعی، تمامیت خواه، سرمایه دارانه و حتی نئولیبرالی پروژه اسلام گرایان را نادیده می گیرند. این موضوع در مورد مصر هم که در آن تروتسکیست ها سازمان نیرومندی داشته اند، یعنی "سوسیالیست های انقلابی"، صدق می کند.

مورد دیگری که باید بگویم اینست که من ماه اوت به سوریه بازمی گردم تا به مبارزه رفقا و توده ها بپیوندم. برخی فعالین سوری، کارزاری را با نام "ما در حال بازگشتیم"*** سازماندهی کردند. ما ماه اوت از [...] به سوریه وارد خواهیم شد. این انتظار می رود که رژیم ما را بازداشت کند، و یا حتی برخی را شکنجه کنند یا بکشند. من شاید به همبستگی شما در آن زمان نیاز پیدا کنم. برخی رفقا احتمالاً شما را در جریان پیشرفت های آتی قرار خواهند داد. در حال من هنوز در [...]، مصر، هستم. اگر می توانید هرگونه حمایتی را نسبت به رفقای ما در داخل سوریه ترتیب دهید، می توانید از همین جا تا آن زمان تماس بگیرید؛ من می توانم جزئیات تماس رفقای داخلان در سوریه یا برخی رفقای مصر را در این جا به شما بدهم تا با آن ها همکاری و مشارکت داشته باشید. با سپاس فراوان از همبستگی شما.

برای انقلاب، آزادی و آناشری!

مازن

(برخی جزئیات متن برای حفظ امنیت این رفیق حذف شده است)

ترجمه: سپهر. سالکی

توضیحات:

* مقصود، ژنرال داوود راجحه، وزیر دفاع سوریه و آصف شوکت، معاون او است. مترجم

<http://anarchistnews.org/content/syrian-anarchist>

**** We are coming back**

به آزادی مردم سوریه بدهد، آن ها فقط خواهان تضعیف رقیب مخالف خود هستند: یعنی رژیم جمهوری اسلامی ایران. عربستان سعودی و قطر هر کاری را که می توانستند انجام دادند تا انقلاب سوریه را به سوی مبارزه فرقه ای بین شیعه و سنی منحرف سازند، و مضحک آن است که رژیم سوریه هم همین کار را انجام داد.

اخیراً یکی از خبرنگاران بانفوذ سعودی، بهار عربی را (اصطلاحی که در اشاره به سیر متوالی انقلاب های عرب به کار می رود) یک بهار سنی توصیف کرد که ایران پیرو مذهب شیعه را تهدید می کند. سایر رژیم های تحت ستم و رقیب نیز به خاطر منافع خودشان از فرقه گرایی بهره برداری می کنند. رژیم سوریه هم تلاش می کند که از طریق ارتقای خودش به "حامی اقلیت های مذهبی" در سوریه، همین کار را انجام دهد.

ولی ما از زاویه ای متفاوت به این اتفاقات نگاه کردیم؛ برای ما این چیزی بود که رخ داد و آغاز شد؛ یک انقلاب توده ای خودانگیخته علیه دیکتاتوری ها و سیاست ها و "اصلاحات" نئولیبرالی آن ها. در این برهه دشوار برای توده ها، ما روی توده ها حساب می کنیم؛ روی سازمان هایی نظیر آن چه که رفقای ما در حلب ترتیب دادند، و سایر ابتکار عمل هایی که به دست دانشجویان جوان و برخی کارگران انجام شد. این مبارزه دشواری است که می توانست به یک جنگ داخلی فرقه گراییانه تنزل پیدا کند. هیچ ضمانتی وجود ندارد، به جز عزم توده ها (و ما) برای تداوم مبارزه در راستای آزادی و عدالت واقعی، در راستای خود-سازماندهی آزاد توده های تحت ستم.

در واقع در حال حاضر شکاف های بزرگی در بین طیف چپ عرب و سوری وجود دارد: استالینیست ها شانه به شانه رژیم بشار اسد، به عنوان یک رژیم "ضد امپریالیستی" ایستادند؛ به روال معمول، آن ها می توانند ماهیت سرکوبگر این رژیم را نادیده بگیرند، این موضوع برای آن بسیار طبیعی است. سه حزب "کمونیست" در سوریه وجود دارد که تماماً و بی شرمانه از رژیم حمایت می کنند. سایر احزاب استالینیستی مهم در کشورهای عربی نیز از رژیم پشتیبانی می کنند. از

واقعاً بتواند ساخته شود. تا قرن هجدهم، این تصور تنها به میزان ناچیزی تکامل یافته بود.

سوسیالیسم خرده بورژوایی

آرام نوبخت

فرانسوا مارکس



مارکس و انگلس در مورد پیدایش "سوسیالیسم خرده بورژوایی" در مانیفست می نویسند:

"در کشورهای مانند فرانسه، که در آن بیش از نیمی از جمعیت را دهقانان تشکیل می دهند، طبیعتاً نویسندگانی که جانب پرولتاریا را در مقابل بورژوازی می گرفتند، در انتقاد از رژیم بورژوایی می باید معیارهای دهقانی و خرده بورژوایی به کار می بردند، و باید از دیدگاه این طبقات بینابین برای دفاع از طبقه کارگر سینه سپر می کردند. سوسیالیسم خرده بورژوایی بدین گونه به وجود آمد. سیسموندی، نه تنها در فرانسه، بلکه در انگلستان نیز رهبر این مکتب بود"

انگلس در اثر "سوسیالیسم تخیلی و سوسیالیسم علمی" (۱۸۸۰)، با اشاره در آثار سوسیالیست های تخیلی مانند توماس مور (قرن شانزدهم) و توماس کامپانلا (قرن هفدهم)، می نویسد:

"تصاویر اتوپایی سده های شانزدهم و هفدهم از چگونگی جامعه آرمانی و نظریه های به وضوح کمونیستی (مورلی و مابلی) در قرن هجدهم، بیان تئوریک متناظر با این خیزش های انقلابی طبقه ای هنوز تکامل نیافته بودند. در خواست برابری دیگر به برابری در حقوق سیاسی محدود نمی شد، بلکه به موقعیت اجتماعی افراد نیز تسری یافته بود. این فقط امتیازات طبقاتی نبود که باید برانداخته می شد، بلکه خود اختلاف طبقاتی بود. کمونیسمی بی تکلف و ریاضت کش که تمامی لذت های زندگی را محکوم می کرد، نخستین شکل از آموزه جدید بود. در این زمان بود که سه آرمان گرای بزرگ ظهور کردند: سن سیمون، که نزد او جنبش طبقه متوسط در کنار جنبش پرولتری هنوز اعتباری بی چون و چرا داشت، فوریه، و اوئن که در کشوری که تولید سرمایه داری بیشترین توسعه را داشت و تحت تأثیر تعارضات ایجاد شده آن، در پیوند مستقیم با ماتریالیسم فرانسوی، پیشنهادش را برای از میان

به گفته مارکس، مکتب سوسیالیسم "با بصیرت تمام، تضادهای موجود در شرایط تولید مدرن را تشریح کرد"، اما "در رابطه با هدف های مشخص خود ... به دنبال احیای وسایل قدیمی تولید و مبادله و به همراه آن احیای مناسبات مالکیت قدیم و اجتماع قدیم است و یا این که به دنبال انقیاد ابزار مدرن تولید و مبادله در چارچوب روابط مالکیت کهن است؛ روابطی که به وسیله خود آن ابزار تولید فروپاشیده است و یا لاجرم باید فروپاشد." سپس مارکس قاطعانه اعلام می کند که "این سوسیالیسم، هم ارتجاعی است و هم تخیلی."

در واقع سوسیالیسم (کمونیسم) تخیلی، ابتدا در انگلستان فئودالی قرن ۱۶ میلادی، پدیدار گشت و از سوی توماس مور در کتابی با عنوان "آرمان شهر" (۱۵۱۶ م) تشریح شد. همان طور که مارکس هم تلویحاً اشاره می کند، سوسیالیسم تخیلی یک دیدگاه نوستالژیک و ایده آلیستی نسبت به دوره "کمونیسم اولیه" بوده است که رهایی از نابرابری و ستم شدید نظام فئودالی را در بازگشت به روابط و مناسبات این دوره جستجو می کرده. "مور" در حقیقت بر این تصور بود که با داشتن ایده جامعه آرمان شهری خود، تنها کافیهست که آریستوکراسی را به امکان ساخت چنین جهانی متقاعد سازد تا نهایتاً چنین دنیایی

برداشتن اصولی اختلاف طبقاتی طرح کرد."



توماس پاین

انگلس ادامه می دهد:

"یک چیز در هر سه نفر مشترک بود: هیچ یک از آن ها به عنوان نماینده منافع پرولتاریایی که محصول ضمنی تکامل تاریخی بود، ظاهر نشد. آن ها نیز همچون فیلسوفان فرانسوی با ادعای رهایی طبقه ای خاص شروع نکردند، بلکه مدعی رهایی یکباره کل بشریت بودند و برقراری حکومت خرد و عدالت ابدی را آرزو می کردند. اما این حکومت چنان که آن ها تصور می کردند، از آن چه مورد نظر فیلسوفان فرانسوی بود، به اندازه بهشت از زمین دور بود. در نظر این سه مصلح اجتماعی، از آن جا که جهان سرمایه داری که بر اصول فیلسوفان فوق پایه ریزی شده است، کاملاً غیر عقلانی و غیر عادلانه است، بنابراین به همان سهولت فنودالیزم و دیگر مراحل ابتدایی تر جامعه روانه خاکروبه دان خواهد شد. اگر تا به اکنون عدالت و عقل محض بر جهان حکمفرما نبوده، علت آن فقط عدم درک صحیح آدمیان از آن ها بوده است. آن چه میاز بود، انشان منحصر به فرد نابغه ای بود که حالا ظهور کرده است و حقایق را درک می کند. این که او در این طمان ظهور کرده و این که حقیقت حالا به وضوح درک شده است، رخدادی اجتناب ناپذیر و حاصل ناگزیر زنجیره تکامل تاریخی نیست، بلکه یک

تصادف فرخنده محض است. هم چنین ممکن بود پانصد سال زودتر ظهور کند تا به این ترتیب بشریت از پانصد سال جهل، نزاغ و رنج و عذاب خلاص شود.

ما دیدیم که چگونه فیلسوفان قرن هجدهم فرانسه، این طلایه داران انقلاب، به عقل همچون تنها معیار داوری هرچیز استناد می کردند. باید جامعه و حکومتی عقلانی بنا نهاده می شد و هر آن چه خلاف عقل ازلی بود، بی رحمانه کنار گذاشته می شد. هم چنین دیدیم که این عقل ازلی در واقع هیچ نبود جز درک آرمانی شده شهروندن قرن هجدهمی که در حال تحول به بورژوازی بود. انقلاب فرانسه این جامعه آرمانی را واقعیت بخشید. نظم و سازمان جدید امور گرچه در مقایسه با اوضاع پیشین مقداری معقول تر بود، ولی به هیچ وجه به طور مطلق عقلانی از آب درنیامد. دولت بنیان گذاشته شده بر خرد به طور کامل فروپاشید. قرارداد اجتماعی روسو در حکومت وحشت تحقق یافت و طبقه بورژوازی که اعتقاد به صلاحیت سیاسی خود را از دست داده بود، ابتدا از آن به فساد حکومت دیرکتوار پناه برد و سرانجام تحت حمایت استبداد ناپلئون درآمد. صلح جاودانی بشارت داده شده، به جنگ های کشورگشایانه بی پایان تبدیل شد. جامعه خرد بنیان هم وضعیت بهتری نداشت. شکاف طبقاتی میان فقیر و غنی به عوض آن که با رفاه فراگیر زایل شود، به دلیل تعطیلی مؤسسات خیریه وابسته به کلیسا و نابودی صنف و امتیازات دیگر که تاحدودی این شکاف را تعدیل می کردند، تشدید شد. آزادی مالکیت از قید و بندهای فئودالی که اکنون صورت واقع پذیرفته بود، برای سرمایه داران جزء و خرده مالک ها که تحت رقابت شدید سرمایه داران و ملاکان بزرگ نابود می شدند، به صورت آزادی فروش دارایی اندکشان درآمد و در نتیجه تا آن جا که به سرمایه داران کوچک و ملاکان روستایی مربوط می شد به «آزادی از مالکیت» تبدیل شد. توسعه سرمایه دارانه صنعت، تنگدستی و فلاکت توده های کارگر را شرط بقای جامعه ساخت. پول نقد و پرداخت نقدی به قول کارلایل به شکلی روز افزون، به تنها رابطه میان انسان ها تبدیل شد. آمار جنایات روز به روز افزایش یافت. فساد فئودالی که پیش از این در ملأعام و قیحانه جولان می داد، گرچه ریشه کن نشده بود،

افشاری از این طبقه است که تحت رقابت و فشارهای سرمایه داری روز به روز بیش تر از قبل سقوط می کنند و از نظر عینی، و نه ذهنی، به موقعیت طبقه کارگر نزدیک می شوند. این نوع سوسیالیسم، واکنش خرده بورژواهایی است که موقعیت پیشین خود در تولید اجتماعی را تا حدود زیادی از دست داده اند، ولی هنوز به لحاظ ذهنی دستخوش تغییر نشده اند و سعی می کنند با این شکل از سوسیالیسم، در مقابل بورژوازی بایستند و دوباره جایگاه قبلی خود را باز یابند. سوسیالیسم خرده بورژوایی، هرگز به سراغ تغییر اجتماعی به وسیله طبقه کارگر و از خلال انقلاب نمی رود، بلکه به محض دست یافتن به جایگاه پیشین خود، همان خصوصیات به ظاهر معترض و "رادیکال" خود را هم از دست می دهد. به همین خاطرست که لایه های پایینی خرده بورژوازی، باید برای تغییر وضع موجود خود، به "سوسیالیسم پرولتری" مسلح شوند.

منابع:

ک. مارکس، ف. انگلس، "مانیفست کمونیست"، ترجمه مسعود صابری، نشر طلایه پرسو، ۱۳۸۸، صص. ۷۰-۷۱

ف. انگلس، "سوسیالیسم تخیلی و سوسیالیسم علمی"، ترجمه م. قنبری، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۸۴، صص. ۵۵-۵۸ و ۶۰



دست کم به خفا رانده شد و در عوض فساد بورژوایی که تاکنون در نهان جریان داشت، به شکل گسترده ای شکوفا شد. داد و ستد و تجارت به میزان بیشتر و بیشتری با تقلب و فریب درآمیخت. شعار انقلابی «برادری» در فریبکاری و حسادت کشمکش رقابت تجسم یافت. فساد و رشوه خواری جایگزین ستم و تعدی قهری شد و «شمشیر» این نخستین اهرم فشار اجتماعی جای خویش را به «طلا» سپرد. «حق شب اول» از اربابان فنودال به کارخانه داران بورژوا رسید. فحشا به میزان بی سابقه ای افزایش یافت. ازدواج همچون گذشته شکل مشروع و پوشش رسمی زناکاری باقی ماند و علاوه بر آن، با خیل انبوه خیانت کاران زناکار تکمیل شد.

انگلس پس از اشاره به این معضلات می نویسد:

"سوسیالیست های آرمان شهری قصد داشتند راه حل معضلات جامعه را که هنوز در پس شرایط توسعه نیافته اقتصادی پنهان بود، از درون مگر انسانی بیرون بکشند. جامعه جز بی عدالتی چیزی عرضه نمی کرد و رفع این بی عدالتی ها برعهده عقل بود. پس کشف یک نظام جدید و کامل تر سازمان اجتماعی و تحمیل آن از بیرون به جامعه به وسیله تبلیغ و در صورت امکان با ارائه نمونه های تجربی، ضروری بود. این گونه نظام های جدید اجتماعی از قبل محکوم به خیال پردازی بودند و هر اندازه در جزئیات کامل تر طراحی شده بودند در غلتیدن آن ها به تخیل محض اجتناب ناپذیر تر بود"

به همین خاطرست که مارکس نوشت **سوسیالیسم خرده بورژوایی**، به مثابه یک **سوسیالیسم تخیلی**، نهایتاً "با هذیان فلاکت باری از یأس، پایان یافت".

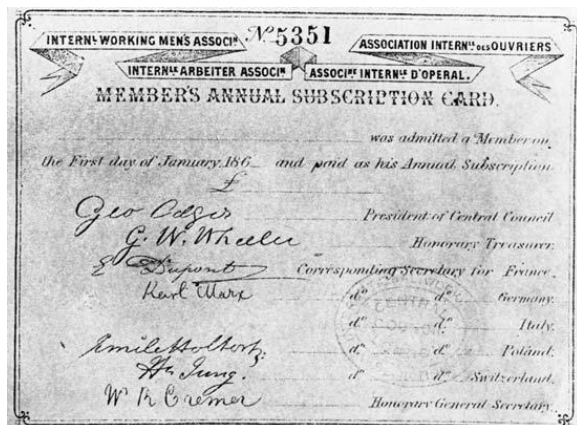
نکته مهم دیگری که در این جا باید اضافه کرد اینست که چون خرده بورژوازی، بنا به ماهیت خود همچون پاندول یک ساعت بین بورژوازی و طبقه کارگر در نوسان است، سوسیالیسمی هم که از دل آن بیرون می آید، خصلت نوسانی و بی ثبات دارد و هرچه قدر هم که در نگاه اول "رادیکال" به نظر برسد، باز هم قابل اتکا نیست. این نوع سوسیالیسم، در تحلیل نهایی بازتاب منافع

مسأله بین الملل (بخش اول)

الیف چاقلی

ترجمه: سیروس پاشا

بودند، مشاهده شد. دو نمونه نخست این سازمان های بین المللی، اتحادیه کمونیست ها و انجمن بین المللی کارگران، یا به اصطلاح "بین الملل اول"، بودند که به ترتیب در سال های ۱۸۴۷ و ۱۸۶۴ بنیان گذاشته شدند. هر دو سازمان، منعکس کننده چشم انداز مبارزه ای بین المللی بودند که مارکس و انگلس نهایت اهمیت را برایش قائل می شدند. این که سرمایه داری، نظامی جهانی را ایجاد کرده است و تحت سرمایه داری، طبقات اصلی جامعه اساساً نه ملی، بلکه بین المللی هستند، حقایق مهمی هستند که با تلاش ها و تحلیل های علمی مارکس و انگلس آشکار گردیدند. بنابراین مارکسیسم نشان داد که رهایی طبقه کارگر به دست خود، یعنی پایان بخشیدن به سرمایه داری، از طریق اقداماتی که به موانع ملی محدود باشد، امکان ناپذیر است.



تصویر: کارت عضویت مارکس در بین الملل اول

این بنیان گذاران مارکسیسم، هر دو از طریق ادای سهم نظری و سیاسی، و همچنین تلاش هایشان در راستای بنانهادن بین الملل اول، مسیر مبارزه را از اولین دوره هایی که جنبش کارگری چشم گشود، روشن نمودند. تجربه بین الملل اول که به وسیله مارکس و انگلس غنی گردید، اصول ضروری مبارزه پرولتاریا در سطحی بین المللی را روشن نمود و یک بنیان تاریخی ژرف را از جنبه های پروگراماتیک، استراتژیک و تاکتیکی شکل داد. طبقه کارگر حتی زمانی که به سازمان دهی در سطح ملی می پردازد، نباید چشم انداز مبارزه بین المللی را از دست بدهد؛ طبقه کارگر هرگز نباید با ناسیونالیسم سازش

کارگران کشورهای مختلف، در مبارزه خود علیه نظام سرمایه داری، همچون گذشته به همبستگی و آکسیون های مشترک نیازمندند. بنابراین ساختن شبکه ای از مبارزه و همبستگی بین المللی از طریق اتحادیه های کارگری و سازمان های دموکراتیک توده ای، امریست بسیار حائز اهمیت. اما فراتر از این، مبارزه انقلابی علیه نظام سرمایه داری مستلزم سازمان بین المللی طبقه کارگر است. به دلیل ابهاماتی که طی سالیان گذشته ایجاد شده، ما ناگزیر باید از همان ابتدا روشن کنیم که مقصودمان از سازمان بین المللی طبقه کارگر (یا انترناسیونال کارگری)، سازمان انقلاب سوسیالیستی است که به سرمایه داری پایان خواهد داد، یعنی حزب انقلاب جهانی.

تاریخ مبارزه انقلابی طبقه کارگر بارها اثبات کرده است که این مبارزه، خصلتی بین المللی دارد و مستلزم تلاش هایی در سطح جهانی است. واضح است که رهایی توده های کارگر از نفرین سرمایه داری و جامعه طبقاتی، وجود چشم اندازی بین المللی از مبارزه و سازمان را که به سنت های فکری ناسیونالیستی محدود نباشد، ضروری می سازد. این حقیقت تاریخی از دوره مارکس و انگلس، به عنوان کسانی که قوانین مهم مبارزه طبقاتی در جامعه سرمایه داری را مورد تحلیل قرار دارند، آغاز گردید و تکامل یافت. در شرایط کنونی که نظام سرمایه داری در یک بحران تاریخی فرو رفته است، بُعد بین المللی مبارزه انقلابی و تلاش برای ایجاد یک سازمان بین المللی با توجه به این بُعد، از اهمیتی چندبرابر برخوردار است.

درس هایی که باید از تاریخ فراگرفت

سال ۱۸۴۸، در همان حال که منادی شورش و طغیان پرولتری علیه نظم بورژوازی در اروپا بود، نقطه عطفی نیز بود که در آن نخستین تلاش ها به سوی ایجاد سازمانی بین المللی که مارکس و انگلس در آن درگیر

فعالیت برای جذب توده ها به سوی مبارزه انقلابی طبقه کارگر صحیح است، اما مصالحه و مماشات در سیاست انقلابی به اسم دستیابی به نفوذ توده ای، به همان اندازه خطاست. آن چه باید هدف قرار گیرد، دستیابی به نفوذ توده ای بر پایه مبارزه انقلابی طبقه کارگر، هم در سطح ملی و هم در سطح بین المللی، است.

مفهوم بولشویکی سازمان و مبارزه که تحت رهبری لنین شکل گرفت، تجسم این نمونه تاریخی مورد نیاز در این چارچوب است. خط انقلابی بولشویکی که امروز نیز هم-چنان باید دنبال شود، چگونگی سازمان‌دهی مبارزه در سطح ملی را روشن می‌سازد و نشان می‌دهد که یک بین الملل انقلابی کارگری چگونه باید باشد. از این منظر، تجربه بین الملل سوم (کمینترن) که در سال ۱۹۱۹ چشم باز کرد، بسیار مهم است. کمینترن تداوم بین الملل دوم نیست، درست همان طور که بین الملل دوم تداوم بین الملل اول نبود. بین الملل سوم بر پایه انتقاد به تجربه دوم، و تلاش برای گسست از آن از جوانب مختلف قرار داشت.

هنگامی که وظایف انقلابی دوره نخستین جنگ امپریالیستی را در نظر بگیریم، در آن صورت چندان نادرست نخواهد بود اگر بگوییم که ساختن بین الملل سوم اندکی دیر صورت گرفت. با این وجود ساختن آن به دلیل تب و تاب انقلاب اکتبر، زمان زیادی نگرفت. تجربه بین الملل سوم آشکارا نشان می‌دهد با در اختیار داشتن بستر انقلابی و پایگاه توده ای برای نخستین بار در تاریخ مبارزه طبقه کارگر، بنا نهادن یک بین الملل امکان‌پذیر بوده است. البته نباید این تجربه را ایده‌آل در نظر گرفت، گویی که فاقد هرگونه نقص بوده است. متأسفانه بخش های ملی بین الملل سوم به دلیل عدم کار مقدماتی صبورانه و مصمم شکل نگرفته بودند. در واقع این بخش ها در مقایسه با کشورهای اروپایی کمی عجولانه و بدون رسیدن به شفافیت لازم سیاسی تشکیل شده بودند. و سایر بخش ها در کشورهای عقب مانده آسیایی، از جمله ترکیه، بر پایه خطی سیاسی قرار داشت که با سیاست رهایی ملی و دهقانی درهم آمیخته بود، آن هم در دوره ای تاریخی که سرمایه داری و طبقه کارگر تکامل پیدا

کند، بلکه باید شرایط رهایی را از طریق گسترش سازمان خود در حوزه بین المللی فراهم آورد.

متأسفانه بین الملل اول به دلیل تنازعات و انشقاق های درونی به دنبال شکست کمون پاریس در سال ۱۸۷۱، روند سقوط و ازهم‌گسیختگی را آغاز نمود. رویکرد مارکس و انگلس در این مورد آموزنده است؛ زیرا آن ها تلاش کردند تا برای جلوگیری از انحطاط بین الملل به دست گرایش های سیاسی مخدّ مبارزه طبقاتی، و با هدف ایجاد شرایطی مطلوب تر برای بنا کردن یک سازمان بین المللی سالم تر، این نخستین آزمون را به پایان رسانند. این یک درس تاریخی بسیار مهم است که نشان می‌دهد مسأله سازمان بین المللی نمی‌تواند به حالت و شکلی مستقل از حیات یا عدم حیات بستر انقلابی تبدیل شود. به طور خلاصه، بین الملل اول مقدمه تجربه ای بود که مبارزه تاریخی طبقه کارگر را آغاز نمود، هرچند که نتوانست به لحاظ سازمانی، به پختگی، بلوغ و اعتبار توده ای دست پیدا کند.

دومین تجربه سازمان بین المللی در تاریخ مبارزه طبقه کارگر، بین الملل دوم است که در سال ۱۸۸۹ بنیان نهاده شد. مقایسه این دو بین الملل، یک درس تاریخی بزرگ را آشکار می‌سازد و آن این که بین این دو بین الملل، پیوستگی وجود نداشته است. یعنی گرچه بین الملل دوم با اتکا به احزاب سوسیال-دموکرات در کشورهای مختلف اروپایی در آن زمان به پایگاه توده ای دست یافت، ولی از ماهیت و ذات انقلابی تجربه بین الملل اول فاصله گرفت. در واقع بین الملل دوم همراه با گرایش صعودی اقتصاد سرمایه داری، خود را تعدیل کرد و در باتلاق رفرمیسم فرورفت. زمانی که با نخستین جنگ امپریالیستی، دوره های سخت فرارسید، احزاب بین الملل دوم به اعتبارات جنگی در حمایت از دولت های بورژوایی خود رأی دادند.

این مثال تاریخی، درس های زیادی در دل خود دارد؛ وجود یک پایگاه توده ای که با گرایش های سیاسی رفرمیستی درهم آمیخته و در مقابل جبهه انقلابی قد علم کرده باشد، نمی‌تواند پیروزی را برای مبارزه ضد سرمایه داری طبقه کارگر در پی داشته باشد. هرچند

کشیده بود، تحت رهبری استالین در روسیه به قدرت رسید. بنابراین کمینترن نیز کیفیت خود را به مثابه یک سازمان انقلابی بین المللی طبقه کارگر از دست داد. در این مرحله که انقلاب اکتبر طی پروسه ای شوم شکست می خورد، تروتسکی و رفقای پیرو او بودند که ایستادگی کردند و تلاش نمودند که مسیر بلشویکی دوره لنین را تداوم بخشند.

از نظر تاریخی، باید به تلاش های انقلابی پیگیر تروتسکی پس از مرگ لنین اعتراف نمود. تروتسکی و رفقای او تمام تلاش های خود را صرف بنانهادهن اپوزیسیون چپ بین المللی برای دفاع از دستاوردهای انقلاب اکتبر در مقابل بوروکراسی نمودند. متأسفانه این مبارزه، در قیاس با قدرت سیاسی و دارایی های بوروکراسی حاکم، تحت شرایطی شدیداً نابرابر صورت می پذیرفت و بنابراین نمی توانست این مسیر انحرافی را معکوس کند. اما مبارزه برای زنده نگاه داشتن خط



لنین در حال سخنرانی در سومین کنگره "بین الملل کمونیست" - ۱۹۲۱

انقلابی دوره لنین با وجود تمامی مسائل و مشکلات، اذیت و آزارهای غیرقابل تصور، مشقت ها و قتل های سیاسی از سوی بوروکراسی حاکم، متوقف نگردید. در عوض بنیان گذاری بین الملل چهارم، به مثابه تداوم این تلاش ها، در سال ۱۹۳۸ از سوی تروتسکی اعلان شد.

همان طور که در ابتدای این مطلب به تجارب پیشین سازمان های بین المللی پرداختیم، در این جا نیز باید مقایسه ای تاریخی میان بین الملل های سوم و چهارم داشته باشیم. تلاش برای ساخت بین الملل چهارم، بر مبنای انکار بین الملل سوم یا گسست از آن نیست. بلکه

نمی کردند. با وجود این کاستی ها، این حقیقت که بین الملل سوم به طور کلی به عنوان که یک بین الملل انقلابی کارگری بنا گردید، به دلیل اتوریته سیاسی مشروع انقلاب اکتبر و همیاری انترناسیونالیستی حزب بلشویک بود. اما همان طور که لنین تأکید نمود، این موضوع باعث شد که بخش های سازنده بین الملل سوم، شدیداً به الگو و نمونه روسیه و حزب بلشویک وابسته باشند. بنابراین بخش های سازنده بین الملل نتوانستند به اندازه کافی ماهیت انقلابی آن را جذب کنند و سرنوشت آن ها به طور بلاواسطه با سرنوشت انقلاب روسیه گره خورد. به همین دلیل ضدانقلاب

بوروکراتیک که به انقلاب اکتبر پایان داد و حاکمیت کارگران روسیه را واژگون ساخت، شریان های حیاتی انقلابی بخش های مختلف بین الملل سوم را نیز قطع کرد.

با اضافه کردن اثرات منفی مرگ لنین، سال ۱۹۲۴

یک نقطه عطف شدیداً مخرب در تاریخ مبارزه ملی و بین المللی طبقه کارگر بود. بوروکراسی که در حزب بلشویک، دولت شورایی و کمینترن استیلا یافته بود، به تدریج تمام رشته های قدرت را به دست گرفت. بوروکراسی که خود را تا مقام یک طبقه حاکم بالا^{۱۲} برده

^{۱۲} برای اطلاع از تحلیل های سازمان "نگرش مارکسیستی" از ساختار اقتصادی-اجتماعی شوروی و بوروکراسی حاکم در آن، می توانید به مطلب "معرفی پلاتفرم" این سازمان در نشریه شماره ۵۱ میلیتانت رجوع کنید. لازم به ذکر است که تمامی تحلیل های این سازمان در این مورد، الزاماً مورد توافق ما نیست.

تروتسکیستی، به طور کلی، از درک عمیق تروتسکی، و همچنین کسب میراث سیاسی-نظری او و تکامل آن عاجز مانده اند. برعکس، به نام پیروی از تروتسکی، تحلیل های مهم او جنبه ای متحجرانه پیدا کرد و به دگم تبدیل گردید، و بنابراین به قدرت و اشتیاق انقلابی نیز پایان داده شد. از زمان مرگ تروتسکی، بین الملل چهارم ماهیت توخالی و بی ارتباط پیدا کرد که در آن رقابت سیاسی غیرسازنده و خرده بورژوایی در میان گروه های ریز و درشت تروتسکیستی پدیدار گردید. بنابراین بین الملل چهارم که سنگ-

بنای آن در آغاز با هدف تداوم سنت بین الملل های انقلابی گذاشته بود، با مرگ تروتسکی اهمیت خود را از دست داده است.

بسیاری از سازمان ها و گرایشات تروتسکیستی داعیه دار میراث "بین الملل چهارم" پس از مرگ تروتسکی بوده اند، و در ظاهر امر طی دوره های مختلف

تلاش کرده اند که آن را بنا به همان تلاش های غیرسازنده و خرده بورژوایی بازسازی کنند. ما این تاریخ "بین الملل چهارم" پس از مرگ تروتسکی را بخشی از سنت انقلابی خود نمی دانیم. ما پیشتر دلایل ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی این رویکرد خود را در قالب جزوات و اسناد مکتوبی که بنیان های گرایش "نگرش مارکسیستی" (Marksist Tutum) را تشکیل می دهند، شرح داده ایم. به طور خلاصه باید بگوییم که یک تفاوت عینی میان تروتسکی و تروتسکیسم وجود دارد و نمی توان با انتزاعات ذهنی این دو را به یک دیگر پیوند زد. ضروریست که یک مرز مشخص میان تروتسکی- به عنوان یکی از رهبران انقلاب اکتبر که میراث تاریخی انقلابی را برای نسل های آینده برجای

بالعکس منعکس کننده مبارزه برای تداوم و دفاع از میراث انقلابی شکل گرفته در کمینترن دوره لنین است در مقابل پایمال شدن این میراث به دست بوروکراسی استالینیستی حاکم. با این حال مبارزه برای بین الملل چهارم- فارغ از کاستی ها و نقایص سوژکتیف آن- از سوی مواعی عینی و ابژکتیف که به دنبال سرکوب غیرقابل تصور و سلطه حاکمیت استالینیستی در حزب بلشویک و دولت شورایی ایجاد گردیده بود، به چالش کشیده شد. در نتیجه تجربه بین الملل چهارم، یک تلاش

تاریخی در سطح مقدماتی باقی ماند که حکم دفاع از میراث انقلابی را داشت و از نظر سازماندهی گامی بیشتر به سوی جلو برنداشت.

برخلاف لنین، تروتسکی در حیطه سازماندهی نقاط ضعف بسیاری داشت. در حقیقت، تروتسکی قادر نشد که به طور کامل

خود را از مفهوم منشویکی سازمان- مفهومی که بسیار از آن تأثیر پذیرفته بود- رها سازد. با این حال شکست تجربه بین الملل چهارم اساساً و به طور مستقیم به دلیل شرایط عینی مخربی بود که بوروکراسی استالینیستی حاکم ایجاد کرده بود. حقایق تاریخی را باید، در تحلیل نهایی، در شرایط خودشان مورد ارزیابی قرار داد. واضح است که تلاش تروتسکی برای دفاع از خط بلشویکی دوره لنین، یک تلاش تاریخی عمیقاً مهم و ارزشمند است.

اما به سختی می توان همین ارزیابی را در مورد گرایشات و گروه هایی که تاریخ تروتسکیسم را پس از مرگ تروتسکی ساخته اند، ارائه داد. چرا که جنبش



تروتسکی در سومین کنگره "بین الملل کمونیست" - ۱۹۲۱

چرا همبستگی بین المللی کارگری ضروری است؟



ترجمه: فعالین شبکه همبستگی کارگران ایران (IWSN)

از اروپا تا آسیا، از آمریکا تا خاورمیانه، در سرتاسر جهان، مبارزات کارگران در حال افزایش است. این مبارزات، در همه جا نشان دهنده خشم رو به رشد طبقه کارگر علیه بی‌عدالتی‌ها و استثمار است. در ترکیه‌ها واکنش‌ها نسبت به دستمزدهای پایین، محدودیت‌های آزادی تشکل، اخراج و بیکارسازی‌ها، قراردادهای پیمانی، دست‌اندازی به حقوق به‌دست آمده کارگران و ممنوعیت‌های اعمال شده علیه حق اعتصاب، ادامه دارد. کارگرانی که به دلیل تلاش برای متشکل شدن علیه دستمزدهای پایین و شرایط کاری غیرقابل تحمل، اخراج شدند، قصد بازگشت به خانه‌هایشان را ندارند. در بداش (BEDAŞ)، تداش (TEDAŞ)، توگو (TOGO)، ترکیش ایرلاینز (THY)، شرکت نساجی Hey Tekstil، نمک بیلور (Billur Salt)، بیمارستان چاپا (Çapa)، کارگرانی که به خاطر مطالبه حقوق خود اخراج شده بودند، به مبارزه ادامه می‌دهند.

مبارزات کارگران در کشورهای مختلف نشان می‌دهد که این مبارزات نباید به یک کارگاه یا یک کشور محدود شود، بلکه باید جنبه‌ای بین‌المللی پیدا کند. کارگران باید در سطح جهانی با یکدیگر متحد شوند. از آن‌جا که سرمایه‌داری جهانی شده است، بیش از پیش تولید را در سطح جهانی گسترش می‌دهد. انحصارات گول‌پیکر، در تنها یک کشور تولید نمی‌کنند. شرکتی که در اروپا یا ایالات متحده مستقر است، به طور همزمان در چین، ترکیه یا هر یک از کشورهای خاورمیانه تولید می‌کند.

گذشته است- و گروه بندی های تروتسکیستی- که بر جاه طلبی های فرقه گرایانه و سوء برداشت های مشخص پافشاری داشته و دارند- ترسیم کنیم.

می دانیم که بسیاری از گروه های تروتسکیستی با ارزیابی های بالا توافق نخواهند داشت. اما این را هم می دانیم که کسانی که بر درس گیری از تاریخ پافشاری نمی کنند، فرصت ساختن آینده ای نوین بر پایه بنیان های انقلابی را نخواهند داشت. به علاوه، روند کنونی که از زمان سقوط نظام های بوروکراتیک، به ویژه نظیر اتحاد شوروی سابق، آغاز گردیده است (دیگر از دوره های پیشین بگذریم)، از یک حقیقت تاریخی مشخص پرده برمی دارد و آن این که اگر کسی تمایلی به کسب درس های انقلابی از اشتباهات گذشته خود نشان ندهد، نمی تواند آینده ای سیاسی برای خود متصور باشد! بنابراین واضح است که از درون اتحاد میان آن دسته از گروه هایی که تمایلی به تسویه حساب با اشتباهات و خطاهای گذشته خود ندارند و خود را با موقعیت و شرایط کنونی- شان وفق داده اند، هرگز چیزی به نام یک بین الملل جدید برای پیشبرد مبارزه طبقه کارگر پدیدار نخواهد شد! در واقع چنین گروه هایی، صرف نظر از ادعاهای آن‌ها برای ساختن یک بین الملل جدید، باید با خطاهای گذشته خود تسویه حساب کنند تا بتوانند خوشان را از ورشکستگی و مرگ سیاسی نجات دهند. فقط کسانی که قادرند مواضع نادرست خود را به زیالهدان بفرستند و خود را برپایه رویکرد صحیح و انقلابی احیا کنند، می توانند در مبارزه سیاسی به جلو حرکت نمایند. فقط چنین کسانی هستند که می توانند امکان پیشبرد مبارزه انقلابی طبقه کارگر را، از جمله ساخت یک بین الملل جدید، خلق نمایند.

ادامه دارد

UPS بر سر کار، به رسمیت شناخته شدن اتحادیه، و توقف بی‌عدالتی‌های روا داشته شده، مطرح گردیدند. این آکسیون‌ها که از سوی اتحادیه‌های وابسته به "فدراسیون بین‌المللی کارگران حمل و نقل" (ITF) سازماندهی شد، به قدری وسیع بوده است که کشورهایمانند آلمان، آرژانتین، لیتوانی، بلغارستان، استونی، لاتویا، اوکراین، سوئد، فنلاند، نروژ، اردن، فیلیپین، هنگ‌کنگ، تایلند و ژاپن را دربر می‌گرفته. در برخی از این کشورها، کارگران کار ادارات UPS را فلج ساختند، در برخی مکان‌ها خشم خود را به نمایندگان UPS نشان دادند، در برخی محل‌های دیگر در مقابل مراکز شرکت UPS پیکت درست کردند. کارگرانی که از ده‌ها کشور در این آکسیون‌ها شرکت کردند، کارگران UPS در ترکیه را شخصاً نمی‌شناختند، این کارگران ترک یا مسلمان نبودند. کارگران یک طبقه بین‌المللی، با منافع مشترک، صرف‌نظر از مذهب، زبان یا کشور خود، همگی در مواجهه با کارفرمایان، اعضای یک طبقه هستند.

انجمن همبستگی بین‌المللی کارگران (UID-DER)، همان‌طور که از نامش مشخص است، از همبستگی طبقه کارگر در سطح ملی و بین‌المللی دفاع می‌کند. محدود شدن به مرزهای یک کشور نه فقط کارگران را تقویت نمی‌کند، بلکه برعکس آن‌ها را تضعیف می‌کند. انجمن همبستگی بین‌المللی کارگران، با عمل برپایه این آگاهی، تلاش دارد که همبستگی بین‌المللی کارگران را تقویت کند. این که UID-DER در کمپین جمع‌آوری امضا از سوی اتحادیه‌های کارگری ژاپن برای تعطیل نمودن مراکز هسته‌ای شرکت داشت، این که کمپینی را برای توقف سرکوب طبقه کارگر در ایران سازمان داد، این که کارزاری را علیه ممنوعیت حق اعتصاب در صنایع هواپیمایی در سطح جهان گسترش داد، همگی در راستای این هدف بوده است. اما این تلاش به تنهایی کافی نخواهد بود. اتحادیه‌ها نیز نقش بزرگی در دستیابی به همبستگی بین‌المللی کارگران دارند که باید آن را ایفا کنند. حاکمیت جهانی سرمایه، تنها مشکلات طبقه کارگر را مشترک نمی‌کند، بلکه راه‌حل‌ها را نیز مشترک می‌سازد.

۱۵ ژوئیه ۲۰۱۲ - انجمن همبستگی بین‌المللی کارگری

به همین خاطر این که کارگران در فقط یک کشور متحد شوند و به مبارزه برای کسب حقوق خود بپردازند، کفایت نمی‌کند؛ برای آن که کارگران موفق باشند، باید از حمایت و پشتیبانی کارگران شاغل در سایر کارگاه‌ها و کارخانجات کشورهای دیگر جهان نیز برخوردار باشند. کارگران ژاپنی توپوتا، کارگران فرانسوی رنو یا کارگران ایتالیایی فیات، برای مقابله با کارفرمایان و رسیدن به مطالبات خود، باید از سوی سایر کارگران شاغل در دیگر تأسیسات این شرکت در کشورهای مختلف مورد حمایت و پشتیبانی قرار بگیرند. در نگاه اول، رسیدن به همبستگی بین‌المللی کارگران دشوار به نظر می‌رسد. اما به هر حال کارگران باید با این آگاهی فعالیت کنند؛ این موضوع از اهمیت حیاتی برخوردار است. به علاوه هنگامی که اتحادیه‌ها و تشکلات کارگری وظیفه خود را انجام می‌دهند، آن وقت به نظر خواهد رسید که دست یافتن به همبستگی بین‌المللی طبقه کارگر چندان هم دشوار نیست.

اجازه دهید مثالی بزنیم: دولت حزب عدالت و توسعه (AKP) حق اعتصاب را در صنایع هواپیمایی ممنوع اعلام کرد. کارگران صنایع هواپیمایی در مخالفت با این ممنوعیت وارد عمل شدند و موفق گردیدند که صدها پرواز را لغو و متوقف کنند. این اقدام که تنها طی یک روز صورت گرفت، تکلیف را مشخص کرد و هشدار لازم را به دولت داد. در روز آکسیون، اتحادیه‌های اروپایی اعلام کردند که "چنان چه هواپیماهای ترکیه با تخطی از اعتصاب در کشورهای ما فرود بیابند، ما اجازه بازگشت را به آن‌ها نخواهیم داد". همین مثال کوچک از همبستگی بین‌المللی کارگران، نشان می‌دهد که اتحاد طبقه کارگر جهان تا چه حد مهم است.

یکی از بهترین نمونه‌های همبستگی بین‌المللی را ما در شرکت هواپیمایی باری UPS تجربه کردیم. در این جا کارگرانی که به دلیل متشکل شدن و آغاز یک اعتصاب غیرقانونی اخراج شده بودند، از سوی برادران و خواهران خود در سراسر دنیا تنها نماندند و از طریق آکسیون‌های حمایتی مورد پشتیبانی قرار گرفتند. در این آکسیون‌ها، مطالباتی نظیر بازگشت کارگران اخراجی

می شود، روزکار نیز در عمل کمتر از ۱۲ ساعت نشده است. کارگران دیگری تفاوتی با ماشین آلات ندارند.

آهنگ کار با استفاده از روش های مختلف به طور مداوم شدت و افزایش پیدا می کند. توقف، استراحت، تنفس، همگی برای کارگران ممنوع شده است. زندگی اجتماعی دیگر برای آن ها وجود ندارد. آن ها حتی نمی توانند از مرخصی سالانه خود بهره مند شوند. در حالی که کارگران در گرمای ۴۰ درجه تابستان عرق می ریزند، کارفرمایان و خانواده های آن ها از تعطیلات خود لذت می برند.

سوانح کار، مرگ و صدمات کاری همچنان ادامه دارند. تمامی این شرایط قدرت کارگران را تحلیل می برد و در کوتاه مدت آن ها را تقریباً به سوی مرگ می کشاند.

اما کارفرمایان و دولت به این موارد هم راضی نمی شوند. آن ها قصد دارند که حق سنوات خدمت را هم از کارگران به سرقت ببرند و نظام پیمان کاری را گسترش دهند. یعنی خواست آن ها اینست که هزینه کار را پایین تر بیاورند و سود کارفرمایان را تا حد امکان افزایش بدهند. اکنون روشن است که چگونه سرمایه اقتصاد و کارفرمایان رشد می کند!

اما کارگران در بسیاری از محیط های کار، صدای اعتراض خود را علیه این شرایط بردگی بلند کرده اند. کارگرانی که علیه حقوق پایین، ساعات کاری زیاد، و شرایط کاری بی ثبات شورش می کنند، شروع به متشکل شدن کرده اند. کارگران منفرد، قدرتی علیه کارفرمایان ندارند.

اتحادیه هایی که برای کسب حقوق بیشتر اقتصادی، اجتماعی و دموکراتیک کارگران شکل گرفتند، به متحد کردن کارگران به عنوان نیرویی در مقابل کارفرمایان خدمت می کنند. به همین دلیل است که اتحادیه هایی که قدرت سازمان یافته کارگران را منعکس می کنند، بسیار حائز اهمیت هستند.

کارفرمایان تلاش می کنند که برای جلوگیری از متحد شدن کارگران، آن ها را با هر ابزار ممکن از اتحادیه ها دور

«اتحادیه هراسی» و ممنوعیت های اعتصاب، قادر به توقف کارگران نیستند!

ترجمه: فعالین شبکه همبستگی کارگران ایران (IWSN)

نظام سرمایه داری که برای تداوم حیات خود به استثمار کارگران وابسته است، در بحران به سر می برد. شناخته شده ترین بانک ها و هلدینگ های غول پیکر جهان در حال ورشکستگی هستند، کسری بودجه عمومی در بسیاری از کشورها، مانند یونان، رو به گسترش است. بحران اقتصادی، با بحران سیاسی همراه است. اکنون دیگر کارفرمایان و دولت ها، به عنوان سخنگویان نظام، هم چون گذشته قادر به فرمانروایی بر کارگران نیستند، چرا که کارگران از پرداخت هزینه های بحران امتناع می کنند. کارگران صدای خود را با اعتصاب ها و گردهمایی های توده ای به گوش دیگران می رسانند. در همان حال که امواج بحران، زمین را به لرزه درآورده است، کارفرمایان ترکیه در مورد نرخ های رشد رجز- خوانی می کنند. دولت حزب عدالت و توسعه (AKP) می گوید که "ما کشوری بزرگ، بازیگری بزرگ در عرصه سیاست جهانی هستیم و به مخصصه یونان دچار نخواهیم شد".

این درست است که ترکیه، در میان کشورهایی جای دارد که کمترین تأثیر را از بحران گرفته اند و در حال حاضر اقتصاد این کشور در حال رشد است. اما این به آن معناست که سود کارفرمایان و رؤسا رو به افزایش بوده است.

اما دولت AKP و کارفرمایان به ما نمی گویند که این موفقیت به چه بهایی به دست آمده است. کارگرانی که روز و شب به سختی کار می کنند، تولید می کنند و سرمایه کارفرمایان را افزایش می دهند، از فقر رنج می برند. آن ها کمترین سهمی از رشد اقتصاد ندارند. به عنوان مثال، با افزایش دستمزدی که در سطح حداقل دستمزد در ماه ژوئیه تثبیت شده است، ما اکنون می توانیم بابت هر وعده غذایی، ۶۰ پنی بیشتر خرج کنیم!

از طرف دیگر، به دلیل اضافه کاری که عملاً اجباری

اند. از کارگرانی که پس از اخراج خود چاپلوسانه به خانه های خود بازمی گردند و در عوض مقاومت می کنند، اکراه دارند. بنابراین هر تلاشی می کنند که مبارزه را بشکنند. پلیس کارگران را توقیف می کند، مورد آزار قرار می دهد و تلاش می کند که آنان را از حوزه مقاومت دور کند.

چرا که پیروزی کارگران سازمانده، به آن معنی است که سایر کارگران هم به سوی سازماندهی و مخالفت با دستمزدهای پایین، ساعات کاری بالا و شرایط غیرقابل تحمل کاری، حرکت خواهند کرد.

کارفرمایان نمی خواهند که هیچ گونه مانعی در پیش روی آن ها قرار بگیرد. آن چه آن ها می خواهند اینست که کارگران را همان گونه که مایلند، به کار کردن وادارند

و بدون هرگونه مرز و حدی استثمارشان کنند.

ممنوعیت اعتصاب که در روزهای اخیر اعمال شد، بخشاً به همین دلیل است. اما کارفرمایان هر کاری هم که انجام دهند، قادر نخواهند بود که مانع متحد شدن کارگران شوند. پیامدهای بحران اقتصادی، خود را در ترکیه نیز ملموس تر خواهد کرد و سپس کارگرانی که تاکنون به اندازه کافی رنج و مصیبت را تحمل کرده اند، این بار صدای اعتراض خود را قوی تر بالا خواهند برد.

به همین دلیل، کارفرمایان خود را برای روزهای پیش رو آماده می کنند. از آن جا که آن ها نمی توانند مانع متحد شدن کارگران شوند، به دنبال ممنوعیت اعتصاب می روند. دولت AKP که برای کمک به کارفرمایان و رؤسا اداره می شود، خودسرانه اعتصاب در بخش صنایع هواپیمایی غیرنظامی را ممنوع کرد؛ و اکنون می خواهد که اعتصاب را در بازار سهام هم ممنوع کند. به

نگاه دارند. با استفاده از نظام مقاطعه کاری، کارگران شاغل در یک محل کار، روی کاغذ بین ده ها شرکت تقسیم می گردند و مجبور می شوند که به جای قراردادهای معین بلندمدت، قراردادهای کوتاه مدت را امضا کنند، و به همین خاطر متشکل شدن آن ها در قالب اتحادیه ها به مراتب دشوارتر می شود.

به علاوه، روش های بسیار دیگری هم وجود دارد که از طرف کارفرمایان برای تفکیک و تقسیم کارگران مورد استفاده قرار می گیرد.

کارفرمایان و کارگزاران سیاسی آن ها در تلاش اند که

کارگران را در مقابل یکدیگر قرار دهند، با تفکیک آن ها به کارگران یقه سفید و یقه آبی، ترک و کرد، شیعه و سنی، آن ها سازمان نیافته و بی-قدرت نگاه دارند.



اما همه این اقدامات فقط تا حدّ معینی جواب می دهد. از یک جا به بعد، این روش ها و اقدامات دیگر ناکارایی خود در جلوگیری از درخواست حقوق و متشکل شدن از طرف کارگران عملاً به اثبات می رساند.

در چنین موردی، کارفرمایان بلافاصله اقدام به اخراج کارگران می کنند. تهدید کارگران به اخراج و گرسنگی، به نشانه تنبیه کارگران صورت می گیرد.

رویکرد این کارفرمایان را می توانیم این گونه در یک عبارت خلاصه کنیم: حرص و ولع، و خصومت!

تشکل، طبق قانون اساسی حق کارگران است. اما تا زمانی که این کارگران، متحد نباشند، تمامی حقوق قانونی فقط بر روی کاغذ باقی خواهد ماند.

در حقیقت کارفرمایان از سازمان یابی کارگران متنفر هستند؛ شدیداً از قدرت سازمان یافته کارگران در هراس-

بیانیه وزارت کار خطاب به «انجمن همبستگی بین المللی کارگران» در ترکیه

ترجمه: فعالین شبکه همبستگی کارگران ایران (IWSN)
وزارت کار و امور اجتماعی، اخیراً بیانیه ای را به "انجمن همبستگی بین المللی کارگران" (UID-DER) ارسال کرد که پیش از این کارزاری را علیه طرح دولتی واگذاری حق سنوات خدمت کارگران به یک صندوق مالی و نهایتاً لغو پرداخت آن، به راه انداخته بود. وزارت کار طی این بیانیه اعلام کرد که "وزارتخانه ما هنوز طرح مربوط به پرداخت حق سنوات خدمت را به اتمام نرسانده است".

انجمن همبستگی بین المللی کارگران طی کارزاری که چندین ماه به طول انجامید، با تبلیغات خود در محیط های کار، مناطق کارگر نشین حومه و مراکز شهری، از حقایق پشت پرده طرح های دولت برای لغو پرداخت حق سنوات خدمت به صدها هزار نفر از کارگران، پرده برداشت و امضاهای جمع آوری شده را به پارلمان ارسال کرد. پیش از ارسال امضاها به پارلمان، نمایندگان UID-DER در یک نشست مطبوعاتی در پارلمان شرکت کردند و ضمن حمایت از کارزار UID-DER، بر مخالفت کارگران با تلاش دولت برای لغو پرداخت حق سنوات خدمت تأکید نمودند. پس از نشست مطبوعاتی، امضاهای جمع آوری شده به کمیسیون اعتراضات پارلمان تقدیم شد تا از این طریق به وزارت کار و امور اجتماعی ارسال شود.



علاوه آن ها به دنبال آن هستند که با پیش نویس یک مصوبه جدید در مورد اتحادیه های کارگری و روال چانه زنی دسته جمعی، حوزه ممنوعیت اعتصاب را به برخی دیگر از صنایع گسترش و بسط بدهند. بنابراین آن ها به دنبال این هستند که کمر کارگران را در مقابل اجحافات خود خم کنند و نگذارند که کارگران از حق اعتصاب، یعنی به کار بردن قدرتی که از تولید آن ها سرچشمه می گیرد، استفاده نمایند، حتی اگر آن ها متشکل نباشند.

اما این خواسته برای کارفرمایان هم مشکل ساز خواهد بود؛ کارگرانی که واقعاً سازمان یافته می شوند، این ممنوعیت اعتصاب را در هم خواهند شکست.

برای سازمان دادن کارگران و مخالفت با کارفرمایان به نحوی نیرومند، وظایف عظیمی وجود دارد که از سوی اتحادیه ها باید به انجام برسد. آن ها می توانند با وارد شدن به سازمانیابی گسترده، با برنامه و همزمان، موقعیت را تغییر دهند؛ از مبارزات کارگران دفاع نمایند و مبارزه را رو به جلو پیش ببرند. از این پس کارفرمایان و دولت نمی توانند با چنین جسارتی برخورد کنند.

کارگران در سراسر جهان علیه بی عدالتی ها و استثمار می جنگند. صدای کارگران علیه سرمایه داری و استثمار نیرومندتر می شود. کارگران ترکیه پس از برادران و خواهران طبقاتی خود در یونان، امریکا، اسپانیا، هند و بنگلادش، به راهپیمایی خواهند پرداخت و کارفرمایان هرگز قادر به متوقف ساختن این راهپیمایی نخواهند بود.

۱۵ ژوئیه ۲۰۱۲

http://en.uidder.org/union_phobia_and_strike_bans_cannot_stop_workers.htm

دستور کار قرار ندارد و اردوغان، نخست وزیر، دستور به حذف این موضوع از برنامه کاری داده است". اما همین اظهارات هم کاملاً تاکتیکی است. لغو پرداخت حق سنوات خدمت از طریق واگذاری آن به یک صندوق مالی، هنوز در دستور کار دولت قرار دارد. با توجه به هزینه های انتخاب محلی پیش رو، محاسبات اردوغان برای ریاست جمهوری و داغ بودن جنگ در سوریه، دولت حزب عدالت و توسعه به حمایت روزافزون عمومی نیاز دارد و به همین خاطر موقتاً از مسأله ایجاد صندوق مالی عقب نشینی کرده است. به محض تغییر شرایط، دولت نیز این موضوع را مجدداً در دستور کار

وزارت کار و تأمین اجتماعی چند روز پیش بیانیه ای را به UID-DER ارسال کرد. این وزارتخانه طی بیانیه خود وانمود می کند که گویا هیچ گونه طرح و تدارکاتی در درون این وزارتخانه برای واگذاری حق سنوات خدمت به یک صندوق مالی و نهایتاً لغو پرداخت آن، در دست اجرا نیست، و با طول و تفصیل ملال آوری قوانین موجود و شرایطی را که در طی آن یک کارگر می تواند از حق سنوات بهره مند شود، توضیح می دهد. پس از این توضیحات طولانی و در انتهای بیانیه آمده است که "وزارتخانه ما هنوز طرح مربوط به پرداخت حق سنوات خدمت را به اتمام نرسانده است".



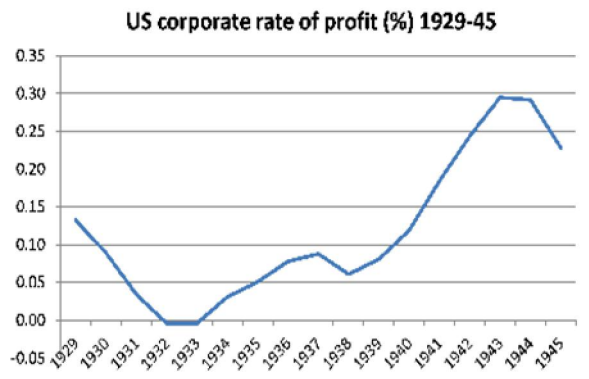
قرار خواهد داد. بنابراین از نقطه نظر طبقه کارگر، هیچ تضمینی وجود ندارد که این مسأله برای همیشه کنار گذاشته شده باشد. تأثیر کارزاری که UID-DER با عنوان "اجازه نخواهیم داد که حق سنوات ما را بدزدند!" به راه انداخته بود، آشکار است. کارگران باید به منظور توقف تلاش های دولت برای واگذاری حق سنوات خدمت کارگران به نفع کارفرمایان، از UID-DER حمایت کنند. تنها تضمین برای حفظ پرداخت حق سنوات خدمت، مبارزه متحدانه کارگران و حساسیت آنان نسبت به این موضوع است. ۲۲ اوت ۲۰۱۲

بنابراین همان طور که مشاهده می شود، کارزار UID-DER تأثیراتی از خود به جای گذاشته است. با توجه به واکنش UID-DER، اتحادیه های کارگری و سایر سازمان های کارگری، دولت حزب عدالت و توسعه (AKP) اعلام کرد که این موضوع را تا دور جدید مصوبات در پارلمان به تعویق خواهد انداخت. در همان موقع ما اعلام کردیم که این حرکت تاکتیکی است. به علاوه این موضوع مجدداً در ماه ژوئیه مطرح شد. اما فاروق چلیک، وزیر، با مشاهده جنجال هایی که دوباره شکل گرفت، اخیراً اعلام نمود که "صندوق مالی در

بحران بزرگ دهه ۱۹۳۰ و جنگ

مایکل رابرتز

ترجمه: آرمان پویان



همین موضوع در مورد مجموع سودهای شرکتی هم صادق بود. مقدار مطلق سود، حتی تا سال ۱۹۴۰ هم پایین تر از مقدار سابق خود در سال ۱۹۲۹ قرار داشت.



دو نمودار بالا به وضوح نشان می دهد که سوددهی، تنها به محض آغاز اقتصاد جنگی، یعنی از ۱۹۴۰ به بعد، اوج گرفت.

اما شاید سوددهی در بخش سرمایه داری به بهبود اقتصادی بی ارتباط باشد، و در عوض تحریک تقاضای مؤثر (یعنی سرمایه گذاری و مصرف) با استفاده از محرک های مالی و پولی اهمیت داشته باشد؟ این همان توضیح بحران به روایت کینز است؛ یعنی یک "دام نقدینگی" وجود داشت که باید از طریق سیاست های "پول آسان" و هزینه های مالی برای ایجاد انگیزه در بخش خصوصی مغلوب می شد؛ چیزی که کینز، "مشکل مغناطیسی" می نامید.

برد دلون و لری سامرز، به عنوان دو تن از اقتصاددانان

آیا ورود امریکا به جنگ برای دست یافتن به یک بهبود مستمر در اقتصاد سرمایه داری خود ضروری بود؟ یا این که برنامه "نیو دیل" و سیاست های کینزی موسوم به پول آسان (نرخ های پایین بهره) و محرک مالی (کاهش مالیات ها و افزایش مخارج دولتی)، تا پیش از تسلط اقتصاد جنگی به نتیجه دلخواه خود دست پیدا کرده بودند؟

یکی از استدلال های اصلی اقتصاددانان مارکسیست (دست کم کسانی مانند خود من!) اینست که اقتصادهای سرمایه داری تنها در شرایطی می توانند به شکل مستمر بهبود پیدا کنند که سوددهی متوسط برای بخش های مولد اقتصاد به طور قابل توجهی افزایش پیدا کند. و این امر، مستلزم آنست که ارزش "سرمایه مرده" (انباشت قدیمی) که دیگر به کارگیری آن سودآور نیست، به اندازه کافی نابود شود.

نتیجه ای که از استدلال بالا گرفته می شود، اینست که بحران بزرگ دهه ۱۹۳۰ در اقتصاد ایالات متحده امریکا به این دلیل بیش از حد طول کشید که سوددهی در طول این دهه بهبود پیدا نکرد.

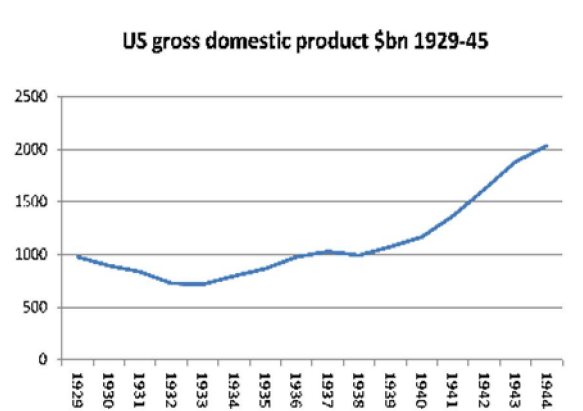
من داده های مربوط به این دوره زمانی را از سایت اداره تحلیل اقتصادی امریکا (BEA) بررسی کردم، و برای به دست آوردن نرخ سود، سودهای شرکتی را نسبت به خالص دارایی های ثابت در بخش شرکتی، بر حسب هزینه های تاریخی، محاسبه نمودم.

نتیجه کاملاً واضح است (نمودار زیر):

نرخ سود شرکتی ایالات متحده در سال ۱۹۳۸، هنوز کمتر از نصف همین نرخ در سال ۱۹۲۹ بود.

اگر بهبود اقتصادی ایالات متحده نسبت به دوره بحران بزرگ، تا پیش از شروع جنگ جهانی آغاز نشده باشد، در آن صورت این امر مؤید آنست که سیاست پولی یا مالی کینزی مؤثر نبوده و در عوض این دیدگاه مارکسیستی حمایت می شود که برای بازگرداندن سوددهی به منظور بهبود اقتصاد سرمایه داری، ارزش های سرمایه باید نابود شود. و به یاد داشته باشید که تخریب و نابودی ارزش سرمایه، به معنای ورشکستگی شرکت های بزرگ، و در نتیجه افزایش بیکاری و حتی نابودی فیزیکی تولیدات و میلیون ها نفر از مردم است.

من نگاهی به تولید ناخالص داخلی، به عنوان مهم ترین شاخصی که دلون و سامرز مورد استفاده قرار دادند، انداختم. تا سال ۱۹۳۸، سطح تولید ناخالص داخلی واقعی ایالات متحده هنوز پایین تر از سطح آن در سال ۱۹۲۹ بود. در واقع تا سال ۱۹۴۰ هیچ افزایش قابل ملاحظه ای در تولید ناخالص داخلی واقعی ایالات متحده به چشم نمی خورد، اما پس از این، تولید ناخالص داخلی اوج گرفت و در سال ۱۹۴۴، به دو برابر سطح پیشین خود در سال ۱۹۲۹ رسید.



اگر ما به دو مقوله محوری اقتصاد کینزی، یعنی مصرف و سرمایه گذاری، نگاهی بیاندازیم، متوجه می شویم سطوح سرمایه گذاری در ایالات متحده تا سال ۱۹۴۰ اوج نگرفت، و جالب تر آن که مصرف تا زمان شروع جنگ، به سقوط شدید خود ادامه داد.

"کبیر" کینزگرا، در سال ۱۹۸۸ مقاله ای نوشته بودند زیر عنوان "آیا سیاست کلان اقتصادی بر تولید تأثیر دارد؟" (۱). در این مقاله آن ها ادعا کردند که تا سال ۱۹۴۲، یعنی هنگامی که ایالات متحده به جنگ جهانی وارد شد، بهبود اقتصادی نقداً آغاز شده بود. طبق محاسبه دلون و سامرز، بالغ بر پنج ششم کاهش تولید نسبت به روندی که در طول بحران رخ داد، تا پیش از سال ۱۹۴۲ جبران شده بود. بنابراین از نظر آن ها، "نسبت دادن هرگونه ترقی تا پیش از سال ۱۹۴۲ به جنگ، دشوار به نظر می رسد". در نتیجه، این توضیح مارکسیستی که جنگ اساساً سرمایه داری ایالات متحده را دگرگون کرد و آن را از بحران بزرگ بیرون آورد، خطاست.

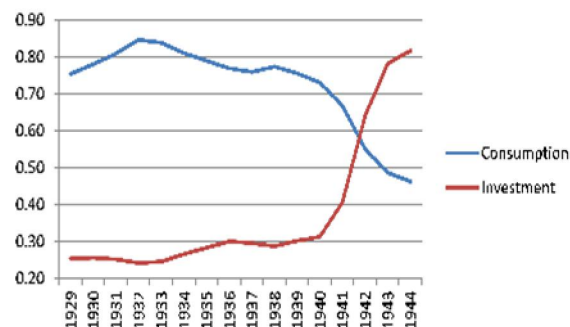
اما با این حال، تخمین های این دو اقتصاددان نامبرده، با مخالفت از سوی پروفیسور ورنن رو به رو شده است. ورنن پذیرفت که اقتصاد ایالات متحده در سال ۱۹۴۲ بهبود خود را نسبت به دوره بحران بزرگ کامل کرده بود، و پس از ۱۲ سال عملکرد پایین تر از سطح اشتغال کامل، در سال مذکور اشتغال کامل را بازگرداند. با این وجود، طی سال های ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۰، سیاست های مالی کینزی، مهم ترین عامل نبود. این سیاست ها تنها زمانی به مهم ترین عامل تبدیل شدند که بهبود اقتصادی تقریباً به نیمه کامل خود رسیده بود. در نتیجه، این سیاست های مالی جنگ جهانی دوم بود که در بازگشت کلی عملکرد در سطح اشتغال کامل مؤثر واقع شد (نگاه کنید به "سیاست های مالی جنگ جهانی دوم و پایان بحران بزرگ"، پروفیسور ورنن، نشریه تاریخ اقتصادی، ۱۹۹۴). ورنن نشان می دهد که می توان بیش از ۸۰ درصد از افزایش تولید ناخالص داخلی واقعی در سال ۱۹۴۱ را به سیاست های مالی مرتبط با جنگ جهانی دوم از سوی دولت فدرال نسبت داد. او می نویسد "سیاست های مالی جنگ جهانی دوم، کاری بیش از صرفاً تکمیل بهبود اقتصادی- که پیش از این خود تا حدود زیادی صورت گرفته بود- انجام دادند: برای بیش از نیمی از بهبود اقتصادی، این سیاست ها حکم عاملی تعیین کننده در بازگشت عملکرد در سطح اشتغال کامل را داشتند".

محسوب نمی شود؟ پاسخ منفی است. تفاوت، در سقوط متد مصرف آشکار می شود. بهای اقتصاد جنگی، با محدود کردن فرصت های پیش روی کارگران برای صرف کردن درآمدهای حاصل از مشاغل خودشان در دوره جنگ، پرداخت می شد. پس انداز اجباری از طریق خرید اوراق قرضه دولتی برای تأمین هزینه های جنگ، سهمیه بندی و افزایش مالیات ها صورت می گرفت. اقتصاد جنگی، بخش خصوصی را تشویق نکرد، بلکه جایگزین "بازار آزاد"، و سرمایه گذاری با هدف کسب سود، شد. برخلاف آن چه که کینزگرایان (و مدافعین تئوری "مصرف ناکافی" به عنوان علت بحران) انتظار دارند، این مصرف نبود که رشد اقتصادی را بازگرداند؛ بلکه سرمایه گذاری در بهویژه سلاح های کشتار جمعی بود که چنین وظیفه ای را به انجام رسانید.

جنگ قطعاً به بحران پایان داد. صنایع امریکایی مجدداً به وسیله جنگ احیا شدند و بسیاری بخش ها نیز به سمت تولیدات نظامی و صنایع دفاعی (به عنوان مثال، فضانوردی و الکترونیک) حرکت کردند. تغییرات سریع علمی و تکنولوژیک جنگ، ادامه یافت. از آن جا جنگ همه اقتصادهای مهم جهان را به استثنای ایالات متحده به شدت ویران کرده بود، سرمایه داری امریکا پس از سال ۱۹۴۵ به هژمونی اقتصادی و سیاسی دست یافت.

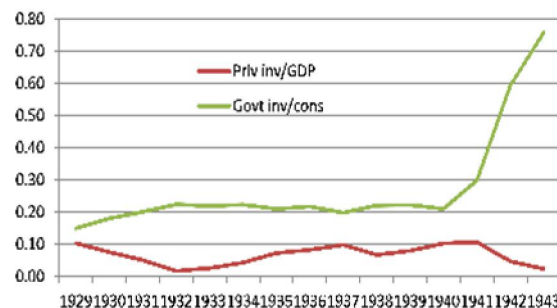
در بسیاری از صنایع، مدیران اجرایی شرکت ها در مقابل تغییر جهت به سوی تولیدات نظامی مقاومت کردند، چون تمایلی نداشتند که سهم بازار مصرف را به سایر رقابایی که حوزه فعالیت خود را تغییر نداده بودند، ببازند. بنابراین این تغییر حوزه فعالیت تولیدی، به هدفی از سوی مقامات دولتی و رهبران کارگری تبدیل شد. در سال ۱۹۴۲، شرکت های اتومبیل سازی تماماً به تولیدات نظامی مشغول شدند و تنها در سال ۱۹۴۳ به طور مستمر در تولیدات صنایع هوایی مشارکت نمودند. پرل هاربر (Pearl Harbor)، یکی از مشوق های عظیم برای این تغییر حوزه فعالیت بود. از زمان آغاز تدارک برای جنگ در سال ۱۹۳۹ تا اوج تولید جنگی در سال ۱۹۴۴، اداره اقتصاد جنگی نمی توانست به بخش خصوصی واگذار شود. دولت فدرال برای سازماندهی

US consumption and investment as % of GDP, 1929-45



بنابراین شواهدی وجود ندارد که نشان دهد بهبود اقتصادی، پیش از جنگ "وارد عمل" شده بوده است. نسبت سرمایه گذاری به تولید ناخالص داخلی، از سال ۱۹۴۱ به بعد اوج گرفت و به بیش از دو برابر سطح پیشین خود در سال ۱۹۴۰ رسید. اما چرا؟ این موضوع به دلیل ترقی سرمایه گذاری بخش خصوصی رخ نداد. آن چه رخ داد، افزایش عظیم در سرمایه گذاری و هزینه های دولتی بود. در سال ۱۹۴۰، سرمایه گذاری بخش خصوصی هنوز پایین تر از سطح قبلی خود در سال ۱۹۲۹ بود و عملاً در طول دوره جنگ باز هم کاهش پیدا کرد. بخش دولتی تقریباً همه سرمایه گذاری را قبضه کرد، و منابع و ذخایر موجود (ارزش) به سمت تولید سلاح و سایر ابزارهای امنیتی در اقتصاد جنگی منحرف شد.

US private versus government investment % of GDP



اما آیا افزایش سرمایه گذاری و هزینه های مصرفی دولتی، نوعی محرک کینزی- ولی در سطحی بالاتر-

"اداره تنظیم قیمت" تلاش کرد که تورم را از طریق تثبیت قیمت ها در سطوح ماه مارس ۱۹۴۲ کنترل و محدود کند. "هیئت ملی کار برای دوره جنگ" (NWLБ)، افزایش دستمزدهای دوره جنگ را به تقریباً ۱۵ درصد محدود کرد. اگرچه دستمزدها شاهد افزایش حدوداً ۶۵ درصدی در طول دوره جنگ بودند، ولی شاخص زندگی ملی به سختی حفظ شد یا حتی سقوط کرد. نه فقط افرادی که در دوره بحران بزرگ بیکار شده بودند، بلکه حدود ۱۰.۵ میلیون نفر آمریکایی که یا در آن مقطع فاقد شغل بوده اند (۳.۲۵ میلیون جوانی که پس از پرل هاربر به سن کار رسیدند) یا به دنبال اشتغال نبوده اند (مثلاً ۳.۵ میلیون نفر از زنان) صاحب شغل شدند. تقریباً ۱۵ میلیون شهروند آمریکایی مهاجرت کردند. مهاجرت به خصوص در محورهای روستا-شهر، به ویژه به سوی مراکز تولید جنگی در سراسر کشور، بسیار قوی بود و این موضوع، اقتصاد و دموگرافی این مناطق را دائماً دستخوش تغییر می کرد.

گولینلمو کارکیدی در یکی از مقالات اخیر خود به عنوان جمع بندی می نویسد:

"چرا جنگ به یک چنین جهشی در سوددهی طی سال های ۱۹۴۰ تا ۴۵ منجر شد؟ مخرج کسر نرخ سود، نه فقط افزایش نیافت، بلکه به دلیل بزرگ تر بودن استهلاك ابزار تولید نسبت به سرمایه گذاری های جدید، سقوط هم کرد. همزمان بیکاری عملاً ناپدید شد. کاهش بیکاری، دستمزدهای بالاتر را ممکن ساخت. دستمزدهای بالاتر ضربه ای به سوددهی وارد نیاورد. در واقع تبدیل صنایع غیرنظامی به نظامی، عرضه اجناس غیرنظامی را کاهش داد. دستمزدهای بالاتر و تولید محدود شده اجناس مصرفی، به آن معنا بود که قدرت خرید کارگران می باید برای جلوگیری از تورم تا حدود زیادی فشرده شود. این هدف از طریق برقراری نخستین مالیات بر درآمد عمومی، تضعیف هزینه های مصرفی (منع اعتبارات مصرف کننده) و تشویق پس انداز مصرفی، در اصل از طریق سرمایه گذاری در اوراق قرضه جنگی، محقق شد. در نتیجه، نیروی کار مجبور گشت که سهم قابل ملاحظه ای از مخارج خود را به تعویق بیندازد. هم-

اقتصاد جنگی و تضمین تولید کالاهای مورد نیاز جنگ، شمار زیادی از نهادهای بسیج را ایجاد کرد که نه فقط اغلب کالاها را خریداری می کردند، بلکه از نزدیک تولید آن کالاها را هدایت می کردند و تا حدود بسیار زیادی بر عملکرد شرکت های خصوصی و کل صنایع نفوذ داشتند.

خدمات نظامی وسیعاً قادر بودند که تولید مرتبط با شهروندان غیرنظامی (مانند اتومبیل یا مواد غذایی غیرضروری) و حتی تولید برای اهداف مرتبط با جنگ، ولی غیرنظامی (مانند نساجی و پوشاک) را محدود کنند. وزارت خزانه داری نخستین مالیات بر درآمد عمومی را در تاریخ امریکا معرفی کرد و "اوراق قرضه جنگی" را به طور عمومی به فروش رساند. دولت در سال ۱۹۴۰ مالیات بر درآمد را به تقریباً همه مردم امریکا گسترش داد و آن را در اصل از طریق کاهش دستمزدها جمع آوری کرد. شمار افراد مشمول مالیات بر درآمد، از ۴ میلیون نفر در سال ۱۹۳۹ به ۴۳ میلیون نفر در سال ۱۹۴۵ افزایش یافت!

دولت امریکا با چنین حجم وسیعی از مالیات دهندگان، مبلغ ۴۵ میلیون دلار در سال ۱۹۴۵ به دست آورد که نسبت به رقم جمع آوری شده در سال ۱۹۴۱، یعنی ۸.۷ میلیون دلار، افزایش عظیمی از خود نشان می داد، هرچند هنوز این مبلغ به مراتب کمتر از ۸۳ میلیون دلاری بود که در سال ۱۹۴۵ برای جنگ هزینه شده بود. طی همین دوره، درآمد حاصل از مالیات فدرال، از حدود ۸ درصد تولید ناخالص داخلی به بیش از ۲۰ درصد رشد کرد. مالیات ها مجموعاً قریب به ۱۳۶.۸ میلیارد دلار از کل هزینه جنگ (۳۰۴ میلیارد دلار) را تأمین می کردند. برای پوشاندن ۱۶۷.۲ میلیارد دلار باقی مانده، وزارت خزانه داری نیز برنامه اوراق قرضه خود را که به عنوان منبع ارزشمند درآمد دولت فدرال ایفای نقش می کرد، گسترش داد. تا زمان پایان فروش اوراق قرضه جنگی در سال ۱۹۴۶، ۸۵ میلیون نفر از مردم امریکا، بالغ بر ۱۸۵ میلیارد دلار در قالب ارزش اوراق بهادار خریداری کرده بود؛ به علاوه این خرید اغلب خودبه-خود از محل دستمزدهای آن ها صورت می گرفت.

پول و سرمایه (بخش چهارم)

سارا قاضی

ریشه های سرمایه داری در کشورهایی مانند ایران

تکیه ما در این بخش بر روی ریشه های سرمایه داری در کشورهایی مانند ایران و شناخت ماهیت این نظام سرمایه داری در دوران امپریالیزم است. مشخصاً این که آیا بورژوازی (طبقه سرمایه دار) ایران در این مقطع از تاریخ، ماهیتی مترقی و انقلابی دارد یا مثل بورژوازی کشورهای امپریالیستی (یا کشورهایی که سرمایه داران آن ها سرمایه های جهان را در هر کشوری به خود اختصاص داده و در نتیجه کل اقتصاد جهان را در کنترل خود دارند) از ماهیتی ضد انقلابی برخوردار است؟ در این بخش خواهیم دید که نظام سرمایه داری در تمام کشورها اعم از کشورهای صنعتی بزرگ (کشورهای امپریالیستی) یا کشورهای عقب نگه داشته شده (مثل ایران) یک خصلت داشته و ماهیت بورژوازی در تمام آن ها یکی و کاملاً ضد انقلابی است.

این ماهیت ضد انقلابی شامل حال تمامی جریاناتی که اصلاح طلب هم هستند، می گردد. به عبارت دیگر در این بخش هم چنین خواهیم دید که جریانات اصلاح طلب نیز مانند سوسیال دموکرات های کشورهای اروپایی یا حزب دموکرات آمریکا در ایالات متحده آمریکا، اگر چه دم از دموکراسی (یا آزادی) می زنند، اما در عمل حتا وقتی که در مسند قدرت هم نشسته باشند، قادر به مبارزه با بورژوازی نیستند و با کوچک ترین حمله بورژوازی، عقب نشینی کرده و در برابر قدرت نظام سرمایه داری سر فرود می آورند. (۲۴)

نگاهی به سرگذشت نظام سرمایه داری از ابتدا تا کنون نشان می دهد که بورژوازی کشورهای اروپایی، تنها در دورانی که بر علیه نظام فئودالی پیش از خود، یعنی از انقلاب کبیر فرانسه تا تقریباً اواسط قرن هیجدهم، مبارزه می کرد در جبهه توده مردم قرار داشت. با فروپاشی فئودالیزم و روی کار آمدن نظام سرمایه داری در این کشورها، طبقه بورژوا (یا سرمایه دار) بنا بر خصلتش

زمان، نرخ استثمار کارگران نیز افزایش یافت. اساساً تلاش جنگ، تولید گسترده ابزار تخریب و نابودی با اتکا به تأمین مالی از سوی کارگران بود".

البته از این بحث نمی خواهم نتیجه بگیرم که رکود طولانی کنونی هم تنها با یک جنگ جهانی جدید و به بهای جان میلیون ها نفر انسان و نابودی ثروت های مادی پایان خواهد گرفت. اما آن چه که بحران بزرگ دهه ۱۹۳۰ و جنگ نشان می دهد، اینست که وقتی سرمایه داری به رکودی طولانی و عمیق مبتلاست، الزاماً باید تمامی آن چه را که طی دهه های پیشین انباشت کرده، نابود کند تا عصر جدیدی از توسعه و رونق امکان پذیر شود. سیاستی وجود ندارد که از این موضوع جلوگیری و بخش سرمایه داری را حفظ کند.

"برای یک دموکراسی سرمایه داری به نظر ناممکن می رسد که بتواند هزینه ها و مخارج را تا مقیاسی سازمان دهد که به تجربه هایی مهم و ضروری برای اثبات ادعای من تبدیل شود- به استثنای یک مورد، آن هم در شرایط جنگی" (۲)

پانویس:

Does macroeconomic policy affect output?, Brookings Papers on Economic Activity (1988:2), pp. 433-80

The New Republic (quoted from P. Renshaw, Journal of Contemporary History 1999 vol. 34 (3) p. 377 -364

منبع:

<http://thenextrecession.wordpress.com/2012/08/06/the-great-depression-and-the-war/>

نتیجه این که فنودالیزم (نظام ارباب رعیتی) در کشورهایمانند ایران، نه در پی یک انقلاب که به تدریج از نظر اقتصادی تحلیل رفته و ضعیف و ضعیف تر گردیده و از بین رفت. مثلاً در ایران، واردات کشاورزی و دامداری، در پی «انقلاب سفید» محمدرضا شاه رونق فراوان گرفته و باعث درهم کوبی و نابودی صنعت کشاورزی و دام داری موجود در داخل کشور شد. به همین نسبت، صنایعی مانند صنعت ماشین سازی صرفاً در سطح متناثر ماشین آلات خارجی رشد کرد. صنعت نفت صرفاً در حد تولید نفت و گاز جهت صادرات رشد نمود. سایر صنایع مانند پوشاک، کفش، پارچه بافی، لوازم آرایش و... یا صرفاً در حد تولید داخلی سابق باقی ماند و یا اصلاً به وجود نیامد. لذا به خاطر داریم که تا چه حد این نوع کالاهای خارجی در ایران طرف دار داشت. از لوازم آرایش الیزابت آردن گرفته تا پوشاک کاتالوگ های انگلیسی، کفش های ایتالیایی، اتومبیل های آمریکایی و آلمانی را می توانستی هم زمان در بازارها این کشورها و بازار ایران پیدا کنی. بهترین وسایل نوع «خارجی» آن بود. مثلاً تمام آپارتمان هایی که آن زمان در شهرک اکباتان ساخته شد، از ارزش بالایی برخوردار گشت، زیرا که تمام وسایل بنایی و تکمیلی آن ها خارجی بود. حتا رنگ به کار رفته بر دیوارها خیلی زیبا بود، چون ایتالیایی بود!!

آیا ما هرگز به این اندیشیده ایم که چطور شد که عادت کردیم تا به دنبال خریدن نوع خارجی هر چیزی باشیم؟ دقیقاً به خاطر این که از یک طرف صنایع ایران در شرایط قدیمی خود باقی مانده بود و رژیم برای پیشرفت آن ها سرمایه ای نمی گذاشت و از طرف دیگر، بازار سرشار از کالاهای خارجی به مراتب بهتر و با دوام تر بود. در کنار آن تبلیغات برای مصرف هر چه بیشتر کالاهای خارجی، فرهنگ خاصی را در مردم ما جا انداخت و آن این بود که مردم ایران به محصولات داخلی با چشم حقارت می نگرستند و معتقد بودند که: «ایران هیچ وقت درست نمی شه... و ایرانی هیچ وقت نمی تونه یک کار درست بکنه!» این فرهنگ هم زمان، خارجی پرستی را نیز برای ما به ارمغان آورد. در آن زمان، در حالی که مشاورهای آمریکایی و اروپایی برای زندگی در

مجبور شد که جهت حفظ منافعی در مقابل توده مردم کشور خود قرار گیرد و دیگر خصلت انقلابی نداشته باشد، در غیر این صورت خود نظام سرمایه داری از هم می پاشید. به عبارتی دیگر، قشر سرمایه دار در کشورهای غربی هم تا مادامی که نظام ارباب رعیتی هنوز در مسند قدرت بود و در مبارزات توده ای علیه فنودالیزم بلند می شد از خصلت انقلابی برخوردار بود و در جبهه مردم قرار می گرفت. در هر یک از این کشورها وقتی نظام ارباب رعیتی ساقط شد، سرمایه دارها قدرت را به دست گرفتند و نظام سرمایه داری را ابداع نمودند. به این ترتیب، این قشر از جامعه از توده مردم جدا شده و روابط کارگر و کارفرما ایجاد گردید

این بورژوازی که مجبور بود دائماً در پی یافتن بازار فروش کالای خود باشد، برای ادامه حیات، مجبور بود این نظام را به کشورهای غیر اروپایی و در این مقطع عقب مانده، مانند ایران که هنوز در نظام فنودالی غوطه ور بودند، تحمیل کند. چطور؟ با وارد کردن کالای خود به بازار این کشورها! بدین ترتیب، قشر بورژوا (یا سرمایه دار) را در این کشورها به وجود آورد. سرمایه دارهای این کشورها نه تولید کننده کالا که دلال فروش کالاهای خارجی در بازار شده و در خدمت سرمایه داری کشورهای صنعتی درآمدند.

در این جا ملاحظه می کنیم که چطور سرمایه داری در کشوری مثل ایران از ابتدا شکل گرفت. از نظر سیاسی، سرمایه داری غربی جهت پیاده کردن اهداف خود، نیاز به یک نماینده پر قدرت داشت که با زور قانون و تبلیغات ورود کالاهای غربی را ممکن ساخته و دائماً سطح تقاضا را بالا برد. رژیم های دست نشانده ای مانند رژیم محمدرضا شاه، دقیقاً این نیاز را برآورده می کرد. چنین رژیمی می توانست روی کار آورنده و حافظ سرمایه داری عجیب و غریبی باشد که در خصلت هم پای سرمایه داری کشورهای صنعتی است، اما در ماهیت با نظام سرمایه داری کشورهای صنعتی متفاوت. وجود رژیم دست نشانده سرمایه داری در کشوری مثل ایران (مثل رژیم شاه)، تدریجاً اقتصاد فنودالیزم را در هم کوبیده و باعث نابودی آن گردید.

می بینیم که در یک خط فلان ماشین آخرین سیستم ایستاده و در پهلوی نمکی با کوله نمک در یک خرجین و نان خشک در خرجین دیگر بر پشت خرس در حال گذر است! یا در حالی که برق رسانی یکی از ابزار ضروری زندگی در شهرهای بزرگ است، در برخی مناطق ایران، مردم اصلاً برق ندارند. در نتیجه، پس از انقلاب ۵۷ وقتی خبرنگاری به یکی از مناطق سیستان و بلوچستان رفته بود تا از آن جا گزارش تهیه کند، از یک نفر می پرسد: «نظرت راجع به انقلاب چیه؟ خوشحالی که شاه رفت؟» طرف در جواب می گوید: «شاه رفت؟ کجا؟ ما که خبر نداریم!» خبرنگار می گوید: «ای بابا مگر به اخبار رادیو یا تلویزیون توجه نمی کنی؟» طرف در جواب می گوید: «نه! ما برق نداریم که از چیزی خبردار شویم! سواد روزنامه خواندن هم نداریم. این جا اصلاً روزنامه پیدا نمی شه!» این گونه تضادها در اجتماع ما پس از انقلاب و در دوران جمهوری اسلامی صرفاً افزایش یافته و اختلاف سطح زندگی را در میان مردم گسترده تر و عمیق تر کرده است. مثلاً در حالی که جوانان ما امکان رفتن به دانشگاه را دارند، بیش از نیمی از جمعیت کشور بی سواد است یا در حالی که برخی از زنان جوان ما برای تحصیلات بالاتر به دانشگاه می روند تا امکان ورودشان به بازار کار بیشتر شود، در پاره گسترده ای از کشور زنان در همین رده سنی، بی سواد بوده و به سرعت شوهر داده شده یا می شوند.

۴- از جمله عواقب نامطلوب طبقاتی دیگر در تحمیل ننگ داشتن طبقه کارگر و اقشار مختلف جامعه در رابطه با حقوق دموکراتیک آن ها است. لذا در مقام مقایسه ملاحظه می کنیم که انقلابات دموکراتیک در کشورهای غربی با حضور توده مردم زحمت کش آن کشورها به ثمر رسیده و حاصل آن این بوده است که بورژوازی (یا طبقه سرمایه دار) آن جوامع مجبور به دادن یک سری حقوق اولیه به کارگران گشته اند.

این حقوق مانند داشتن اتحادیه های صنفی و سندیکاها، حق اعتصاب، حق دریافت حداقل دست مزد، حق مرخصی سالیانه، حقوق بازنشستگی، بیمه بیکاری، بیمه دارو و درمان و کمک دولتی به بهای کرایه خانه، حق

ایران «حق وحوش» می گرفتند، مردم ما با دیدن یک آمریکا در خیابان، چنان ذوق زده می شدند که گویی یک فرشته روی زمین پیدا کرده اند! در این مبحث بیش از این به صدمات روانی این فرهنگ نمی پردازیم، چون خود بحثی جدا و طولانی دارد.

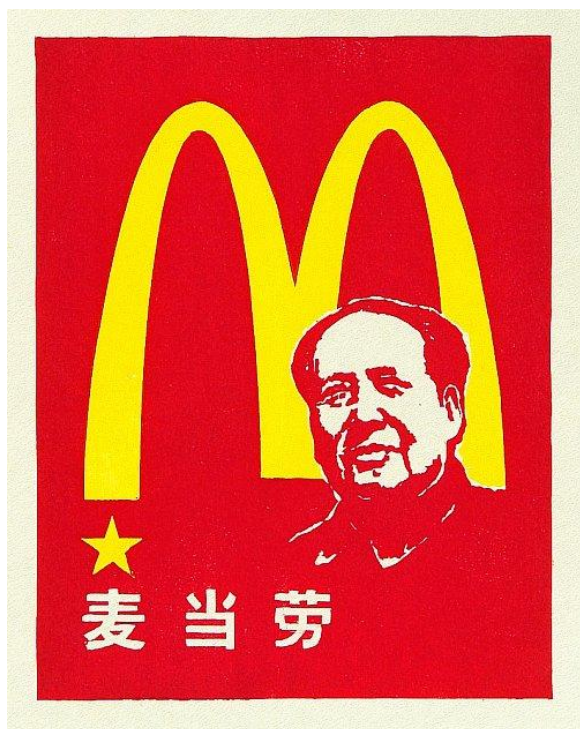
جمع بندی این که در حالی که کشورهای صنعتی غربی، پس از یک انقلاب دموکراتیک که باعث سرنوشتی نظام فئودالی گردید، به مرحله سرمایه داری رسید، کشورهای عقب نگه داشته شده مثل ایران، بدون طی کردن مرحله انقلاب و بدون برچیدن نظام فئودالی، از نظر اقتصادی به تدریج در نظام سرمایه داری جهانی ادغام شده و نظام فئودالی هم به همین ترتیب و به تدریج برچیده شد. این روند غیر عادی، عواقب چندی در پی داشته که در این جا به آن ها می پردازیم:

۱- در کشورهایی نظیر ایران، دیگر انقلاب دموکراتیک برای روی کار آمدن «بورژوازی ملی» معنی ندارد، زیرا نظام سرمایه داری در این کشورها از بالا و بدون طی مراحل انقلاب به مردم تحمیل گشته است.

۲- بورژوازی (یا طبقه سرمایه دار) کشورهای مثل ایران نیز چون در پی یک انقلاب به وجود نیامده (یعنی لازم نبوده که با فئودال ها در بیفتد، پس در هیچ زمانی در جبهه توده مردم قرار نگرفته) لذا ماهیت «بورژوازی ملی» نداشته است. (۲۵) از این پس، بورژوازی ایران در پس هیچ انقلابی نخواهد توانست ماهیت «بورژوازی ملی» را به خود بگیرد، زیرا اقتصادش با اقتصاد جهانی گره خورده و بر این اساس، انجام انقلاب دموکراتیک در ایران هم منتفی است.

۳- از جمله عواقب نامطلوب سرمایه داری شدن از بالای این کشورها این است که در هر زمینه تناقضات فاحشی در سطح اجتماع به چشم می خورد. مثلاً در حالی که بانک های کشور از سیستم کامپیوتری برای کارهای بانکی استفاده می کنند، در شهرستان ها و دهات مغازه داران برای محاسبات خود هنوز چرتکه به کار می برند. یا در خیابان ها (آن هم نه فقط در شهرستان های کوچک و دهات که حتا در شهرهای بزرگ) پشت چراغ قرمز،

بحران مانوئیزم در چین



میلیتانت: مقاله زیر، نخست در نشریه «کندوکاو» منتشر شد (آغاز کار این نشریه به اذرماه سال ۱۳۵۳ بازمی گردد) و اکنون، به دنبال بحث هایی که پیرامون مانوئیزم درگرفته است، برای اولین بار در نشریه میلیتانت منتشر می شود. متن زیر، ادامه بخش دوم مقاله از نشریه میلیتانت شماره ۵۲ است.

۵. اندیشه مانو تسه دون

الف. متدولوژی مانو

در بخش های قبلی سعی کردیم قدم به قدم، اگرچه به اختصار تکامل بوروکراسی مائوئیستی در فراشد انقلاب چین، شکل گرفتن اقشار تکنوکرات در اواسط دهه ۵۰ و پیدایش جناح "میانه روها" در حزب در اواخر سال های دهه ۵۰ و اوایل سال های دهه ۶۰ را بررسی کنیم. حالا زمان آن رسیده که جمع بندی ای از اندیشه مانو تسه دون ارائه دهیم. برای این کار لازم است موقعیت مانو را در

فرزند، بیمه دوران زایمان و... که جملگی از حقوق دموکراتیک مردم می باشد، البته به سادگی کسب نشده است، (۲۶) بلکه طبقه کارگر این کشورها که تجربه انقلابات دموکراتیک را داشتند، همواره به مبارزات خود (اما این بار با طبقه سرمایه دار) ادامه داده تا بالاخره تجربه انقلاب کبیر اکثر را نیز به دست آورند. انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه در واقع مهر پیروزی طبقه کارگر اروپا و آمریکا را بر پیشانی طبقه سرمایه دار این کشورها زد و در پی آن، حقوق دموکراتیک توده مردم و بخصوص طبقه کارگر تا حدودی از بورژوازی این کشورها گرفته شد.

طبقه کارگر کشورهای مثل ایران، از این تجربیات محروم بوده و پس از روی کار آمدن طبقه سرمایه دار در این کشورها، طبقه کارگر هرگز نتوانسته حقوق دموکراتیک خود را از طبقه سرمایه دار (یا بورژوازی) بگیرد. به همین دلیل می بینیم که کوچک ترین جنبشی برای کسب ابتدایی ترین حقوق دموکراتیک و بشری ما مثلاً در ایران، با سرکوب از طرف رژیم مواجه شده و چنان چه ادامه یابد منجر به انقلاب می شود. یعنی بورژوازی ایران حتا قادر نیست که کوچک ترین حقوق دموکراتیک را رعایت کند و در نتیجه منجر به مبارزه و انقلاب می شود.

در برابر این شرایط اما چه می توان کرد و چه باید انجام گیرد؟

عالم گیر مارکسیسم-لنینیزم ممزوج با حقایق کنکرت چین تدوین یافته است. ما باید مستقلانه تفکر کنیم. "و "در فراگیری از کشورهای خارجی باید هم علیه محافظه کاری و هم علیه دگماتیسم مقابله کنیم. ما قبلاً به خاطر دگماتیسم از لحاظ سیاسی لطمه دیده اتیم. هرچه از خارج کپی می شد، بی چون و چرا اتخاذ می کردیم، و این ما را به شکست فجیعی دچار ساخت، تشکیلات حزب در مناطق سفید صد در صد قدرت خود را از کف دادند و پایگاه های انقلابی و ارتش سرخ ۹۰ درصد قدرتشان برباد رفت، و پیروزی انقلاب برای سال های سال به تعویق افتاد. دلیلش آن بود که برخی از رفقا بودند که حقیقت را نقطه حرکت خود قرار نمی دادند، بلکه از دگماتیسم شروع می کردند. آن ها اصول تئوری مارکسیسم-لنینیزم را با پراتیک کنکرت انقلاب چین نمی آمیختند. اگر ما دست رد به این نوع دگماتیسم نگذاشته بودیم، انقلاب چین پیروزی امروزی خود را کسب نمی کرد." (هر سه نقل قول بالا از سخنرانی به کارگران موزیک، ۱۹۵۶، صفحه ۸۷ از کتاب Mao Unrehearsed آورده شده است) از نقل قول آخری می بینیم که چه طور مائو شکست انقلاب دوم را نتیجه مستقیم سیاست های رهبری کمینترن در شوروی می داند. در جای دیگر مائو می گوید: "به طور کلی ما چینی ها هستیم که به درک دنیای عینی چین نایل آمده ایم و نه رفقای که در بین الملل کمونیست به مسائل چین توجه داشتند. این رفقا در بین الملل کمونیست جامعه چین، ملت چین یا انقلاب چین را درک نمی کردند، یا می توانیم بگوییم اصلاً موفق به درک آن نشدند. برای مدت طولانی حتی خود ما درک روشنی از دنیای عینی چین نداشتیم تا چه رسد به رفقای خارجی." (در مورد مرکزین دموکراتیک، ۱۹۶۲، ص ۱۱۷. از همان کتاب).

این جا مائو از "دنیای عینی چین" که بنا به اعتراف خودش حتی خود او نیز درک روشنی از آن نداشته چیست؟ اصولاً مائو همواره اصرار داشته که فرمول های عام مارکسیسم-لنینیزم باید با "ویژگی های چین" در انطباق باشند. در واقع این "ویژگی" ها و این "دنیای عینی چین" چیزی نبود جز شرایط روستاهای چین که مائو پس از شکست انقلاب دوم در شهرها خود را با آن

سال های ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۵ که در طول آن مائو از یک عضو ساده کمیته مرکزی به مقام رهبری حزب کمونیست رسید در نظر بگیریم. در این دوران مائو به برخی از انحرافات کمینترن استالینیستی که موجب شکست انقلاب دوم چین گشته بود، آگاهی داشت و همچنین نسبت به خط مشی ماوراء چپی استالینیست های حزب در شهرها (لی لی سان و به دنبالش ونگ مینگ) با بدبینی تمام می نگرست (این بدبینی و اختلافاتی که میان مائو و رهبری استالینیستی حزب در این موقع ظاهر شد، حتی باعث اخراج وی از کمیته مرکزی گردید). از این پس مائو همیشه در نظرات و نوشته های خود دگماتیست ها را مورد انتقاد شدید قرار می دهد. مائو خود در مورد این "مطلق گرایان" (بخوانید: استالینیست ها) که می خواستند بدون در نظر گرفتن شرایط مشخص چین "فرمول های عام مارکسیسم-لنینیزم" (بخوانید: مواضع استالینیست های حزب کمونیست شوروی) را در چین پیاده کنند (بخوانید: بر توده های چین تحمیل کنند) می گوید: "برخی مردم هیچ گاه هیچ چیز را به بوتۀ آزمایش نمی گذارند. آن ها فقط در مسیر باد حرکت می کنند. امروز باد شمال می وزد، آن ها به مکتب باد شمال می پیوندند. فردا باد غرب می آید، آن ها به مکتب باد غرب می پیوندند. پس فردا باد شمال دوباره می وزد، آن ها دوباره به مکتب شمال روی می آورند. آن ها از خود کوچکترین ایده ای ندارند: آنان مطلق گرایی اند که از یک انتها به انتهای دیگر می روند. ما نباید چنین باشیم. ما نباید کورکورانه چیزی را الگو کنیم، بلکه باید با انتقاد و تشریح خود را آموزش دهیم. نباید یک طرفه شویم و هر چیزی را که از خارج (بخوانید: شوروی) می آید، مکانیک وار آن را اتخاذ کنیم." برای اطلاع خوانندگانی که با تاریخ انقلاب چین آشنایی کافی ندارند باید گفت که مقصود مائو از جهت های مختلف باد که از خارج می وزد، سیاست های مختلف بوروکراسی شوروی است که در هر زمان و بنا به احتیاجات بوروکراسی تغییر می می کردند و استالینیست های حزب کمونیست بی درنگ از پس اجرای آن درمی آمدند. مائو ادامه می دهد: "ما مسأله را چنین مطرح می کنیم: مطالعه حقیقت عالم گیر می باید با حقایق چین در هم آمیخته شود. تئوری ما از حقیقت

در پراتیک به نتایج پیش بینی شده نایل آید."

این تئوری بدین معنی است که مثلاً اگر می خواهیم شناخت صحیحی از کومینتانگ به دست آوریم، اول باید حز را ببریم داخل کومینتانگ و برای تغییر واقعیت (= کومینتانگ) فعالیت کنیم. (کاری که حزب کمونیست و در نتیجه مائو تا قبل از ۱۹۲۷ کرد). وقتی این تغییر حاصل شد (یعنی وقتی کومینتانگ، حزب کمونیست و جنبش کارگری را قتل عام کرد)، آن وقت تازه ماهیت کومینتانگ بر ما روشن می شود! یا مثلاً اگر می خواهیم بفهمیم آیا چیان کای چک حاضر است علیه ژاپن مبارزه کند یا نه، باید اول ائتلاف برنامه ای با آقای چیان کای چک شویم و سعی در همکاری طبقاتی با بورژوازی کنیم (راهی که مائو پیش گرفت) تا وقتی دیدیم چیان کای چک به جای این که علیه ژاپن مبارزه کند، دارد ارتش سرخ و کمونیست ها سر می زند، آن گاه بانگ برآوریم آهای این چیان کای چک ارتجاعی است و حاضر به همکاری با حزب کمونیست علیه ژاپن نیست!



تصویر: مائو و چیان کای چک

البته تجربه همیشه نقش عمده ای در فهم یک پدیده و تکوین تئوری توضیح دهنده آن پدیده ایفا می کند. ولی چرا صدر مائو اصرار دارد که نقطه شروع شناخت یک پدیده برای یک شخص باید این باشد که خود شخصاً در تغییر آن پدیده شرکت کند. چرا مثلاً از تجاربی که قبلاً توسط اشخاص دیگر به دست آمده، از نتایج و جمع بندی های این تجارب و یا حتی از تئوری های موجود در

رو به رو می دید. به قول تروتسکی "آن چه عموماً ویژگی های ملی نامیده می شوند، ریشه اصلی شان دقیقاً در دهقانان است" (بین الملل سوم پس از لنین، ص ۲۲۴).

سؤالی که برای مائو مطرح گردید این بود: چگونه می توان از نیروی عظیم دهقانی برای پیروزی انقلاب استفاده کرد؟ واضح بود که فرمول ها و دستورات خشک کمینترن و استالینست های حزب کمونیست چین، که در شهرها به نقد به عواقب فجیعی منجر شده بود و هنوز هم داشت می شد، نمی توانست جوابی برای مائو باشد. از طرف دیگر او از مواضع مارکسیسم انقلابی هم آگاهی نداشت. پس به ناچار مجبور به پیروی از تجربه شخصی خود گشت، یعنی شرکت در مبارزات دهقانی، بسیج دهقان ها و درک قوانین مبارزات دهقانی در عمل. این قدمی آمپریکوار در برخورد به مسئله مبارزات دهقانی بود. از این به بعد هم مائو هر وقت کار تازه ای شروع می کرد، آمپریکوار قدم برمی داشت. او در جزوه ای که در مورد مسئله پراتیک نوشت، امپریسم خود را تئوریزه هم کرد:

"... نخستین قدم در پروسه شناخت، تماس با پدیده های دنیای خارجی است. مرحله احساس ها. گام دوم، سنتز داده های ناشی از احساس ها، تنظیم و تغییر آن هاست. مرحله مفاهیم، احکام و نتیجه گیری ها." و یا "اگر شخصی بخواهد یک یا چند پدیده معین را مستقیماً بشناسد باید شخصاً در مبارزه عملی به منظور تغییر واقعیت و تغییر آن یک یا چند پدیده شرکت جوید، چه فقط از این طریق است که می تواند با ظواهر خارجی آن یک یا چند پدیده تماس حاصل نماید و تنها با شرکت شخصی در یک چنین مبارزه عملی به منظور تغییر واقعیت است که امکان می یابد ماهیت و بطن آن یک یا چند پدیده را عیان سازد و آن را درک کند."

در قسمت دیگری از همان جزوه می خوانیم "در بسیاری موارد انسان ابتدا پس از تکرار چندین باره ناکامی ها موفق می شود شناخت اشتباه آمیز خود را تصحیح کند و به انطباق با قانون بندی های پروسه عینی دست یابد و به این ترتیب ذهنی را به عینی مبدل سازد، به سخن دیگر،

ور کرد. در بخش های اولیه مقاله به پاره ای از اثرات منفی ای که کار در روستاها در اندیشه مائو داشت، اشاره کردیم. شاید مهم ترین آن ها تکامل اندیشه متافیزیکی اوست. در اوضاع یکنواخت روستایی، مائو تجارب (درست یا غلط) خود در مبارزات دهقانی را به عنوان فرمول های عالمگیر مارکسیستی که در هر زمان و هر کجا صادق اند تعمیم داد. چنین اند مثلاً شیوه های مائو در سازماندهی دهقانان که عیناً در مورد کارگران به کار گرفته شد، و یا مثلاً تئوریزه کردن "مسأله تضاد" * و "پراتیک". بعدها پس از پیروزی انقلاب و زمانی که تکلیف ساختمان سوسیالیزم در دستور روز بود، امپریسیزم همچنان تنها رهنمون مائو در عمل بود. برای مثال پس از تجربه کورکورانه و ناخوشایند اتخاذ مدل استالینیستی ساختن سریع صنایع سنگین، مائو می نویسد: "با تنها ۷ سال ساختمان سوسیالیزم در پشت سرمان، ما هنوز فاقد تجربه هستیم و به اندوختن آن نیاز داریم. در زمینه انقلاب هم ابتدا هیچ تجربه ای نداشتیم و فقط پس از کسب تجربه بود که در سطح ملی به پیروزی رسیدیم. امروز باید از خود بخواهیم که زمان لازم برای تحصیل تجربه ساختمان اقتصاد را به دوران کوتاه تری از آن چه برای کسب تجربه انقلاب مصرف کردیم، تقلیل دهیم، و بهای زیادی برای آن نپردازیم. باید مقدار بهایی بپردازیم، ولی امیدوارم که به زیادی آن چه در دوران انقلاب پرداختیم نباشد. باید فهمید که در این جا تضادی در میان است. تضادی بین قوانین عینی انکشاف اقتصادی جامعه سوسیالیستی و درک ذهنی از آن ها که باید در جریان پراتیک حل گردد." (درباره راه حل صحیح حل تضادهای میان مردم، ۱۹۵۶، در چهار رساله فلسفی، ص ۱۳۰، تأکید از ماست).

ب. بینش مائو از ساختن سوسیالیزم

مائو هنوز به قوانین عینی انکشاف اقتصادی جامعه سوسیالیستی پی نبرده بود، ولی زمانی که تحت تأثیر یک سلسله فشارهای عینی (بحران مزمز کشاورزی،

مورد پدیده مزبور شروع نکنیم؟ این جا روشن است که مائو دارد متد برخورد خود با چیان کای چک، متد کار خود در روستاها و متد برخورد خود با دهقانان و سپس کارگران را تا سطح تئوری تقلیل می دهد. تا قبل از سال ۱۹۲۷ مائو به طور کلی از دستورات و مواضع رهبری حزب (یا دقیق تر بگویم سیاست های استالین) پیروی می کرد. شکست مهلک انقلاب ۱۹۲۷ زنگ خطری برای او شد. از آن تاریخ به بعد همیشه با شک و بی اعتمادی هم به سیاست های کمینترن استالینیستی و هم به کومینتانگ نگاه می نگریست (هرگز خیال انحلال حزب کمونیست در کومینتانگ را هم به خود راه نداد). هنگامی که مائو به روستاها رفت نسبت به دستوران کمینترن یا فرمول های عام مارکسیسم-لنینیسم کاملاً بی اطمینان و روگردان بود. ولی از تجربه اکتبر، بوروکراتیزه شدن و انحطاط دولت کارگری شوروی و دلایل آن نیز اصولاً بی اطلاع بود. آگاهی او از ماهیت انقلاب در کشورهای عقب افتاده و نقش طبقات مختلف در فراشد انقلاب، از خصوصیات طبقه کارگر و اختلاف آن با طبقه دهقان، از نقش طبقات بورژوازی در مبارزات ضد امپریالیستی و به طور کلی قوانین مبارزات طبقاتی که تا آن موقع چندین دهه مبارزات کارگری به دست آمده بود، بسیار سطحی بود. بی جهت نیست که مجبور بود با شرکت در مبارزات دهقانی و با ساخت و پاخت با چیان کای چک کورکورانه و قد به قدم تجاربی در عمل کسب کند اشتباهاتش را مرحله به مرحله تصحیح کند و مبارزات دهقانان را با برخوردی آمپریک وار نسبت به هر چیز و هر مشکل مرحله به مرحله رهبری کند. این گفتار مائو که فرمول های عام مارکسیزم-لنینیسم باید با شرایط کنکرت چین منطبق شود، در واقع بیانگر حرکت او از استالینیسم به امپریسیزم است. امپریسیزم وی نیز برآوردهای متضادی در کارکردش داشت. از طرفی کمک به بریدن او از سیاست ها و مواضع ضد انقلابی استالین کرد (سرانجام ماهیت کومینتانگ برای آخرین دفعه روشن شد!) و در نتیجه آن پیروزی انقلاب تحت شرایط عینی مناسب به ثمر رسید. از طرف دیگر "انطباق فرمول های عام مارکسیزم-لنینیسم با ویژگی های چینی" مائو را در روستاهای عقب افتاده چین غوطه

* برای بحث مفصل تئوری تضاد مائو رجوع کنید به مقاله نقش انقلابی طبقه کارگر در کندوکاو شماره ۴



کل واحد جهانی از یک کشور عقب افتاده آغاز گردید. انقلاب اکتبر نقطه شروع عصر نوینی از مبارزات طبقاتی بود. همجوار با نظام جهانی سرمایه داری، دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم در یک کشور عقب مانده در جریان بود. از نقطه نظر لنین و بلشویک ها این گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم پروسه ای ضرورتاً عالم گیر و ارگانیک بود: اگرچه شروع ساختمان سوسیالیسم در یک کشور عقب افتاده ممکن بود، ولی تکمیل این ساختمان فقط با شکسته شدن زنجیر امپریالیستی در مراکز مهم صنعتی غرب و استقرار دول کارگری در این مراکز امکان داشت. آیا این نظریه لنین، یعنی ضرورت بسط انقلاب در سطح جهانی، به معنای آن بود که لنین و بلشویک ها نقش طبقه کارگر و دهقانان فقیر اتحاد شوروی یا نیروی عینی، اراده و آگاهی آن ها را کمبها می دادند؟ مسلماً خیر. بنا به تعریف مارکس، در جامعه سوسیالیستی، برخلاف کاریکاتور تراژیکی که استالین از آن ساخت، نیروهای مولده به چنان درجه ای از تکامل رسیده اند که پایه های عینی وجود طبقات (در نتیجه تقسیم کار یدی و فکری) به تحلیل رفته اند. در هر صورت سطح ترقی نیروهای مولده در جامعه سوسیالیستی بس بالاتر از سطح نیروهای تولیدی نظام سرمایه داری کنونی است. لکن سطح تکنیک موجود در کشورهای صنعتی سرمایه داری امروزه مدیون تقسیم کار بین المللی است. بنا بر این واضح است که برای ساختن سوسیالیسم، تلاش و همکاری پرولتاریا در سطح جهانی و استفاده از نیروهای تولیدی کشورهای صنعتی تحت یک برنامه اقتصاد جهانی (هرچند با درنظر گرفتن ناموزونی های ملی) لازم است. این یکی از قوانین مبارزه طبقاتی است.

جنبش هایی که پس از انقلاب اکتبر در کشورهای مستعمره و یا شبه مستعمره به پیروزی دست یافتند، از این قاعده کلی مستثنی نیستند. در کشورهای عقب افتاده، به خاطر استثمار امپریالیسم و ضعف ساختاری طبقات بورژوازی و ماقبل بورژوازی، مبارزات ملی ضدامپریالیستی می تواند سریعاً میلیون ها میلیون توده کارگر و دهقان را به جولانگاه مبارزه برای سرنگونی سلطه امپریالیستی و طبقات ارتجاعی داخلی (بورژوازی

ضرورت صنعتی کردن سریع کشور، عزلت سیاسی و اقتصادی در صحنه بین المللی، قطع کمک های مادی و تکنیکی شوروی) ناچار به تکیه بر نیروی داخلی شد، این تجربه تلخ را به عنوان "شالوده قوانین انکشاف اقتصادی جامعه سوسیالیستی" تعمیم داد. هسته اصلی تئوری "اتکا به نیروی داخلی" مائو را مختصراً بررسی می کنیم. پس از فروکش برخاست موج انقلابی ۱۹۱۹-۲۳ در اروپا (نتیجه خیانت احزاب بین الملل دوم به جنبش کارگری) و شکست جنبش کارگری در مبارزه با فاشیسم، ۱۹۳۰-۳۳ در آلمان و ۱۹۳۶-۳۶ در اسپانیا (نتیجه سیاست های جنایتکارانه کمینترن در فلج کردن مبارزات کارگری) مرکز ثقل انقلاب جهانی به کشورهای مستعمره و شبه مستعمره حرکت کرد. اوج مبارزات ملی ضد امپریالیستی در این کشورها، که جنگ جهانی دوم به دنبال داشت و رخوت پرولتاریا در مراکز صنعتی غرب گرایش فوق را تشدید کرد. این مسیر انقلاب جهانی، هرچند نسبتاً طولانی ولی به هر حال موقتی، مائو را بر آن داشت که انقلاب در کشورهای عقب افتاده آسان تر منفجر می شود تا در کشورهای پیشرفته. از یک گرایش امپریک موقتی، مائو یک "قانون" کلی تاریخی ساخت. هنگامی که چین قدم در راه "جهش بزرگ به جلو" و "کمون ها" گذاشت، او نتیجه خطرناکی از این "قانون" کلی گرفت: "لنین گفت «برای کشورهای عقب افتاده گذار از کاپیتالیسم به سوسیالیسم دشوارتر خواهد بود.» به نظر می رسد که این گفته اشتباه است. حقیقت اینست که هر چه اقتصاد کشوری عقب افتاده تر باشد، گذار از کاپیتالیسم به سوسیالیسم آسان تر است، و نه دشوار تر. هرچه مردم فقیرتر باشند، بیشتر خواستار انقلاب اند". فرمول ساده و متافیزیکی مائو چنین است: فقر ← آگاهی انقلابی ← انقلاب ← تکمیل ساختمان سوسیالیسم. برای تکمیل ساختمان سوسیالیسم، مائو نیروی آگاهی و اراده انقلابی را کافی می داند.

مکانیزم مبارزات طبقاتی در عصر امپریالیسم موجب گردید که زنجیر سیستم امپریالیستی ابتدا در حلقه ضعیفش یعنی در روسیه عقب افتاده شکسته شود. با پیروزی انقلاب اکتبر، اقتصاد روسیه از بازار جهانی امپریالیسم جدا گشت و انقلاب سوسیالیستی به مثابه یک

اقتصادی اپوزیسیون چپ اسلحه ای بود برای مبارزه با محافظه کاری های بوروکراسی در سیاست های داخلی، به همان ترتیب هم پیکار تروتسکی علیه مقوله "سوسیالیسم در یک کشور" به منزله مبارزات اپوزیسیون علیه محافظه کاری های بوروکراسی در سیاست های خارجی صورت می گرفت. بوروکراسی مسلح با این مقوله روبزونیستی، جنبش های کارگری (یا دهقانی) تحت رهبری کمینترن را به مثابه مهره های سیاسی ای می دید که می باید برای ساخت و پاخت های دیپلماتیک با بورژوازی بین المللی به کار می رفتند تا با تقدیم این یا آن مهره به بورژوازی (به عبارت دیگر شکست این یا آن انقلاب)، سرمایه داری جهانی هم، از خیال تجاوز به بوروکراسی شوروی منصرف شود و در محیطی آکنده از ثبات "سوسیالیسم در یک کشور" بنا گردد. از دیدگاه تروتسکی، تسریع آهنگ صنعتی کردن کشور و ترفیع سطح زندگی پرولتاریا همراه با دموکراتیزه کردن حزب و شوراها می باید با سیاست خارجی انقلابی شوروی و بسط انقلاب جهانی از طریق رهبری احزاب بین الملل کمونیست توأم می بود. تکمیل ساختمان سوسیالیسم تنها با تلاش و نیروی تکنیکی و کار پرولتاریای چندین قاره (از جمله پرولتاریای کشورهای صنعتی) میسر است.

شروع ساختمان سوسیالیسم در داخل کشور و بسط انقلاب در سطح جهانی دو جنبه متقابل از یک اصل مارکسیستی است: در تحلیل نهایی مسأله ساختمان سوسیالیسم را فراشد انقلاب جهانی حل می کند. کائوتسکیست ها از لزوم جهانی بودن انقلاب سوسیالیستی عدم امکان شروع ساختمان سوسیالیسم در یک کشور را نتیجه می گیرند. منطق اینان سرانجام امکان پیروزی انقلاب در یک کشور نفی می کند. بوروکراسی های حاکم در کشورهای کارگری منحل شده بسط انقلاب در سطح جهانی را فدای تثبیت مانع خود در "سوسیالیسم در یک کشور" می کنند.

نیروهای مادی یک کشور منزوی برای تکمیل ساختمان سوسیالیسم کفایت نمی کنند. اگر در دراز مدت انقلاب در یک کشور منزوی بماند سطح پایین نیروهای تولیدی موجب تشدید بقای تقسیم کار یدی و فکری گشته،

و ماقبل بورژوازی) بکشاند. پس از پیروزی انقلاب و استقرار دولت کارگری، ساختمان سوسیالیسم در این کشورها می تواند پیش از انقلاب در کشورهای صنعتی آغاز شود. لکن هم تئوری مارکسیسم و هم تجربه ۶۰ سال گذشته نشان می دهند که تکمیل این ساختمان تا مادامی که انقلاب در مراکز صنعتی غرب به پیروزی دست نیافته، محال است. البته عدم امکان "سوسیالیسم در یک کشور" به معنی آن نیست که فعلا باید دست بر دست گذاشته، از مبارزه برای پیروزی انقلاب و با از شروع ساختمان سوسیالیسم صرف نظر کرد و با صبر و حوصله به انتظار انقلاب جهانی نشست. تنها با طرز تفکر متافیزیکی و توخالی استالینیست ها و مائوئیست ها که می توان چنین نتیجه ای گرفته و افسانه "سوسیالیسم در یک کشور" را توجیه کرد. تروتسکی نخستین کسی بود که در سال ۱۹۰۴ پیش بینی کرد که انقلاب سوسیالیستی ابتدا در روسیه، یک کشور عقب افتاده، به پیروزی خواهد رسید و همان تروتسکی بود که پس از فوت لنین در عین این که پیگیرانه و مصرانه علیه تئوری "سوسیالیسم در یک کشور" به مبارزه پرداخت، قبل از هر کس دیگری نیز برای صنعتی کردن و کلکتیویزه کردن سریع اقتصاد کشور پافشاری کرد. برنامه اقتصادی اپوزیسیون چپ به رهبری تروتسکی، در واقع پیکاری بود علیه تمام محافظه کاری های بوروکراسی در سیاست های داخلی، علیه حمایت محافظه کارانه بوروکراسی از اقشار "کولاک" و "نپ من" به قیمت فقر روزافزون دهقانان بی چیز و کارگران شهری، علیه گسترش فزاینده روابط تولیدی خرده کالایی و علیه "ساختن سوسیالیسم با سرعت لاک پشت" که بوروکراسی هوادارش بود.

پیکاری بود برای تسریع آهنگ صنعتی شدن کشور همراه با بالا رفتن سطح زندگی کارگران و دهقانان فقیر، برای مکانیزه کردن و استراکی کردن کشاورزی با تکیه بر کارگران روستایی و دهقانان فقیر. و بالاخره پیکاری بود برای دموکراتیزه کردن ارگان های دولتی و بسیج سیاسی پرولتاریا در کنترل امور سیاسی و اقتصادی کشور که می بایست با ارتقای سطح زندگی مادی و فرهنگی پرولتاریا همراه می بود. همان طور که برنامه

اگرچه اصلاحاتی صورت می گرفت، لکن شیوه تولیدی کمافی‌السابق حفظ می شد، در صورتی که هم اکنون وظیفه بنای جامعه نوینی در پیش بود.

زمانی که در شرایط نامساعد داخلی و خارجی، جمهوری توده ای چین ناچار به اتکا بر نیروی خود گشت، مانو پنداشت که قوانین عینی انکشاف اقتصادی جامعه سوسیالیستی را بالأخره کشف کرده است. او می گوید:

"راه صحیح [ساختمان سوسیالیزم] اینست که هرکشور باید بهترین تلاش خود را به کار بندد، باید به خود اتکا کند، و این را باید تا آن جا که ممکن است مستقلانه انجام دهد، لکن به عنوان یک اصل به دیگران متکی نشود، و فقط آن چه را که ممکن است انجام دهد. به ویژه، باید کشاورزی را با هر وسیله ممکن گسترش دهد. تکیه به سایر کشورها برای غذا امر بسیار خطرناکی است." عبارت "بسیار خطرناک" بیان تجربه تلخ مانو از ضرورت وابستگی چین به شورورای در شرایط محاصره امپریالیستی است. دقیقاً این تجربه بود که او را به فرمول بندی سیاسی اتکا به خود واداشت. بار دیگر مانو تجربه شخصی خود را به یک قانون عالمگیر تعمیم داد. سیاست اتکا به خود می تواند به عنوان حرکتی تاکتیکی و در موقعیتی دشوار موقتاً درست باشد. ولی ادامه منطقی چنین موضعی به آن جا می کشد که با تقویت مصنوعی عامل ذهنی ماجراجویانه سعی در ساختن کمون های بزرگ ظرف مدت کوتاهی می شود؛ با همه نتایج وخیمی که این ماجراجویی به بار می آورد.

مانو انفجار انقلاب رد کشورهای مستعمره و شبه مستعمره را در چارچوب نظام جهانی سرمایه داری در نظر گرفته نمی گیرد، بلکه آن را بنا به فرمول بی مغز زیر تشریح می کند: هرچه توده ها عقب افتاده تر، استثمار شده تر، و لگدمال شده تر باشند، به همان اندازه هم انقلابی تر خواهند بود. این تحلیل البته هیچ وجه مشترکی با یک تحلیل علمی مارکسیستی از اوج انقلاب در کشورهای عقب افتاده ندارد و صرفاً برداشتی ذهنی و روانی مانو از تجربه خود در روستاهای چین است. بر پایه چنین مفهوم ارادی و ذهنی از انقلاب، مانو نتیجه زیر را می گیرد:

مبارزات اجتماعی نیروهای متخاصم سرانجام به پیروزی و تحکیم بوروکراسی منجر می گردد، چنان که در روسیه شد.

در چین بینش استالینیستی "سوسیالیزم در یک کشور" از همان آغاز انقلاب با منافع بوروکراسی مائوئیستی در انطباق افتاد. ولی ساختمان سوسیالیزم چگونه می توانست در یک کشور عقب مانده به مصرف نیروهای داخلی تکمیل یابد؟ کمک های بورورکرات شوروی، چه در آغاز که استالین به جای کمک به دولت جوان چین از برگرداندن کنترل بنادر پرت آرتور و دیرن و کمپانی های مشترک چین-شوروی در منچوری و سین کیانگ امتناع ورزد، و چه بعدها که کمک های ناچیز خروشچف سرانجام با فروکردن خنجر به پشت میلیون ها توده های انقلابی و زحمتکش چین به کلی قطع شد، نمی توانست تکیه گاه درازمدت و مناسبی برای صنعتی کردن چین باشد. در بحبوحه مشکلات اقتصادی، بحران کشاورزی و انزوای بین المللی، واکنش بورورکراسی مائوئیستی رجعت به شیوه های ماقبل از انقلاب در روستاها بود. طی آن دوران، طبقه کارگر اغلب در رخوت می زیست و وقتی هم مبارزه ای نشان می داد، حزب کمونیست نسبت به آن بی علاقه بود. ولی حزب کمونیست برای اداره امور اجتماعی و دفاع از خود در مقابل دشمن در مناطق آزاد شده نیاز به بسیج اقشار خرده بورژوایی دهقانی داشت و جهت کانالیزه کردن گرایشات فردگرایانه و خرده بورژوایی نیز بوروکراسی مائوئیستی برای ساختمان سوسیالیزم خود را با وضع مشابهی مواجه می دید. اگر آن زمان بورورکراسی به اهمیت نقش طبقه کارگر توجه نداشت و در صدد بسیج کارگران در شوراهای مستقل کارگری برنیامد، این بار نیز نسبت به اهمیت نقش انقلاب جهانی کارگری برای ساختمان سوسیالیزم کاملاً بی تفاوت بود. و اگر آن زمان برای اداره امور اجتماعی در محیطی نامساعد و عقب افتاده بوروکراسی مجبور به اتکا بر نیروی خود و تحریک آگاهی دهقانان گشت، این بار نیز برای ساختمان جامعه ای نوسن، یعنی سوسیالیزم، اتکا بر نیروهای داخلی همراه با برانگیختن اراده انقلابی در توده های زحمتکش چین، کافی ارزیابی شد، غافل از آن که در روستاها

سرمایه داری و حتی حمایت از امپریالیسم امریکا در مقابل دولت شوروی بدل یافته است.

یکی دیگر از جنبه های ارتجاعی تئوری "اتکا به خود" در رابطه با جنگ ویتنام به ثبوت رسید. بوروکراسی مائوئیستی به سائاد این تئوری از تشکیل جبهه واحد با بوروکراسی شوروی برای کمک به انقلابیون ویتنام در جنگ با امپریالیسم امریکا، و یا اصولاً همکاری نظامی با ارتش انقلابی در ویتنام سرباز زد و در عوض هنگامی که بمباران ویتنام توسط جنگنده های امریکایی در اوج شدت خود بود، رهبری پکن گرم ترین استقبال ممکن را از نیکسون، این قاتل هزاران هزار ویتنامی به عمل آوردند و سیاست جنایت کارانه خود را با این بهانه توجیه کردند که خلق ویتنام همچون خلق چین می باید به نیروی خود اتکا کند!

برای رهبری یک انقلاب پیروزمند دو راه موجود است. راهی که یک رهبری انقلابی برمی گزیند، سیاست تسریع و تسهیل فراشد انقلاب جهانی از طریق سازماندهی یک بین الملل کمونیست است. این راه لنین و تروتسکی بود که منافع انقلاب روسیه را در اتکا به مبارزات پرولتاریای جهانی و پیروزی انقلابی جهانی کارگری می دیدند. راهی که بوروکراسی های حاکم در پیش می گیرند، سیاست اتکا به نیروی داخلی برای ساختمان سوسیالیسم در یک کشور است. منطق این سیاست همیشه و همه جا با همزیستی مسالمت آمیز با امپریالیسم (یا سازش با امپریالیسم در مقابل "سوسیال امپریالیسم") منجر می شود. در واقع اگر هدف تنها ساختن سوسیالیسم در یک کشور است، چرا با سازش و حمایت از امپریالیسم (مائوئیست ها می گویند استفاده از "تضادهای امپریالیست ها") راه خود را هموار نکنیم؟



با آگاهی انقلابی نه تنها می توان شیوه تولیدی سابق را سرنگون ساخت، بلکه حتی می توان کمونیسم را جایگزین آن کرد. بدین ترتیب مائو نتیجه می گیرد که شرایط مادی حداکثر عامل غیرعمده ای در ساختمان سوسیالیسم در چین می باشند و عامل عمده در واقع بالا بردن آگاهی سیاسی توده ها از طریق بسیج عمومی، آموزش سیاسی و کمپین های فرهنگی برای استقرار روابط اجتماعی پیشرفته است. مائو آگاهی اجتماعی را مکانیکوار از نیروهای مولده و روابط تولیدی جدا می کند. از همین روست که برخوردی کاملاً ذهنی به مسأله ساختمان سوسیالیسم دارد.

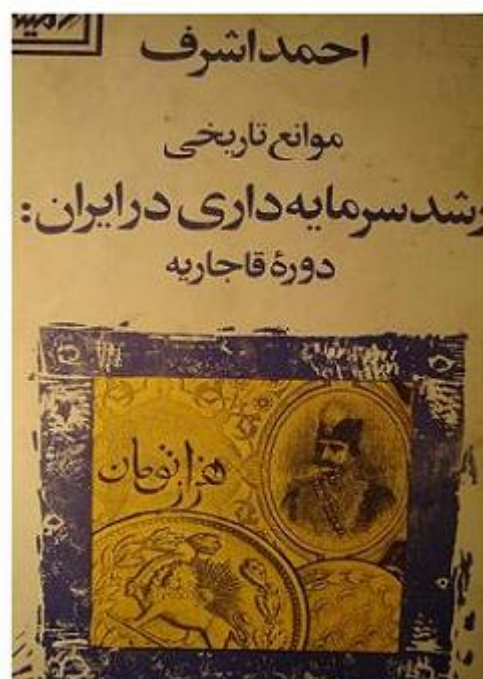
آگاهی اجتماعی و روابط تولیدی در تحلیل نهایی منعکس کننده نیروهای تولیدی اند. اگرچه می توان برای مدتی به فداکاری و اراده توده ها جهت تغییر روابط تولیدی و بالا بردن نیروهای مولده متوسل شد، ولی در درازمدت سطح پایین نیروهای مولده، به مثابه عامل تعیین کننده، تأثیر خود را بر روابط تولیدی و آگاهی توده ها می نهد. از لحاظ اقتصادی به جای روابط کمونی ناهنجاری های اقتصادی ظاهر می شوند و از لحاظ ذهنی، فداکاری و اراده توده ها، در اثر فقدان مزمز انگیزه مادی و بوروکراتیزه بودن پروسه تولیدی تبدیل به یأس و نومیدی گردد.

سیاست اتکا به خود هم در تحلیل نهایی مغلوب ضرورت عینی کمک تکنیکی و مادی دنیای خارج می شود. بسط روابط دیپلماتیک مابین جمهوری خلق چین و کشورهای سرمایه داری غربی و تجارت روزافزون چین با این کشورها (اخذ وام، کمک های مادی تکنیکی) بهترین گویای این ادعاست. فشارهای عینی ای که ادامه سیاست اتکا به خود برای چین دربرداشت، سرانجام حزب کمونیست را واداشت تا در این سیاست تجدید نظر کند و از عزلت سیاسی و اقتصادی خود را نجات بخشد. ولی به علت اختلافات موجود با بوروکراسی شوروی، حرکت چین هم از نظر اقتصادی و هم از ظنر سیاسی به سوی جبهه امپریالیسم بود. منطق سیاست "اتکا به نیروی خود" بوروکراسی مائوئیستی تحت تأثیر ضرورت های عینی هم اکنون به سیاست پشتیبانی از رژیم های ارتجاعی



سال ها پیش از تأسیس بانک های روسی و انگلیسی در ایران، ناصرالدین شاه که اوصاف مؤسسات بانکی در مغرب زمین و نقش آن ها را در رشد و توسعه بازرگانی کشورهای اروپایی شنیده بود، به تأسیس بانک به شیوه فرنگی تمایل پیدا کرده بود. از این رو در سال ۱۲۸۰ ه.ق / ۱۸۶۳ ب.م که میرزا محمودخان ناصرالملک و حسنعلیخان، وزیرای مختار ایران در لندن و پاریس مشغول مذاکراتی با سرمایه گذاران غربی برای تأسیس راه آهن در ایران بودند، موضوع تأسیس بانک را نیز دنبال می کردند. به دنبال ابراز علاقه وزیرای مختار ایران چند پیشنهاد از سوی سرمایه گذاران غربی برای تأسیس بانک داده شد که از آن جمله پیشنهاد ژان ساوالان (Jean Savalan) فرانسوی بود که به نمایندگی از سوی گروهی از سرمایه داران و صرافان برگ فرانسه در ماه رمضان سال ۱۲۸۱ ه.ق / ۱۸۶۴ ب.م پیشنهادی برای تأسیس یک بانک با سرمایه دو میلیون لیره انگلیسی به دولت ایران داد و خود برای پیگیری امر به تهران آمد. لکن با وجود این که ناصر الدین شاه با پیشنهاد مذکور موافقت داشت جانب احتیاط پیش گرفت و از امضای آن خودداری کرد. حال آن که بر اساس قرارنامه تنظیمی، این بانک کاملاً زیر نظارت دولت ایران قرار می گرفت و به نیروهای استعماری که در ایران منافع تجاری و سیاسی داشتند، وابسته نبود و شاید به همین دلیل هم کارش به جایی نرسید.^{۳۵}

نخستین بانک اروپایی که در ایران شعبی دایر کرد، بانک جدید شرق (The New Oriental banking Corporation) بود. این بانک بدون آن که امتیازی دریافت دارد و یا قرارنامه خاصی با دولت ایران به امضا رساند، در سال ۱۳۰۵ ه.ق / ۱۸۸۸ ب.م شعبی در تهران، مشهد، تبریز، رشت، اصفهان، شیراز و بوشهر دایر کرد و در مدتی دو سال که به فعالیت های پولی و بانکی اشتغال داشت با استقبال صاحبان سرمایه و نقدینه از یک سو و با رقابت شدید صرافان ایرانی از دیگر سوی رو به رو گردید. «بانک جدید شرق با توسل به عملیاتی که در تاریخ صرافی ایران بی سابقه بود، به



بخش پایانی از فصل دوم:

وضعیت نیمه استعماری و سرمایه داران غربی

بانک های خارجی در ایران

گسترش مبادلات بازرگانی خارجی در اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری قمری و دسواری های بازرگانان غربی به خصوص تجار انگلیسی در زمینه امور بانکی و مبادلات پولی و نیز تمایل همسایگان شمالی و جنوبی به حمایت از اتباع تجارت پیشه خود و تثبیت موقعیت اقتصادی خویش در ایران سبب تدسیس و گسترش بانک انگلیسی و یک بانک روسی در دهه اول این قرن گردید. لرد کرزن در سال ۱۳۰۹ ه.ق / ۱۸۹۲ ب.م در باب لزوم ایجاد بانکداری به شیوه جدید، چند دلیل اساسی می آورد: نابسامانی نظام پولی کشور، نوسانات شدید اسعار خارجی، کمیابی پول در بازار مبادلات، توزیع نامتعادل فلزات گران بها، هزینه گزاف حمل سکه، دشواری های عظیم در ارسال پول، اسعار خارجی و فلزات قیمتی به اروپا و شیوع رباخواری با

روس ها مخالفت جدی با انعقاد این قرارداد ندارند (شاید از علل عمده تساهل روس ها این بود که آن ها نیز خود در فکر تأسیس یک بانکی دولتی در ایران بودند)؛ دوم، نیاز فوری و میرم ناصرالدین شاه به فراهم ساختن پول لازم برای سفر قریب الوقوع به فرنگستان، چنان که قرار شد مبلغ ۴۰ هزار لیره با بهره صد شش به مدت ده سال از بانک وام گرفته شود و بانک آن را از محل عواید دولت ایران تسویه نماید؛ سوم، رهایی از مطالبات و دعاوی و مزاحمت های مداوم رویتز؛ چهارم، نیاز میرم شاه و خزانه دولت به عواید جدید؛ و سرانجام، پنجم، تمایل ناصرالدین شاه به تأسیس بانک به شیوه جدید در ایران که از سال ها قبل فکر آن را در سرداشت.

بدین گونه اجازه انحصاری تأسیس بانک شاهنشاهی ایران به مدبیت شصت سال به رویتز اعطا گردید. بر اساس مفاد «امتیاز نامه»، بانک شاهنشاهی ایران دارای امتیاز انحصاری نشر اسکناس در کشور بود و علاوه بر عملیات متداول صرافایی می توانست به کارهای تجارتي و صنعتی و معدنی نیز مبادرت ورزد و امتیاز انحصاری استخراج و بهره برداری از معادن آهن، سرب، جیوه، زغال سنگ، نفت، مانگاز و غیره را (به استثنای طلا و نقره و احجار کریمه) در اختیار داشت.^{۳۸} بانک شاهنشاهی بلافاصله کار خود را آغاز کرد و فعالیت های خود را به سرعت گسترش داد و گذشته از تهران که مرکز شرکت بود، در شهرهای آبادان، اهواز، بوشهر، زاهدان، اصفهان، کرمانشاه، خرمشهر، شیراز، اراک، یزد، بیرجند، بندرعباس، بروجرد، دزفول، شوشتر، مسجد سلیمان، کرمان، زابل، تبریز، رشت، پهلوی، قزوین و بابل به دایر کردن شعبه دست یازید.^{۳۹}

بانک شاهنشاهی ایران گذشته از نشر اسکناس و تسلط بر بازار پول کشور، در تجارت خارجی نیز نقش عمده ای داشت و پس از چند بر بازار مبادله اسعار خارجی تسلط کامل پیدا کرد و عملاً صرافان ایرانی را از میدان رقابت به در کرد. گذشته از آن بانک شاهنشاهی عامل مؤثری در گسترش فعالیت بازرگانی انگلیسی و حفظ منافع آنان در ایران بود.^{۴۰} با آن که فعالیت منظم بانک و به-خصوص کاردانی مدیران بانک (رابینووشیندلر) سبب

رقابت (با صرافان ایرانی) پرداخت و مؤسسات بزرگ ثرافی نیز که تا آن زمان بین خود رقابت داشتند، برای مقابله با وضع، متفق گردیده، اشکالاتی در کار بانک (خاصه در تبریز) فراهم می نمودند.^{۳۶} رقابت صرافان ایرانی با بانک جدید شرق، مقدمات آشنایی آنان را با فنون جدید بانکداری فراهم می ساخت و فرصت مناسبی برای رشد و توسعه درونزای بانکداری از بطن بانکداری سنتی به وجود می آورد. لکن یک سال پس از تأسیس بانک جدید شرق، رقیب نیرومندی به نام بانک شاهنشاهی ایران پا به عرصه فعالیت گذارد و کلیه تأسیسات بانک جدید شرق را خریداری نمود و موانع اساسی در راه رشد و توسعه درونزای بانکداری جدید در ایران فراهم آورد.

بانک شاهنشاهی ایران بر اساس امتیازی که در سال ۱۳۰۶ ه.ق / ۱۸۸۹ ب.م با حمایت کامل دراموند ولف وزیر مختار بریتانیا در تهران و امین السلطان صدراعظم مقتدر ناصرالدین شاه، به بارون ژولیوس دو رویتز اعطا شد، تأسیس گردید. رویتز در سال ۱۲۸۹ ه.ق / ۱۸۷۲ ب.م نیز موفق به دریافت امتیاز بسیار گسترده ای که بخش بزرگی از منابع زیرزمینی و فعالیت های بازرگانی کشور را دربرمی گرفت، شده بود.^{۳۷} این امتیاز که در محافل اقتصادی و سیاسی اروپا با شگفتی بسیار تلقی شده بود، موجب نگرانی عمیق همسایه شمالی گردید و سرانجام به دنبال تحریکات سفارت روس در تهران و مخالفت روحانیون و گروهی از رجال کشور از سوی ناصرالدین شاه لغو گردید. لکن رویتز دنبال کار را رها نمی کرد و همواره مدعی خسارات وارد بر خود بود تا آن که با اعزام سیر دراموند ولف به تهران که از دوستان وی بود و نفوذ زیادی در امین السلطان داشت، در سال ۱۳۰۶ ه.ق / ۱۸۸۹ ب.م دوباره ادعاهای خود را مطرح ساخت. ناصرالدین شاه که عازم سفر دیگری به فرنگستان بود، به وسوسه امین السلطان با انعقاد قرارداد بانک شاهنشاهی ایران که شامل تأسیس بانک و بهره برداری از برخی معادن کشور (از جمله منابع نفتی) بود، موافقت کرد. موافقت ناصرالدین شاه با انعقاد این قرارداد چند سبب داشت: یکم، فشار شدید سیاسی از سوی مقامات انگلیسی و نیز حصول اطمینان از این که

آستارا باجه تأسیس کرده بود و در کرمانشاه، مازندران، خراسان، سیستان، تربت و شیراز کارگزار داشت^{۴۳}.

فعالیت های اساسی بانک استقراضی روس از این قرار بود: یکم، اعطای وام به رجال کشور به منظور تحکیم سلطه سیاسی امپراتوری تزارها در ایران، چنان که محمد علی جمالزاده در این باره می گوید: «در سال ۱۳۳۲ ه.ق / ۱۹۱۴ ب.م «معلوم گردید که از ۳۰ میلیون منات سرمایه اولیه بانک، فقط سه میلیون منات در صندوق های آن باقی مانده و بقیه در محل های بی- اعتبار در قرض اعیان و تجار و علمای ایرانی بود.»^{۴۴} دوم، انجام دادن عملیات بانکی و تجاری به منظور تسهیل و توسعه روابط تجاری میان روسیه و ایران در زمینه ترویج بازار کالاهای روسی و تهیه موادّ وارد نیاز آن کشور از ایران. سوم، انجام دادن فعالیت های مربوط به بیمه و حمل و نقل و نیز سرپرستی و اجرای امتیاز شوسه کردن راه های شمال. چهارم، واسطه دریافت و بازپرداخت وام هایی که دولت ایران از دولت روسیه دریافت می کرد. پنجم، رقابت با بانک شاهنشاهی ایران و در صورت لزوم ایجاد کارشکنی در پیشبرد مقاصد رقبای انگلیسی.

سرمایه گذاری خارجی در صنایع

سرمایه گذاران غربی که ابتدا برای فعالیت های بازرگانی به ایران روی آورده بودند، از اوایل قرن چهاردهم به سرمایه گذاری صنعتی در کشور ما علاقه پیدا کردند و کار خود را رفته رفته گسترش دادند. در این میان سرمایه گذاران روسی و یا تحت حمایتی آنان سهم عمده ای در سرمایه گذاری خارجی داشتند.

یکی از نخستین سرمایه گذاری های نسبتاً پراهمیت در این دوران، سرمایه گذاری در روغن زیتون رودبار بود. در سال ۱۳۰۷ ه.ق / ۱۸۹۰ ب.م دو تاجر یونانی به نام های کوسیسی و ثوفیلاکتوس که تحت حمایت دولت روسیه تزاری بودند، امتیاز گردآوری و تصفیه زیتون گیلان را برای مدت ۲۵ سال از ناصرالدین شاه گرفتند^{۴۵}. آن گاه کارشناسی برای یافتن بهترین روش روغن گیری به اروپا گسیل داشتند و سرانجام روشی را که در

جلب اعتماد عمومی با بانک شاهنشاهی گردید، لکن تسلط بانک بر بازار پولی کشور و دشواری هایی که غالباً تجار و صربافان ایرانی در معاملات خود با بانک داشتند، سبب ایجاد نفرت در آنان نیز گردید. چنان که مأمور سیاسی انگلستان در گزارشی که هنگام شورش تنباکو می دهدف اظهار می دارد که نفرت بازاریان شیراز بیش از آن که متوجه امتیاز تنباکو باشد، معطوف به فعالیت های بانک شاهنشاهی است. وی در گزارش خود می افزاید که:

«بازرگان که از بانک شاهنشاهی بسیار ناراضی هستند، شرکتی برای تدسیس یک بانک با ۴۰۰۰ سهم هر سهمی بالغ بر ۲۵ تومان تشکیل داده اند این اقدام تا چند روز دیگر تکمیل خواهد شد. به این معنی که تجار از بانک شاهنشاهی نه براتی خواهند خرید و نه براتی خواهند فروخت.»^{۴۶}

گذشته از جنبه های اقتصادی موضوع، از نظر سیاسی نیز بانک شاهنشاهی با ایجاد ارتباط با رجال سیاسی کشور از طریق اعطای وام های مدت دار به تحکیم سلطه سیاسی بریتانیا در ایران مدد می رساند.

یک سال پس از اعطای امتیاز بانک به رویتر، یکی از اتباع دولت روسیه به نام لازار پولیاکوف (L. Poliakov)، در سال ۱۳۰۷ ه.ق / ۱۸۹۰ ب.م با حمایت پرنس دالگوروفکی وزیر مختار روسیه در تهران، امتیازنامه انجمن استقراضی ایران «را که در سال ۱۳۰۹ ه.ق / ۱۸۹۲ ب.م بانک استقراضی ایران» نامیده شد، برای مدت ۷۵ سال به دست آورد. این بانک در سال ۱۳۱۱ ه.ق / ۱۸۹۴ ب.م رسماً به بانک دولتی پطرزبورگ واگذار شد و عملاً زیر نظر وزارت دارایی روسیه درآمد^{۴۷}. بانک استقراضی ایران در تهران و ایالات شمالی کشور فعالیت گسترده ای داشت و در سال ۱۳۳۲ ه.ق / ۱۹۱۴ ب.م در تهران، استرآباد، مشهد، رشت و تبریز شعبه داشت و در بار فروش کاشان، نیشابور، قزوین، بندرگز، اصفهان، قوچان، سبزوار، محمّدآباد، ارومیه، همدان، بیرجند و انزلی عامل داشت. در خود روسیه در نیژنی نووگورود شعبه تأسیس کرد و در مسکو، باکو، عشق آباد و مرو باجه داشت. در جلفا و

دینامو کار می کند در آن نصب نموده است. همچنین چهار ساختمان دیگر نیز برپا داشته اند که سه واحد آن مسکونی و یک واحد اختصاص به آزمایشگاه داشته است. بلژیکی ها برای شخم زمین های چغندر کاری، ۱۰۰ دستگاه گاواهن از اروپا وارد می کنند و بلاعوض در اختیار زارعین قرار می دهند، لکن زارعان از آن ها استفاده نمی کنند. کارخانه در سال اول ۱۶۰ هزار و در سال دوم ۲۴۰ هزار و در سال سوم، ۳۰۰ هزار من شاهی چغندر مصرف نمود^{۴۵}. به علت آن که کارخانه تازه تأسیس شده بود، از نظر مرغوبیت نمی توانست با قند روسی رقابت کند و از این جهت بهای آن از قند روسی ارزان تر بود، با این همه روس ها که صادرکننده عمده قند به ایالات شمالی ایران بودند، موقتاً بهای قند را ارزان کردند تا آن که کارخانه ند را به زانو درآوردند. گذشته از آن تهیه چغندر به بهای مناسب نیز در محل تا حدی دشوار بود، چنان که به گفته مخبرالسلطنه «در کهریزک چغندر آن قدرها نبود و چون دهات اطراف دور بود چغندر زیاد کرایه برمی داشت و با وجود گمرک صد پنج قند به قیمت تمام نمی شد، کارخانه خوابید»^{۴۶}.

گسترش سریع صادرات پنبه به روسیه و لزوم پاک کردن پنبه صادراتی، سبب سرمایه گذاری عده ای از اتباع روس در این رشته گردید. در حدود سال ۱۳۲۰ ه.ق / ۱۹۰۲ ب.م آدام اوسر (Adam Osser)، با گدانیانس و پانیانانس سه کارخانه پنبه پاک کنی در بارفروش تأسیس کردند. یکی دیگر از اتباع روس به نام صادق علیوف که از اهالی ماوراء قفقاز بود در ساری کارخانه پنبه پاک کنی تأسیس کرد. آدام اوسر یک کارخانه نیز در اشرف (بهشهر) تأسیس نمود. در بندر گز، کاراپتیان و پطروسیان دو کارخانه تأسیس کردند. دو کارخانه دیگر نیز در آمل و بارفروش (در سال های ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ ه.ق) و دو کارخانه در میان آباد و یک کارخانه در جوبین تأسیس شده است که از تابعیت و نام صاحبان آن های اطلاعی در دست نیست، لکن به احتمال زیاد باید آن ها نیز از اتباع روسیه باشند. این کارخانه ها که به طور کلی در تملک سرمایه دارای غیرایرانی قرار داشتند، علاوه بر سودی که از خرید پنبه به قیمت ارزان و از

کارخانه های مارسیل عمل می شد برگزیدند و در سال ۱۳۱۳ ه.ق / ۱۸۹۶ ب.م کارخانه تصفیه روغن رودبار را تأسیس نمودند. ماشین آلات این کارخانه از انگلستان وارد شد و ماشین های سنگین و دستگاه های پرس را از راه سفید رود به محل کارخانه حمل نمودند.^{۴۷} کلیه محصولات این کارخانه به روسیه صادر می شد و از همین رو پس از افزایش عوارض گمرکی در روسیه برای روغن زیتون از ۴۰ کپک برای هر پود به سه روبل و ۳۰ کپک و برای زیتون از ۲۰ کپک به چهار روبل و ۵۰ کپک شرکت زیتون رودبار قادر به ادامه کار نشد و سرانجام کارخانه را تعطیل نمود و ماشین آلات آن بدون مصرف ماند^{۴۸}.

در سال ۱۳۰۸ ه.ق / ۱۸۹۱ ب.م به تشویق امین الدوله یک شرکت روسی به نام شرکت صنعتی و تجارتی ایران به ریاست پولیاکوف (Poliakov) ۲۰ هزار لیره برای تأسیس یک کارخانه کبریت سازی در خلایزیر (خرازین) در نزدیکی زرگنده که ملک امین الدوله بود سرمایه گذاری کرد، لکن چون «خلایزیر آن مقدار چوب به عمل نمی آورد که کفاف کارخانه را بدهد» و نیز به خاطر آن که نتوانست با کبریت اتریش و سوئد رقابت نماید، بسته شد^{۴۹}. همزمان با تأسیس این کارخانه، مهندس لونتین (Levontin)، مدیر کارخانه در محله اروپایی نشین تهران کارگاهی برای تهیه قوطی کبریت تأسیس نمود. در این کارگاه، منحصراً کارگران یهودی که غالباً دختر بودند، کار می کردند. پس از تعطیلی کارخانل کبریت سازی، این کارگاه نیز تعطیل گردید^{۵۰}.

در سال ۱۳۱۳ ه.ق / ۱۸۹۶ ب.م کمپانی بلژیکی موسوم به «کمپانی بلژیکی قندسازی ایران» به تشویق امین الدوله و با وساطت وزیر مختار بلژیک در تهران با سرمای بزرگی به ایران آمد و در زمستان همان سال شروع به چغندر کاری در املاک امین الدوله واقع در کهریزک نمود و اقدام به تأسیس کارخانه تصفیه چغندر در همان محل کرد به گفته ریتیچ (P. Rittich)، کمپانی بلژیکی قطعه زمین بسیار وسیعی در کهریزک تملک نموده و در آن ها بنای بزرگ سنگی با سه سالن بسیار وسیع ساخته و قریب ۵۰ موتور کاملاً جدید که به وسیله

و غارت جنگل‌ها مشغول بودند که از آن جمله اند، هیئت زینلاف از اهالی لنکران در ناحیه اردبیل، تقی‌اف و مایگوف ملیون‌های بادکوبه‌ای در جنگل‌های گیلان، مرابحه‌کار روسی تساروف در مازندران، مانگویی که امتیاز درخت‌های بلوط جنگلی تنکابن را برای تهیه چلیک نفت به دست آورده بود و اولین کف که امتیاز جنگل‌های مجاور رشت را داشت. ضمناً یک کارخانه تخت‌بری که متعلق به اتباع روس بوده است در سال‌های نزدیک به جنگ جهانی در ارومیه تأسیس می‌شود.^{۵۴}

با این همه مهم‌ترین مؤسسه بهره‌برداری از جنگل‌های شمال به خشتاریا تعلق داشت. خشتاریا که سرباغبان املاک یکی از شاهزادگان روسی در سواحل بحراسود بود و سرمایه کافی نداشت، به یاری نکراسف (Nekrassov) کنسول روس در رشت در سال ۱۳۲۹ ه.ق / ۱۹۱۱ ب.م امتیازات عمده‌ای برای بهره‌برداری از جنگل‌های طالش به دست آورد و در مدت کوتاهی سرمایه بزرگی فراهم نمود. وی در سال‌های ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ ه.ق، قراردادی با خوانین گیلان برای بهره‌برداری از ۱۵ هزار دساتین از جنگل‌های طالش منعقد نمود و در سال ۱۳۲۹ از سه نفر از ملاکین طالش قطعه جنگلی به مساحت هفت هزار دساتین اجاره کرد. وی پس از مدتی کوشش یک نفر تاجر روسی به نام اولین موف را با سرمایه ۱۳۰ هزار روبل وارد کار کرد و شرکت صنایع چوب ایران و روس را در سال ۱۳۳۰ ه.ق تشکیل داد. خشتاریا هم صاحب سهم، و هم مدیر عامل شرکت بود. شاهزاده تومانیف و یک وکیل دادگستری، لیازونف و حمید بیگ ذوالقدراف از جمله سرمایه‌گذاران در این شرکت بودند. این شرکت از جنگل‌های طالش بهره‌برداری می‌کرد و محصولات خود را در محل و در خارجه به فروش می‌رساند. شرکت دارای کارخانه‌های چوب‌بری و برق، راه آهن و راه‌های فرعی و بندر و سایر تأسیسات بود.^{۵۵}

نیکیتین از اعضای کنسولگری روس در رشت می‌گوید خشتاریا «عملیات مجلی به سبک کاخ‌های ایواندار هندی در جزیره میان پشته ساخته که شب‌ها در نور الکتریک غرق بود و در پهلوی آن کارخانه‌اره کشی بنا

استثمار کارگران به دست می‌آوردند، همه ساله راه تقلب در وزن کردن، از ۷ الی ۱۲ هزار پود پنبه تمیز برایشان باقی می‌ماند.

در اواخر سال ۱۳۲۲ ه.ق / ۱۹۰۴ بوم با کمک بانک استقراضی روس نقشه‌ای برای ایجاد «شرکت سهامی پنبه پاک‌کنی» در ایران طراحی کردند تا به گردآوریف پاک کردن و بسته‌بندی پنبه پردازند، در سال ۱۳۲۳ ه.ق / ۱۹۰۵ ب.م مؤسسه آخناریاس و شرکا، کارخانه‌ای با موتور نفتی با ۳۶ قوه اسب در نیشابور تأسیس کرد. در سال ۱۳۲۴ ه.ق / ۱۹۰۶ ب.م تریکوچ در همان ناحیه کارخانه دیگر نفتی با ۲۵ قوه اسب برپا نمود. در سال ۱۳۲۳ ه.ق / ۱۹۰۵ ب.م علیوف در این ناحیه یک کارخانه نفتی با ۱۶ قوه اسب دایر نمود. در سال ۱۳۲۸ ه.ق / ۱۹۱۰ ب.م، تریکوچ یک کارخان دیگر که با موتور نفتی کار می‌کرد و ۵۰ قوه اسب نیرو داشت، دایر نمود که از بهترین کارخانه‌های پنبه پاک‌کنی به شمار می‌آمد. در سال ۱۳۲۹ ه.ق / ۱۹۱۱ ب.م نیز در بندر گز دو کارخانه پنبه پاک‌کنی دایر بود که یکی از آن‌ها احتمالاً در سال ۱۳۲۵ ه.ق / ۱۹۰۷ ب.م برپا شده بود. بزنانسکی نیز در نیشابور یک کارخانه پنبه پاک‌کنی دایر کرده بود.^{۵۶}

از اوایل قرن کنونی سرمایه‌داران روسی به جنگل‌های گیلان و مازندران روی آوردند و به غارت منابع طبیعی شمال پرداختند. تجارتخانه کوسیس و ثئوفیلاکتوس در سال ۱۳۰۷ ه.ق / ۱۸۸۹ ب.م همزمان با دریافت امتیاز بهره‌برداری از منابع زیتون گیلان، قرارداد دیگری با دولت ایران به منظور انحصاری قطع و صدور سالانه ۱۰۰ هزار درخت شمشاد و سرو از جنگل‌های گیلان و مازندران در برابر سالی ۵ هزار تومان به شرکت مذکور اعطا گردید. این شرکت بلافاصله دست به غارت منابع جنگلی شمالی زد و توانست سرمایه شرکت را در حدود سال ۱۳۲۰ ه.ق / ۱۹۰۲ ب.م، به ۵۰۰ هزار روبل افزایش دهد. حدود امتیاز این شرکت در سال ۱۳۱۷ ه.ق / ۱۸۹۹ ب.م وسیع‌تر گردید و برای ۸ سال دیگر تمدید شد.^{۵۷}

چند نفر دیگر از اتباع روس نیز در این دوران به اجاره

مخزن های بزرگ نفت خام و نفت سفید بودند که از فروش آن در اردبیل و تبریز سود کلی می بردند و در آستارا کارگاه هایی برای ساختن پیت نفت آهنی و صندوق چوبی برای حمل نفت سفید دایر کرده بودند. برادران رمضان اوف نیز در انزلی و رشت انبارهای بزرگ و کارگاه تهیه محفظه های چوبی و سایر لوازم برپا کرده بودند.^{۵۸}

صنایع دیگر نیز از سوی سرمایه گذاران خارجی در ایران تأسیس شده است که از این قرارند: یک کارخانه ابریشم تابی در برکاده نزدیک رشت با سرمایه روس ها و به وسیله آقا محمد حسن رشتی که در اوایل دهه ۱۳۰۰ ه.ق / ۱۸۸۳ ب.م تأسیس یافت، لکن به ملاحظات سیاسی و سوء اداره پس از چندی تعطیل شد.^{۵۹} در سال ۱۳۰۹ ه.ق / ۱۸۹۱ ب.م کمپانی بلژیکی بلورسازی در ایران کارخانه ای تأسیس نمود که پس از مدتی از کار افتاد و از میان رفت.^{۶۰} در سال ۱۳۱۸ ه.ق / ۱۹۰۰ ب.م، محمدا ف که تبعه روسیه بود یک کارخانه دخانیات در مشهد دایر کرد. در بهار سال ۱۳۳۱ ه.ق / ۱۹۱۳ ب.م، تر گریگوریان از اتباع روس اولین کارخانه آسیاب بخاری را با ظرفیت تولیدی ۸ پود آرد در ساعت در قزوین دایر کرد. در سال های ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۳ ه.ق، چندین مؤسسه کوچک صنعتی که متعلق به اتباع روسیه بود در خراسان فعالیت داشتند. از جمله سه مؤسسه روسی در نیشابور فعالیت داشتند که یکی از آن ها به شخصی موسوم به پزناسکی از اهالی لودز تعلق داشت. در سال ۱۳۳۱ ه.ق کارخانه ای متعلق به خلفیان آغاز به کار کرد و در سال ۱۳۳۴ ه.ق / ۱۹۱۶ ب.م کارخانه ای متعلق به آروتونیان و شرکا دایر بود. همچنین چند نفر دیگر از اتباع روس در این دوره در خراسان دارای تأسیسات کوچک صنعتی بوده اند. در دوره جنگ جهانی اول برخی از سرمایه داران روسی در صدد ایجاد کارخانه های مشروبات الکلی در ایران بودند، مثلاً شخصی به نام سیتوستف (Sitostov) و چند نفر دیگر در سال ۱۳۳۲ ه.ق / ۱۹۱۴ ب.م در صدد تأسیس یک کارخانه تقطیر الکل بوده اند و در ارومیه نیز یک شرکت روسی برای تصفیه الکل تشکیل گردید.^{۶۱}

کرده بود تا چوب های جنگلی طالش را در آن آماده کنند.^{۶۲} وی یک کارخانه نیز در طالش با شش دستگاه ماشین بخار به قدرت ۱۶۵ اسب تأسیس کرده بود. ضمناً شرکت دارای کارخانه برق با کابل سیم زیر آبی در انزلی و غازیان بود که ۱۵ نفر کارگر داشت. خشتاریا همچنین دارای امتیاز حمل و نقل با اتومبیل هم بود و گاراژ بسیار بزرگی در غازیان بنا کرده بود. راه آهن نز در کنار دریا به طول دوازده کیلومتر بین رشت و پیربازار احداث کرده بود که کارگاهی نیز در جنب تأسیسات آن قرار داشت. سرمایه شرکت خشتاریا در سال ۱۳۳۵ ه.ق / ۱۹۱۷ ب.م به حدود ۲۰ میلیون روبل افزایش یافته بود.^{۶۳}

در اوایل قرن کنونی هجری قمری به دنبال رشد شتابان نفوذ سرمایه خارجی در ایران برخی از صنایع تکمیلی در ایران به وجود آمد که وابسته به صنایع بزرگ در کشور مبدأ بودند. مثلاً در انزل پنج کارخانه کوچک تصفیه نفت به وسیله اهالی محل و نیز مهاجران قفقازی تأسیس گردید. صاحبان کارخانه ها نفت خام را از بادکوبه وارد می کردند، و پس از تصفیه با سود زیاد آن را عرصه می کردند. بزرگ ترین این کارخانه ها به یک نفر ارمنی تبعه روسیه به نام ساتوروک تعلق داشت. محصول این کارخانه ها در شبانه روز به ۲۴۰۰ پود می رسید. در بارفروش و مشهدسر نیز کارخانه هایی به ظرفیت ۲۵ پود و ۱۵۰ تا ۲۰۰ پود دایر بود.

شرکت نوبل که قسمت عمده صنایع نفت بادکوبه را در اختیار داشت، در آستانه انقلاب مشروطیت به شمال ایران علاقه مند شد و پس از تهیه مقدمات کار در سال ۱۳۲۶ ه.ق / ۱۹۰۸ ب.م به طور آزمایشی انبارهای نفتی برادران علیوف را در انزلی و رشت اجاره کرد. این شرکت رفته رفته عملیات خود را توسعه داد و دو انبار بزرگ در انزلی و رشت و لوله برای نفت سفید به طول ۱۶ ورست ساخت. در تابستان سال ۱۳۳۲ ه.ق / ۱۹۱۴ ب.م این شرکت دارای هفت انبار نفت کاملاً مجهز بود و شبکه کاملی برای توزیع نفت ترتیب داده بود. از سوی دیگر دو نفر از اتباع روس به نام های حبیب الشیف و ستاروف در آستارای ایران صاحب

گذشته از آن هر یک از اتباع آلمان نیز مساعده نقدی از دولت دریافت می داشتند. در نتیجه این فعالیت ها تعداد اتباع آلمان در تبریز از چند نفر در سال ۱۳۲۷ ه.ق / ۱۹۰۹ ب.م، به ۶۰ نفر در سال ۱۳۳۱ ه.ق / ۱۹۱۳ ب.م افزایش یافت.

در سال ۱۳۲۴ ه.ق / ۱۹۰۶ ب.م، صنایع الدوله که ریاست مجلس را بر عهده داشت، امتیاز ساختن کارخانه ماهوت سازی با حق مشارکت خارجی ها و نیز حق واگذاری امتیاز به خارجی ها را به دست آورد؛ لکن چون خود دارای امکانات مالی لازم نبود با میسیون دیپلماتیک آلمان در تهران وارد مذاکره شد تا سرمایه دران آلمانی را برای ساختن این کارخانه جلب نماید. به طوری که استروگرادسکی (Ostrogradski) در تلگرام خود یادآور شده آلمانی ها نسبت به این امتیاز نه چندان از نظر تجاری، بلکه از نظر سیاسی علاقه نشان می دهند و آن را به عنوان جاپایی برای وارد شدن به فعالیت های اقتصادی و صنعتی در ایران در نظر می آورند. لکن این طرح به علت دخالت و مخالفت روس ها عقیم می ماند.^{۶۳}

همزمان به دوران انقلاب مشروطیت و در دهه پس از آن، سرمایه داران خارجی بیش از پیش متوجه کشور ما شدند و به سرمایه گذاری های بزرگ دست زدند. سرمایه گذاری های بزرگ خارجی در این دوران شامل اکتشاف، بهره برداری و تصفیه نفت، بهره برداری از شیلات شمال و نیز تأسیس چند رشته راه آهن در خاک کشور است.

یکی دیگر از سرمایه گذرای های خارجی و به خصوص روس ها در ایران مربوط به تأسیسات راه آهن است که به خصوص در آن زمان نوعی سرمایه گذاری صنعتی به شمار می آمد. اولین راه آهن در ایران در سال ۱۳۰۳ ه.ق / ۱۸۸۶ ب.م در تهران تأسیس شد. شرکت روسی و بلژیکی پلیاکف امتیاز راه آهن حضرت عبدالعظیم و واگن اسبی تهران را دریافت نمودند و با ۵ میلیون فرانک سرمایه حدود ۱۰ کیلومتر راه آهن میان تهران و حضرت عبدالعظیم و چند کیلومتر راه واگن اسبی در تهران ساختند.

در غالب موارد، بنگاه های سرمایه داری بزرگ، دارای برخی فعالیت های صنعتی جنبی یا تکمیلی بوده اند. مثلاً در اوایل قرن کنونی وقتی روس های در شمال امتیاز ساختن راه شوسه را تحصیل نمودند، در رشت کارگاه هایی برای تعمیر آلات کار، ساختن چرخ های دستی و ابزار بسیار ساده و نیز یک کارگاه کوچک تخته بری تأسیس کردند. در این کارگاه ها دستگاه آهنگری با دو کوره و آلات تراش آهن و پنج کوره قابل حمل صحرایی نصب شده بود که همیشه سه نفر صنعتگر در آن مشغول به کار بودند. در کارگاه سراجی یک نفر استاد و در قسمت درودگری هشت نفر ترگرم بودند.^{۶۴}

آلمانی ها در آستانه جنگ بین المللی اول متوجه ایران شدند و عده ای از سرمایه داران آلمانی با حمایت و تشویق دولت آلمان در تبریز و ارومیه سرمایه گذاری کردند. در سال ۱۳۲۸ ه.ق / ۱۹۱۰ ب.م، یک کارگاه بزرگ مونتاز در تبریز کردند که شامل شعبه های چلنگری، درودگری، اره کشی، غله پاک کنی، آسیاب و آهنگری بود و تمام دستگاه ها به وسیله ماشین بخار مرکزی، دارای سی قوه اسب حرکت می کردند و دیگر بخار کارخانه با زغال سنگ گرم می شد، لکن پس از مدتی این کارخانه تعطیل شد. آلمانی ها یک کارگاه بزرگ قالی بافی نیز با شعبه های پشمپاک کنی و تهیه رنگ نیز در تبریز تأسیس نمودند. در آستانه جنگ اول آلمانی ها یک کارخانه آجرسازی و یک کارخانه آسیاب بخاری نیز در ارومیه تأسیس نموده بودند. شاهزاده امام قلی میرزا که از هواداران آلمانی ها بود با شینومان (Shineuman) قراردادی برای ساختن کشتی در دریای ارومیه امضا نمود و بیعانه ای به مبلغ ۹ هزار تومان پرداخت کرد. آلمانی ها سعی داشتند به وسیله این کارگاه ها و نیز کارخانه ریسندگی قزوین که به وسیله آنان اداره می شد، نفوذ سیاسی و اقتصادی خود را در آذربایجان گسترش دهند و از این رو سعی داشتند تا تجار محل را در تمام این کارگاه ها سهیم نمایند. طبق گزارش کنسول روس در تبریز در سال ۱۳۳۲ ه.ق / ۱۹۱۴ ب.م، مرسسات آلمانی به این شرح از دولت آلمان کمک مالی می گرفتند: کارگاه قالی ۱۰ هزار پوند استرلینگ، کارخانه قزوین ۲ هزار پوند، کارگاه نجاری هزار پوند.

شمال سود سرشاری به دست می آورد؛ چنان که تنها در قرمسو در سال ۱۳۳۲ ه.ق / ۱۹۱۴ ب.م، ۳۰۰ هزار پود ماهی وبلا (Vobla) صید کرد و ۵۱۰ هزار روبل سود خالص برد. درآمد وی از تمام نواحی شیلات بالغ بر چند میلیون روبل می گردید.^{۶۵}

در سال ۱۳۱۹ ه.ق / ۱۹۰۲ ب.م، ویلیام نوکس‌داری، امتیازی برای اکتشاف و بهره برداری از منابع نفت ایران به جز منابع نفتی شمال کشور به مدت ۶۰ سال به دست آورد. پس از اکتشافات نخستین، شرکت نفت ایران و انگلیس در سال ۱۳۲۷ ه.ق / ۱۹۰۹ ب.م تشکیل گردید و عملیات اکتشاف و استخراج و تصفیه نفت به سرعت گسترش یافت. به گفته مصطفی فاتح «توسعه عملیات بین سال های ۱۳۲۶-۱۳۳۴ ه.ق / ۱۹۰۸ و ۱۹۱۴ ب.م، با سرعت هر چه تمام تر پیشرفت داشت. تا سال ۱۳۳۳ ه.ق / ۱۹۱۴ ب.م، سی حلقه چاه در مسجد سلیمان حفر گردید و خانه هایی برای کارکنان نفت ساخته شد و خطوط لوله به چاه های نفت وصل گردید و آب خوراکی از رود کاروان با لوله آورده شد و کارخانه تعمیر و انبار ملزومات و بیمارستان و درمانگاه و باشگاه و غیره بناگردید. یک خط لوله از مسجد سلیمان به آبادان کشیده شد که در سال ۱۳۳۱ ه.ق / ۱۹۱۲ ب.م به اتمام رسید... و می توانست سالی چهارصد هزار تن نفت از مسجد سلیمان به آبادان حمل کند. چهار ایستگاه تلمبه ... ایجاد گشت که فشار کافی ایجاد کرده، نفت را به آبادان می رساند.»^{۶۶}

ساختن پالایشگاهی در آبادان که در سال ۱۳۳۰ ه.ق / ۱۹۱۲ ب.م آغاز گردید، سه سال بعد خاتمه یافت.

بدین گونه پالایشگاهی در آبادان که در سال ۱۳۳۰ ه.ق / ۱۹۱۲ ب.م آغاز گردید، سه سال بعد خاتمه یافت. ابتدا ظرفیت آن پالایشگاه سالی ۱۲۰ هزار تن بود که به تدریج توسعه یافت.

بدین گونه فعالیت سرمایه داران غربی در ایران دارای چند مشخصه عمده بود: یکم این که، سلطه اقتصادی در شرایط نیمه‌استعماری بیشتر معطوف به اهداف سیاسی همیاسگان شمالی و جنوبی بود. بدین معنی که علایق

مهمترین خط راه آن ایران در این دوران خط جلفا-تبریز بود که امتیاز تأسیس و بهره برداری از آن در سال ۱۳۳۱ ه.ق / ۱۹۱۳ ب.م به مدت ۲۵ سال به بانک استقراسی روس واگذار گردید و در سال ۱۳۳۵ ه.ق / ۱۹۱۷ ب.م با صرف ۱۶ میلیون روبل طلا آماده بهره برداری شد. طول این راه با خط فرعی صوفیان-شرفخانه حدود ۱۰۰ کیلومتر بود و دارای ۱۱ ایستگاه اصلی و ۱۲ ایستگاه کوچک بود. وسایل حمل و نقل شامل ۱۱۰ واگن باری، ۱۳۲ واگن روباز باری، ۱۲ مخزن، ۲۰ واگن مسافری، ۲ واگن بهداری، یک واگن بوفه برای کارمندان، و یک واگن کارگاهی بود. این مؤسسه دارای کارگاه هایی مجهز و دستگاه های جدید موتوری و آهن-تراشی و چرخ‌سازی و غیره بود.

دومین خط آهن نسبتاً قابل ملاحظه در این دوران راه آهن ماکو بود که در سال ۱۳۳۵ ه.ق / ۱۹۱۷ ب.م، آماده بهره برداری شد و شاه‌تختی، ماکو، بایزید، و قره کلیسا را به هم متصل می کرد. طول این راه آهن حدود ۱۲۰ کیلومتر بود که حدود ۱۰ کیلومتر آن از ایران عبور می کرد. راه آهن عمده دیگر، راه آهن مسیر جاوه - زاهدان بوده است که در سال ۱۳۳۶ ه.ق / ۱۹۱۸ ب.م با ۱۵۰ کیلومتر به وسیله انگلیسی ها ساخته شد. این راه آهن نیز دارای کارگاه های فنی آهن‌گری، تراش چرخ، درودگری و غیره بود.^{۶۷}

در این میان اعطای امتیاز بهره برداری از شیلات شمال به یکی از اتباع روسیه تزاری و اعطای امتیاز اکتشاف و بهره برداری از منابع نفتی جنوب کشور به اتباع انگلیس، از اهم وقایع مربوط به سرمایه گذاری خارجی ها در صنایع به شمار می آمد.

امتیاز بهره برداری از شیلات شمال در سال ۱۲۹۳ ه.ق / ۱۸۷۶ ب.م، به لیانازوف بازرگان تبعه روسیه واگذار شد و چند بار تا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ تمدید گردید. لیانازوف تأسیسات وسیعی در سراسر سواحل شمال برپا کرد که شامل کشتی های مجهز، سردخانه، کارگاه های دود دادن و نمک زدن ماهی، واحد های مسکونی، انبارها، تأسیسات اداری، راه، کارخانه های برق، و تأسیسات دیگر بود. شرکت لیانازوف با غارت ماهی

اقتصادی در کشور بود.

هشتم این که، تأسیس و گسترش فعالیت های بانک شاهنشاهی ایران و بانک استقراضی روسف که بر بازار پول کشور تسلط کامل داشتند، نه تنها موجب تحکیم و تثبیت نفوذ استعماری همسایگان شمالی و جنوبی در کشور ما گردید، بلکه موانع اساسی در راه توسعه درون-زای بانکداری نوین از بطن بانکداری سنتی پدید آورد.

سرانجام مجموعه این عوامل در شرایط نیمه استعماری سبب انحراف در مسیر نوسازی جامعه ایرانی شد و موانع اساسی در راه رشد و توسعه مطلوب اقتصادی و اجتماعی در جامعه ما را فراهم ساخت.

حواشی:

۱- برای آگاهی از متن عهدنامه های گلستان و ترکمان-چای، نگاه کنید به: میرزا محمد تقی سپهر (لسان الملک). ناسخ التواریخ. ج ۱ (تاریخ قاجاریه) تهران: چاپ سنگی، ۱۲۷۳ ه.ق. برای آگاهی از قراردادهای بازرگانی سایر کشورهای غربی که با استفاده از شرایط دول کامله الوداد از مقررات بازرگانی و نیز مقررات قضایی و کنسولی قرارداد ترکمانچای سود برده اند، نگاه کنید به: رحیم-زاده صفوی، ایران اقتصادی. تهران: ۱۳۰۸، ص ۱۰۶-۱۳۴؛ همچنین نگاه کنید به: ماروین انتنر. روابط بازرگانی ایران و روسیه ۱۹۱۴-۱۸۲۵. ترجمه عطا الله نوریان. تهران: انتشارات دانشکده اقتصاد، ۱۳۵۱، ص. ۴-۲۴

۲- برای تحقیق جالبی در زمینه رقابت های سیاسی روس و انگلیس در ایران نگاه کنید به:

R. Greaves. Persia and the Defense of India. London: The Athlone Press, 1959.

۳- فهرست زمانی قرارنامه ها و امتیازنامه هایی که با دولت یا با اتباع روسیه منعقد گردیده در فصل ۳۰ کتاب ویلهلم لیتن ذکر شده که خلاصه آن در کتاب عیسایو نیز آمده است:

Charles Issawi. The Economic History of

قدرت های استعماری در ایران، ابتدا متوجه منافع صرفاً سیاسی بود و سپس با پیدایش و گسترش بازار جهانی در نیمه دوم قرن نوزدهم، هم منافع اقتصادی با منافع سیاسی مورد توجه خاص قرار گرفت و هم این که گسترش فعالیت های اقتصادی به عنوان وسیله ای برای تحکیم و تثبیت موقعیت سیاسی در نظر آمد.

دوم این که، در شرایط نیمه استعماری که در این دوران شکل گرفت، سرمایه داران روسی و انگلیسی در کشور ما فعالیت داشتند و از این رو کوشش های دیگر سرمایه داران غربی مانند سرمایه داران آلمانی، بلژیکی و فرانسوی بسیار محدود و ناموفق بود.

سوم این که، تا اواخر این دوره، یعنی تا دوران جنگ جهانی اول، فعالیت سرمایه داران غربی بیشتر معطوف به تجارت خارجی بود تا به سرمایه گذاری های صنعتی و تنها در اواخر این دوران بود که فعالیت های صنعتی آنان تاحدی گسترش پیدا کرد.

چهارم این که، به خاطر مشارکت فعال تجار ایرانی، سرمایه داران غربی هرگز در امر مبادلات خارجی سلطه کامل پیدا نکردند.

پنجم این که، فعالیت سرمایه گذاران انگلیسی در این دوران محدود به امور تجاری و بانکی بود و تنها در اواخر این دوران با سرمایه گذاری در صنعت نفت وارد فعالیت های صنعتی، آن هم تنها در یک رشته خاص گردیدند. حال آن که سرمایه داران روسی به طور نسبی در فعالیت های صنعتی نیز مشارکت داشتند.

ششم این که، فعالیت سرمایه داران خارجی در امور صنعتی، به جز صنعت نفت و شیلات، به گونه ای بود که سرمایه داران ایرانی نیز توانایی انجام دادن آن را داشتند.

هفتم این که، شرایط نیمه استعماری و رقابت روس و انگلیس مانع رشد و توسعه شبکه های ارتباطی لازم در کشور ما شد و تنها چند رشته راه در حوزه های نفوذ این دو قدرت استعماری احداث گردید. توسعه نیافتن شبکه های ارتباطی به نوبه خود از موانع اساسی رشد و توسعه

۱۰. نامه هایی از تبریز. ص ۱۸۷.
۱۱. «وقایع مشهد» ضمیمه مشروطه گیلان. به کوشش محمد روشن. رشت: کتابفروشی طاعتی، ۱۳۵۲، ص ۱۴۵.
۱۲. گیلان در جنبش مشروطیت. ص ۱۹۷.
۱۳. حبل المتین. سال ۱۳۲۵ ه.ق. شماره ۷۰، ص ۱.
۱۴. فهرست شرکت های روسی از فصل ۲۹ کتاب ویلهلم لیتن گرفته شده است که در کتاب عیسای، ص ۳۶۰-۳۶۱ نیز نقل شده است؛ همچنین نگاه کنید به کتاب روابط بازرگانی ایران و روسیه. ص ۵۵-۱۰۹.
۱۵. کتاب عیسای، ص ۳۶۱.
۱۶. نگاه کنید به:
- Charles Stuart. Journal of a Residence in Northern Persia and The Adjacent Provinces of Turkey. London: R. Bentley 1854, p. 225.
۱۷. کتاب Wright، ص ۹۷.
۱۸. همان کتاب، ص ۹۸-۹۹.
۱۹. آثار عجم. ص ۵۳۹.
۲۰. کتاب Wright. ص ۹۹-۱۰۰.
۲۱. همان کتاب، ص ۱۰۰-۱۰۱.
۲۲. همان کتاب، ص ۱۰۰.
۲۳. کتاب Curzon، ج ۲، ص ۵۷۳.
۲۴. همان کتاب، ج ۲، ص ۵۷۳.
۲۵. نگاه کنید به کتاب عیسای، ص ۳۵۹.
۲۶. گزارش پیکو. ص ۷۲، ۸۴، ۹۰ و ۹۳.
۲۷. ابراهیم دهگان. تاریخ اراک. اراک: ۱۳۳۰، قسمت دوم، ص ۱۶۴-۱۶۸؛ همچنین نگاه کنید به این کتاب:
- Iran, 1800-1914. Chicago: The University of Chicago press, 1971, p. 360.
- برای آگاهی بیشتر از این امتیازات رجوع کنید به:
- گنج شایگان. ص ۱۰۱-۱۰۷؛ عصر بی خبری. ص ۲۳۷-۴۰۹؛ روابط بازرگانی ایران و روسیه.
- ۴- برای آگاهی از فهرست زمانی امتیازات نگاه کنید به فصل ۱۶ کتاب ویلهلم لیتن که در کتاب عیسای، ص ۳۵۸-۳۵۹ نیز نقل گردیده است. برای تفصیل نگاه کنید به: گنج شایگان، ص ۱۰۷-۱۱۵؛ عصر بی خبری. ص ۸۰-۲۳۶ و ۴۰۹-۳۶۵؛ فیروز کاظم زاده. روس و انگلیس در ایران. ترجمه منوچهر امیری. تهران: کتاب های جیبی، ۱۳۵۴.
۵. نگاه کنید به:
- Denis Wright. The English Amongst the Persians, During the Qajar Period, 1787-1921. London: Heinemann, 1977. P.97.
۶. آثار عجم. ص ۵۰۴؛ همچنین نگاه کنید به گزارش پیکو:
- H. Picot. Biographical Notices of Members of the Royal Family, Notables, Merchants, and Clergy. Fo/ 881, Confidential, 7028, December, 1897, p.72.
۷. ابراهیم فخرایی. گیلان در جنبش مشروطیت. تهران: جیبی، ۱۳۵۲، ص ۲۱۴.
۸. گزارش پیکو. ص ۱۰۸؛ عباس میرزا ملک آرا. شرح حال. به کوشش عبدالحسین نوایی. تهران: بابک، ص ۱۶۴؛ آثار عجم. ص ۵۰۴.
۹. ادوارد براون. نامه هایی از تبریز. ترجمه حسن جواد. تهران: خوارزمی، ۱۳۵۱، ص ۱۸۷؛ گیلان در جنبش مشروطیت. ص ۲۳۸ و ۲۴۸؛ خاطرات و سفرنامه نیکیتین. ص ۸۶ و ۱۱۲.

۳۳. فصل ۳۱ از کتاب ویلهلم لیتن که در کتاب عیسای ص ۳۶۱ نیز نقل شده است.

۳۴. جرج کرزن. ایران و قضیه ایران. ترجمه وحید مازندرانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۱، ۱۳۴۹، ص ۶۱۳-۶۱۴؛ همچنین نگاه کنید به مقاله رابینو، نخستین رئیس بانک شاهنشاهی ایران، درباره بانکداری در ایران:

J. Rabino. "Banking in Persia." London: The Institute of bankers, 1891.

۳۵. برای آگاهی از متن و صورت قرارنامه بانک مذکور رجوع کنید به ابراهیم تیموری. عصر بی خبری. ص ۱۷۹-۱۸۲

۳۶. تاریخچه سی ساله بانک ملی ایران، ص ۳۱.

۳۷. برای اطلاع از متن امتیازنامه نگاه کنید به: عصر بی خبری. ص ۱۰۸-۱۱۲؛ برای آگاهی از متن انگلیسی امتیازنامه و مکاتبات محرمانه درباره آن نگاه کنید به این مأخذ از مجموعه اسناد وزارت امور خارجه انگلستان:

Great Britain, FO/881 Persia, Correspondence Respecting the Reuter and Falkenhagen Concessions, 1872-75, Confidential, 2710.

۳۸. برای آگاهی از متن «امتیازنامه بانک شاهنشاهی ایران» رجوع کنید به: عصر بی خبری، ص ۱۹۱-۱۹۹؛ همچنین نگاه کنید به: روس و انگلیس در ایران، ص ۱۹۰-۲۰۰؛ برای آگاهی از برخی مکاتبات مهم درباره جریان اعطای امتیاز و نیز موافقت ضمنی برنس دانگوروکی نگاه کنید به اسناد زیر:

FO/539, Vol. 40, pp. 181, 183, 186, 187, 190, 194,; Vol. 41, pp. 13, 36, 38, 54, 106, 182, 192; Vol. 42, pp. 11, 13.

۳۹. تاریخچه سی ساله بانک ملی ایران. ص ۴۲.

H. J. Whigham, H. J. The Persian Problem. London: C. Scribner and Sons, 1903, p. 290.

۲۸. نگاه کنید به کتاب Wright، ص ۹۹.

۲۹. رضا وکیلی طباطبایی یزدی (حاج میرزا رضاخان). «تاریخ عراق عجم»، فرهنگ ایران زمین، ج ۲، سال ۱۳۴۵-۴۶، ص ۴۳۴. به گفته نویسنده این اثر، سه شرکت دیگر اروپایی نیز در اوایل قرن کنونی در کار تجارت قالی سلطان آباد دست داشته اند. یکی تجارتخانه آلمانی، دیگری تجارتخانه آمریکایی تریاکیان و سرانجام شرکت ایتالیایی کاسطلی و برادران. برای بررسی مفصل توسعه قالی بافی ایران نگاه کنید به اثر ادواردز که خود نماینده شرکت تولید قالی شرق در ایران بوده است.

C. Edwards. The Persian carpet. London: Gerald Duckworth and Co. , 1960.

۳۰. نگاه کنید به:

Great Britain Parliament: House of Commons, Sessional Papers. Persia, "Report for the Year 1904-05 on the Trade of the Kerman Consular District", London 1905, cd. 2236-118, Vol. LXXXI, p.7.

۳۱. نگاه کنید به گزارش پیکو. ص ۹۱ و ۹۸؛ همچنین نگاه کنید به این مقاله:

Ann Lambton. "The Case of Hajji Abd al-Karim: A Study on the Role of the Merchants in Mid-nineteenth-Century persia." In G. E. Bosworth ed. Iran and Islam. Edinburgh: Edinburgh University Press, 1977, pp. 331-360.

۳۲. گزارش میرزا تقی خان حکیمپاشی به ظل السلطان. اسناد نویافته. ص ۱۰۴-۱۱۵. همچنین نگاه کنید به همان مقاله لمبتن درباره حاج عبدالکریم.

۵۱. گزارش هدایت، ص ۱۳۸.
۵۲. کتاب عبداللهیف، ص ۱۳۶ و ۱۴۱؛ گنج شایگان، ص ۹۵.
۵۳. کتاب عبداللهیف، ص ۱۳۱.
۵۴. همان، ص ۱۳۱، ۱۴۳، ۱۵۴.
۵۵. نیکیتین. خاطرات و سفرنامه. ترجمه ع. فرهوشی. تهران: معرفت ۱۳۲۶، ص ۱۰۱-۱۰۷؛ کتاب عبداللهیف، ص ۱۵۵-۱۵۶.
۵۶. نیکیتین. خاطرات و سفرنامه. ص ۱۰۵.
۵۷. همان کتاب، ص ۱۰۶.
۵۸. کتاب عبداللهیف، ص ۱۳۱، ۱۴۲، ۱۵۳.
۵۹. گنج شایگان، ص ۹۴.
۶۰. همان کتاب، ص ۹۳.
۶۱. کتاب عبداللهیف، ص ۱۵۳-۱۵۴.
۶۲. همان، ص ۱۳۲.
۶۳. همان، ص ۱۴۰، ۱۵۰-۱۵۱.
۶۴. نگاه کنید به: عصر بی‌خبری، ص ۲۹۶-۳۰۵.
۶۵. نگاه کنید به همان کتاب. ص ۲۷۴-۳۰۸؛ همچنین نگاه کنید به: روابط بازرگانی ایران و روسیه. ص ۱۰۵.
۶۶. مصطفی فاتح. پنجاه سال نفت ایران. تهران: انتشارات چهر، ۱۳۳۵، ص ۲۵۰-۲۷۸.

۴۰. در گزارش های سال ۱۸۹۹ و ۱۹۰۴ هیئت مدیره بانک به مجمع عمومی توسعه تجارت انگلیس در ایران از وظایف عمده بانک عنوان شده است. به نقل از تاریخچه سی ساله بانک ملی ایران. ۴۲.
۴۱. نگاه به نیکی کدی. تحریم تنباکو در ایران. ترجمه شاهرخ قائم مقامی. تهران: کتاب های جیبی، ص ۸۳.
۴۲. برای آگاهی از متن امتیازنامه بانک استقراضی رجوع کنید به کتاب عصر بی‌خبری. ص ۳۳۷-۳۴۷؛ همچنین نگاه کنید به: کتاب روس و انگلیس در ایران. ص ۲۵۵-۲۶۲؛ و کتاب روابط بازرگانی ایران و روسیه. ص ۵۵-۷۰.
۴۳. همان کتاب، ص ۵۷.
۴۴. گنج شایگان، ص ۱۰۴.
۴۵. برای متن قرارداد نگاه کنید به: ابراهیم تیموری، عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات در ایران. تهران: اقبال، ۱۳۳۲، ص ۳۳۴-۳۳۵.
۴۶. نگاه کنید به دو گزارش زیر درباره زیتون گیلان: Great Britain Parliament: House of Commons, Sessional Papers. Persia, "Report on the Cultivation of Olives in Northern Persia." London: 1890-91, Vol. LXXXIV, cd. 6206-11, pp. 1-3; and "Report on the Cultivation of Olives in the Districts of Ghilan", London: 1897, Vol LXXXVIII, cd. 8278, pp. 1-4.
۴۷. کتاب عبداللهیف، ص ۱۳۱.
۴۸. مهدیقلی هدایت. گزارش. تهران: چاپ سنگی، ۱۳۳۳ ه.ق، ص ۱۳۸؛ گنج شایگان، ص ۹۴.
۴۹. کتاب عبداللهیف، ص ۱۲۹.
۵۰. همان، ص ۱۳۰.



سردبیر:

مازیار رازی

همکاران این شماره:

مازیار رازی، علیرضا بیانی، آرمان پویان، سارا قاضی،

آرام نوبخت، کیوان نوفرستی، سامان راد،

سپهر سالکی، سیروس پاشا،

فعالین شبکه همبستگی کارگران ایران

پست الکترونیکی:

marxism.enghelabi@gmail.com

نشانی وب سایت:

<http://mlitaant.cloudaccess.net>

نشریه میلیتانت هر ماه پس از انتشار، بر روی وبلاگ قرار می گیرد

رفقا! در حدّ توان، با نشریه همکاری کنید!